



# قیام

زیر پوست شهرها جریان دارد.

آن کس که اسب داشت غبارش فرو نشست  
گرد سم خران شما نیز بگذرد



# نمایه

نویسنده	موضوع	صفحه
جبهه ملی ایران	ما تمام قد در کنار هنرمندان نجیب و آزاده وطنمان ایستاده ایم	۳
جبهه ملی ایران	«...آن جا که چون ناقوس عزا به نوا درآید کمتر می پرسند که از	۴
	تصویب قطعنامه نقض حقوق بشر در ایران در کمیته سوم	۶
هرانا	سرکوب سیستماتیک هموطنان بهایی را متوقف کنید.	۷
ناخدا محمد فارسی	نظری به وضعیت نابسامان معیشتی مردم در ایران	۹
اختصاصی زیست آنلاین-ترجمه: محمد رضا جعفری	مصرف افراطی و رشد اقتصادی،	۱۱
دکتر روح الله رحیمپور	روز جهانی کوروش نماد صلح بشر	۱۳
دانیل بارنیویم برگردان: عرفان ثابتی	ارکستر دیوان غربی-شرقی؛ تأکید بر انسانیت مشترک اسرائیلی ها و فلسطینی ها	۱۴
پرویز نیکنام	مهدی سمیعی، معمار بانکداری نوین ایران	۱۷
سیاوش قائنی	تاثیر قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل در سیاست دولت های ایران در	۲۳
غاده کرمی	آیا زمان ایده ی یک دولت دموکراتیک سکولار در فلسطین	۲۷
جاناتان کوک، - ترجمه کورش عرفانی	آن چه بی بی سی در مورد واقعه هفتم اکتبر به شما نمی گوید،	۳۱
مرجان ظریفی:	خشم یک زن سرخپوست	۳۴

هم وطنان آزادیخواه: نارنمای جبهه ملی ایران - هلند بر روزی شبکه اینترنت به دلیل مشکل فنی خارج از دسترس می باشد. از شما صمیمانه درخواست می کنیم ایران آزاد را در بین دوستان خود پخش نمایید. با سپاس فراوان

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

# ما تمام قد در کنار هنرمندان نجیب و آزاده و ظنمان ایستاده ایم

صدها سال بدگهران بی‌فرهنگ و هنرستیز، سازمان هنرمندان و نویسندگان جبهه ملی ایران، تمام قد در کنار هنرمندان نجیب و آزاده این کشور می‌ایستند؛ همانان که با وجدان و تعهدی که جامعه ایرانی از آنان توقع دارد، بر سر پیمان شرافتمندانه‌ی خود برای حفاظت از راستی، یکرنگی، آزادگی و انسانیت ایستاده‌اند و می‌خواهند یک بار برای همیشه پرده‌های ریاکاری را کنار بگذارند. این صراحت و ایستادگی بر سر حقوق بدیهی و اصول انسانی زندگی هر شهروند، درسی است که ما همگی از جنبش زیبا، هنرمندانه و پیشرو «زن، زندگی، آزادی» آموخته‌ایم و بر سر تداوم این راه با تمامی هم‌وطنان خود پیمان بسته‌ایم.

**سازمان هنرمندان و نویسندگان  
جبهه ملی ایران**

**تهران - نهم آبان ۱۴۰۲ خورشیدی**

سایه ناامنی را بر سر جامعه‌ی هنری افکنده، وزیر ارشادگر بی‌فرهنگ، به جای دلجویی و حمایت از هنرمندان آزاده‌ی کشور، آنان را به ممنوع‌الکاری بابت رهایی از قید سرکوبگرانه‌ی حجاب اجباری تهدید می‌کند.

شما که هستید که برای هنر فرمان‌نامه صادر می‌کنید؟ در چه جهل مرکبی به سر می‌برید که این‌چنین با روح آزاده‌ی هنر بیگانه هستید؟ هنر، آن است که هنرمند با آزادی و اختیار کامل به بروز خلاقانه‌ی باورها و احساساتش پردازد. با سرکوب و حذف هنرمندان خلاق و آزاد، شما صاحب منصفان، صاحب کدام تشکیلات و تشریفات خواهید بود؟

با این کلام بدآهنگ‌تان که رنگ و بوی چکمه‌های نظامی دارد و بهره‌ای از لطافت دل‌نواز هنری نبرده، گوش‌های ما را می‌خراشید، همان‌گونه که روح و جسم‌مان را سال‌ها آزرده‌اید، اما بی‌شک هیچ راهی به جهان هنر نخواهید داشت؛ شما یکسر از جنس دیگری هستید؛ یادآور میراث شوم

هنوز از سالگرد کشته شدن مهسا، دختر ایران چیزی نگذشته است، که داغ دیگری بر دل‌های ما نهادند و خبر دهشتناک درگذشت «آرمیتا گراوند» را که ۲۸ روز تمام امیدوار بودیم هرگز از راه نرسد اعلام کردند. داغ‌هایمان را مدام تازه می‌کنند که فراموش نکنیم و بر زخم‌هایمان نمک می‌پاشند تا مبادا خشم‌مان فرو بنشیند. اینگونه است که جامعه‌ی هنری ایران، به مانند بخش بزرگی از دیگر شهروندان کشور به ستوه آمده است.

در روزهایی که ایرانیان به جرم مشارکت در جنبشی تماماً مدنی با مطالباتی انسانی مورد یورش سرکوب‌گران قرار گرفتند، بسیاری از هنرمندان تلاش کردند با ایستادن در کنار مردم، به زبان گویای جامعه‌ی خود بدل شوند تا اگر قادر به تسکین دردهای‌شان نیستند، دست‌کم هم‌درد و همراه آنان باشند. حال به تقاص این همراهی، و در شرایطی که خبر مرگ‌های تکان‌ده و غیرقابل هضم کارگردانان برجسته‌ی کشور، (کیومرث پوراحمد و داریوش مهرجویی) بار دیگر

## سالگرد شهادت دکتر فاطمی

امروز صبح جمعه ۱۹ آبان ۱۴۰۲ عده‌ای از اعضای جبهه ملی ایران همراه برخی شخصیت‌های سیاسی ملی به مناسبت شصت و نهمین سالروز شهادت دکتر حسین فاطمی در گورستان ابن بابویه حضور یافته و مزار آن شهید بزرگ جبهه ملی ایران را گل‌باران کردند. این مراسم با پخش

سرود جبهه ملی آغاز شد. سپس به ترتیب آقای دکتر محسن فرشاد عضو هیات رهبری اجرائی و سخنگوی جبهه ملی، آقای دکتر سیف زاده از کانون مدافعان حقوق بشر و وکیل مدافع بسیاری از زندانیان سیاسی، خانم حسینی از طرف سازمان زنان جبهه ملی ایران، آقای مهندس محمد اسدی عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران و آقای دکتر حسین موسویان رئیس شورای مرکزی جبهه

ملی ایران، هر یک بیاناتی در باره زندگی و مبارزات دکتر حسین فاطمی ایراد نمودند. و در پایان سرود جاودانی «ای ایران» توسط حضاران همخوانی گردید. شرح کامل این مراسم متعاقباً منتشر خواهد گردید.

روابط عمومی جبهه ملی ایران  
جمعه ۱۹ آبان ۱۴۰۲

«... آن جا که چون ناقوس عزا به نوا درآید کمتر می پرسند که از برای کیست، و عمر نیک مردمان کوتاه تر از عمر گلی است که بر کلاه می زنند. و می میرند پیش از آنکه بیماری گریبان گیرشان شود.»



Armita Garawand

Jina Amini

خبر کشته شدن پر ابهام و پر رمز و راز آرمینا گراوند، نو جوان دیگری از خانواده ملت ایران توسط مزدوران جنایت کار، هم چون خنجر زهرآلود بر پیکر افرادی که صادقانه دل در گرو میهن و آزادی و آبادی آن دارند، نشست. این حادثه تاسف انگیز در حالیهست که حکومت تمام دارایی های ملت ایران را به یغما برده و آن را صرف کشتن انسان ها در درون و بیرون مرزهای مقدس این سرزمین می کند و به فقر و درماندگی و بحران معیشتی ملت بزرگ ایران کمترین اعتنایی ندارد و عمل کردی را دنبال می کند که سرانجامی جز قتل، غارت و تجاوز با خود به ارمغان نمی آورد. این رفتار جلا دانی است که که کودکان را کشته، زنان را به مسلخ برده و مردان را بالای چوبه دار می کشند؛ بلکه با خون جوانان وطن بتوانند درخت خشکیده و بی حاصل اقتدار ننگین شان را آبیاری کرده و چند صباحی بیشتر به عمر نکبت بارشان ادامه دهند. مطمئنا دیر زمانی نمی پاید که دوباره آتش خشم این ملت شریف شعله ور شود و دامان این قوم را نیز شعله ور سازد. آن زمانی که سردمداران این رژیم طوفان بدروند و از صلح طلبان نیز کاری جز تماشای آن کارزار بر نیاید.

به امید روزی که هیچ دختری در راه مدرسه کشته نشود، هیچ شخصی از حقوق بنیادینش محروم نماند، چشمان هیچ مادری به اشک های

سرنوشت خود را تغییر دهد و ما ملیون وطن خواه از اراده آنها پشتیبانی کرده و در این راه و در راستای برقراری حاکمیتی ملی که توانایی تامین آزادی و استقلال این مرز و بوم را داشته باشد، همراه کوچکی برای این ملت کبیر خواهیم بود.

سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران  
سازمان جوانان جبهه ملی ایران  
هفتم آبان ۱۴۰۲

ناشی از فراق فرزندش تر نشود. کودکان بتوانند کودکی کنند و سر از گورستان در نیاورند. و به طور خلاصه، به امید روزی که استبداد و دیکتاتوری بر این سرزمین حکم نراند و ملت شریف ایران بتواند بر سرنوشت خود مسلط شده و طعم آزادی و استقلال ملت ملی را بچشد.

یاد آرمینا گراوند، آن نو جوان عزیز از دست رفته را گرامی می داریم و بار دیگر یادآور می شویم که این اراده ملت شریف ایران است که می تواند

**وز شمار خرد هزاران بیش**

**از شمار دو چشم یک تن کم**

**دکتر باقر قدیری** اصلی پیرو دیر پای راه مصدق، استاد فرهیخته دانشگاه، عضو قدیمی حزب ایران و عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران، چهره در نقاب خاک کشید و به ابدیت پیوست. ما درگذشت این استاد گرانمایه را به خانواده ارجمند ایشان، جامعه اقتصاد دانان کشور، اساتید دانشگاه و اعضاء و هواداران جبهه ملی ایران تسلیت می گوئیم و به روان پاکش درود می فرستیم.

**یادش گرامی و نامش جاویدان باد**

شورای مرکزی جبهه ملی ایران  
تهران- نهم آبان ماه ۱۴۰۲

# آرمیتا گراوند



پوستر: ساعد

آرمیتا گراوند، دانش‌آموز ۱۷ ساله‌ای که در مترو تهران «بیهوش» شده بود و به گُما رفته بود، صبح شنبه ۶ آبان، بعد از ۲۸ روز در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان فجر جان‌باخت. به گزارش رادیو زمانه، آرمیتا گراوند صبح یکشنبه ۹ مهر در حالی که با دو نفر دیگر از دوستانش بدون مقنعه در مترو میدان شهدا تهران به مدرسه می‌رفت، با ماموران بر سر حجاب درگیر شده و او را هُل دادند. که در نتیجه آن سر آرمیتا به یک میله آهنی برخورد کرد. خانواده آرمیتا گراوند از مصاحبه با رسانه‌ها منع شده بودند و در طی ۲۸ روز گذشته آنها فقط اجازه داشتند با خبرگزاری رسمی دولت، یعنی ایرنا مصاحبه کنند. مقام‌های جمهوری اسلامی و رسانه‌های حکومتی تلاش کردند «بیهوش» شدن آرمیتا گراوند را ناشی از «افت فشار» معرفی کنند.

## آریامن احمدی آرمیتا

حبس نمی‌شوی و  
در تاریک‌ترین شبِ این سرزمین  
خورشید هزارساله  
از موهای آویخته‌ات بر  
دست‌های زیر تابوت  
روزش را آغاز می‌کند...  
بالتر از گلدسته‌های اوین  
بالتر از بلندگوهای انقلاب در  
ظهر جمعه  
چه بالابلند  
چه زیبا  
می‌رقصی در رویاهامان  
آرمیتا!  
تهران. جمهوری. ۶ آبان ۱۴۰۲

بیدار نشدی  
تا به این قوم به حج رفته  
بگویی  
موهایت دریا است!  
دریای سُرخ موهایت  
زیباتر از کاشی‌های مسجد شاه  
در میدانِ پانزده خرداد  
زیباتر از آیه‌های مکی بر دروازه  
قرآن  
آه، موهایت در تابوت!

در گستره‌ی بی‌مرز این جهان  
تو کجایی؟  
من در دورترین جای جهان  
ایستاده‌ام:  
کنار تو.  
تو کجایی؟  
در گستره‌ی ناپاکِ این جهان  
تو کجایی؟  
من در پاک‌ترین مُقام جهان  
ایستاده‌ام:  
بر سبزه‌شورِ این رودِ بزرگ که  
می‌سراید  
برای تو.

احمد شاملو

# تصویب قطعنامه نقض حقوق بشر در ایران در کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل



پنجشنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲۵

کمیته سوم هفتاد و هشتمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قطعنامه پیشنهادی کانادا را درباره نقض حقوق بشر از سوی جمهوری اسلامی با ۸۰ رای موافق، ۲۹ رای مخالف و ۶۵ رای ممتنع تصویب کرد.

الجزایر، بلاروس، چین، روسیه، کره شمالی، هند، اندونزی، عراق، عمان، پاکستان، سوریه، ترکمنستان و تاجیکستان از جمله کشورهایی بودند که به این قطعنامه رای مخالف دادند. عربستان سعودی، بحرین، امارات، قطر، کویت، مصر، برزیل و آفریقای جنوبی نیز از جمله کشورهایی بودند که به این قطعنامه رای ممتنع دادند.

این قطعنامه سرکوب فزاینده جمهوری اسلامی علیه زنان در فضای عمومی و مجازی را محکوم کرد و موکداً از حکومت ایران خواست به تمام شکل‌های تبعیض سیستماتیک و آزار جسمی و کلامی زنان پایان دهد.

آبرام پیلی، معاون نماینده ویژه آمریکا در امور ایران، با اشاره به رای موافق ۸۰ کشور به این قطعنامه گفت: «با مردم ایران که علیه ظلم و خشونت و برای رسیدن به آینده‌ای آزاد و دموکراتیک مبارزه می‌کنند، اعلام همبستگی می‌کنیم.»

معاونت امور بین‌الملل قوه قضاییه و ستاد حقوق بشر در واکنش به قطعنامه پیشنهادی کانادا علیه جمهوری اسلامی، آن را محکوم کرد و گفت: «انقلاب ایران یک انقلاب حقوق بشری بود و تمام نهادهای مردم‌سالاری در ایران بلافاصله مستقر شدند و انتخابات، نمود بارز آن است.» روز دوشنبه ۱۷ مهر، چهارمین نشست بررسی گزارش ادواری کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد درباره جمهوری اسلامی در ژنو برگزار شد.

در این جلسه موارد فاحش نقض حقوق بشر از سوی حکومت در زمینه شکنجه، سرکوب و اعدام معترضان مورد بحث و رسیدگی قرار گرفت. بازه زمانی گزارش ارائه شده از سوی

فعالیت کند.

شورای حقوق بشر سازمان ملل وظایفی را بر عهده کمیته حقیقت‌یاب قرار داده است که شامل بررسی کامل و مستقل موارد نقض حقوق بشر به ویژه در مورد زنان و کودکان ایرانی در جریان اعتراضات سراسری، بررسی شکایت‌ها و تخلفات و جمع‌آوری، تجزیه و تحلیل شواهد مربوط به آنها، حفظ شواهد می‌شود.

این کمیته موظف به تعامل با همه ذی‌نفعان از جمله دولت جمهوری اسلامی ایران، دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران، نهادهای مرتبط با سازمان ملل، سازمان‌های حقوق بشری و جامعه مدنی خواهد بود.

شورای حقوق بشر همچنین از کمیته حقیقت‌یاب خواسته است در جلسه مارس ۲۰۲۴ (اسفند ۱۴۰۲، فروردین ۱۴۰۳) گزارشی جامع از یافته‌های خود به شورا ارائه کند.

جمهوری اسلامی به این نشست تا پایان پاییز سال ۱۳۹۹ بود اما هیات کارشناسی کمیته حقوق بشر به وقایع پس از آن مانند خیزش انقلابی علیه جمهوری اسلامی در سال ۱۴۰۱ و بازداشت‌های گسترده معترضان و خانواده‌های قربانیان پرداختند.

کمیته حقوق بشر به طرح سوالاتی در زمینه اعمال گسترده انواع شکنجه علیه بازداشت‌شدگان و معترضان پرداخت که شامل مواردی مانند شلاق، ضرب و جرح، محرومیت از درمان، سلول‌های انفرادی طولانی‌مدت و تهدید و آزار روانی آنان می‌شد.

سوم آذر ماه ۱۴۰۱ (۲۴ نوامبر ۲۰۲۲)، شورای حقوق بشر سازمان ملل در نشست ویژه درباره سرکوب خیزش انقلابی ایرانیان از سوی جمهوری اسلامی، قطعنامه‌ای به تصویب رساند که بر اساس بندی از آن، یک کمیته حقیقت‌یاب بین‌المللی درباره اعتراضات ایران تشکیل شد.

کمیته حقیقت‌یاب قرار است در مورد وضعیت رو به وخامت حقوق بشر در ایران به ویژه در مورد زنان و کودکان

# سرکوب سیستماتیک

## بر هموطنان بهایی را

### متوقف کنید.

#### آمار آبان ماه تا ۱۸ آبان (منبع هرانا)

راشدیمسعود آذروش مظفر ایوبیندا  
محبینیم اقدسینورا ایوبهمدان

چهار شهروند بهائی در کرج بازداشت شدند

تاریخ: آبان ۱۷ام،  
1402 گروه: slide، اقلیت های  
دینی برجسب ها: بابک  
زینالیبازداشتبهایبشروین  
شبرخصها طائفکرجنیکا اسماعیل پور

همدان؛ منازل چهار شهروند بهائی  
مورد تفتیش قرار گرفت

تاریخ: آبان ۱۶ام،  
1402 گروه: slide، اقلیت های  
دینی برجسب ها: اختر کوثریاخر  
نعمیهبهایبشروین حبیبپوران  
خاندلتفتیش منزلژینوس شادایمهران  
خاندلهمدان

لطیفبهایبپرستو حکیمتداوم  
بازداشتسجاد پاکدل نیاشانا شوقی  
فرقرار وثیقهمزگان شاهرضاییندا  
بدخشنا عمادینگین خادمیوثیقهگانه  
آگاهیگانه روح بخش

تداوم بازداشت و بلاتکلیفی ایمان  
رشدی در بازداشتگاه اداره اطلاعات  
یزد

تاریخ: آبان ۱۷ام،  
1402 گروه: slide، اقلیت های  
دینی برجسب ها: ایمان  
رشدیبلاتکلیفبهایبهایتداوم  
بازداشتیزد

همزمان با تفتیش گسترده منازل  
بهائیان همدان؛ نه شهروند بهائی  
بازداشت شدند

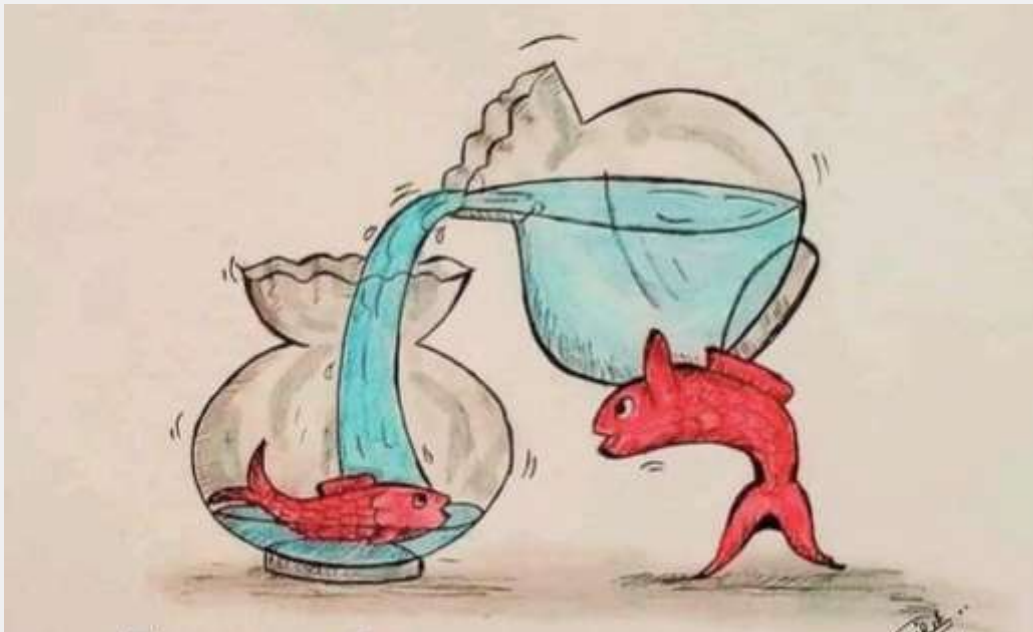
تاریخ: آبان ۱۷ام،  
1402 گروه: slide، اقلیت های  
دینی برجسب ها: افشین  
راشدیبازداشتبهایبشروین  
معبودیتفتیشحمید راشدیحمد  
عزیزیرامین مقیمیروحیه عبدیزرین  
احدزادهژاله رضایژینوس شادایبعاطفه  
زاهدیعطار جبعینایت تکاپویفرهنگ  
معبودیفریده ایوبیکیومرث

کرج؛ پنج شهروند بهائی توسط  
نیروهای امنیتی بازداشت شدند  
تاریخ: آبان ۱۸ام،  
1402 گروه: slide، اقلیت های  
دینی برجسب ها: ایرن رحمانیایمان  
احسانیبازداشتبهایبهاییرضا  
یزدیهمیمه یزدیفواد طائفکرج

اعمال فشار بر جامعه بهائیان؛ منازل  
سیزده شهروند دیگر در همدان  
تفتیش شد

تاریخ: آبان ۱۸ام،  
1402 گروه: slide، اقلیت های  
ملی برجسب ها: آرزو جهانگیریاکبر  
نورانامین مقیمبهایبشروین  
سیفیکاه مینتفتیشتفتیش منزل  
بهاییانحسن رضایخوشگل رضایزیا  
جهانگیرسامان خدایاریشجاع  
جهانگیریشوق انگیر سروریانکاه  
بیاتیمونوچهر ایوبهمدان

اصفهان؛ آزادی دو زن بهائی همزمان  
با تداوم بازداشت هشت زن دیگر  
تاریخ: آبان ۱۸ام،  
1402 گروه: slide، اقلیت های  
دینی برجسب ها: آرزو  
سبحانیانازادیاصفهانبهایبهاره



جلسه دادگاه رسیدگی به  
اتهامات سه شهروند بهائی  
برگزار شد  
تاریخ: آبان 16 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت  
های دینی برچسب  
ها: برگزاری  
دادگاه بهائیهاییبهرروز  
رحمانیدادگاه انقلاب  
ساریساریساناز  
علیزادهسها ثابتی

جلسه دادگاه رسیدگی به  
اتهامات سیروس ذبیحی  
مقدم برگزار شد  
تاریخ: آبان 15 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت  
های دینی برچسب

ها: برگزاری دادگاه بهائیهاییدادگاه  
انقلابسیروس ذبیحیسیروس ذبیحی  
مقدممشهد

تفتیش منزل رویا شیخی، شهروند  
بهائی در شیراز  
تاریخ: آبان 13 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: بهائیهائیتفتیشروبا  
شیخیشیراز

علیرغم گذشت هفت ماه؛ تداوم  
بازداشت و بلاتکلیفی نهاله شهیدی  
یزدی

تاریخ: آبان 12 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: بهائیهاییزندادان  
کرمانکرماننهاله شهیدی یزدی

ساری؛ زمان و شعبه جلسه دادگاه  
رسیدگی به اتهامات سه شهروند  
بهائی تعیین شد

تاریخ: آبان 12 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: بهائیهاییبهرروز  
رحمانیتعین زمان دادگاهدادگاه انقلاب  
ساریساریساناز علیزادهسها ثابتیسها  
ثابتی (رحمانی)

تعیین زمان و شعبه دادگاه رسیدگی  
به اتهامات سیروس ذبیحی مقدم،  
شهروند بهائی

تاریخ: آبان 12 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: بهائیهائیتعین  
زماندادگاه انقلابسیروس  
ذبیحیسیروس ذبیحی مقدممشهد

شکوفه بصیری، شهروند بهائی از

سفیدصدور حکم حبس

مشهد؛ چهار زن بهائی به حبس  
محکوم شدند  
تاریخ: آبان 2 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: آزیتا  
فروغیهبائیهاییدادگاهدادگاه انقلابروبا  
قانعسهیلا احمدیصدور  
حکممشهدنسیم ثابتیهادی منصور

زندادان کرمان؛ تداوم بازداشت و  
بلاتکلیفی نهاله شهیدی یزدی  
تاریخ: آبان 2 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: بهائیهائیتداوم  
بازداشتزندادان کرمانشهروندان  
بهائینهاله شهیدی یزدی

اصفهان؛ ۱۰ زن بهائی توسط  
نیروهای امنیتی بازداشت شدند  
تاریخ: آبان 1 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: آرزو  
سبحانیاانصفهانبازداشتبهائیهاره  
لطیفیهاییبرستو حکیمتفتیششانا  
شوقی فرمژگان شاه رضایمژگان  
شاهرضایندا بدخشندا عمادینگین  
خادمیگانه آگاهیگانه روح بخشگانه  
روحبخش

زندادان یزد آزاد شد  
تاریخ: آبان 9 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: آزادی با  
وثیقهبائیهاییباززندادان یزدشکوفه  
بصیرییزد

احمد نعیمی، شهروند بهائی با تودیع  
وثیقه آزاد شد  
تاریخ: آبان 8 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: آزادی با وثیقهاحمد  
نعیمیبهائیهاییباززندادان یزدیزد

مشهد؛ دو زن بهائی به حبس  
محکوم شدند  
تاریخ: آبان 4 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: بهائیهاییدادگاه  
انقلاب مشهدصدور حکم حبسفریده  
مرادینگلنوش نصیریمشهدهدادی  
منصوری

تداوم بازداشت و بلاتکلیفی سه  
شهروند بهائی در بازداشتگاه اداره  
اطلاعات یزد  
تاریخ: آبان 3 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: احمد نعیمیایمان  
رشیدبازداشتگاه اداره  
اطلاعاتبلاتکلیفیهائیهائیتداوم  
بازداشتشکوفه بصیرییزد

تهران؛ شش شهروند بهائی به  
حبس محکوم شدند  
تاریخ: آبان 3 ام,  
1402 گروه: slide, اقلیت های  
دینی برچسب ها: ارسلان یزدیایرج  
شکوربهائیهاییبدرام عبرتتهرانسعیده  
خضوعیسمیرا ابراهیمیصبا



# نظری به وضعیت نابسامان

## معیشتی مردم در ایران

چادر بزنم. این حرف‌ها را به صاحب مغازه گفتم. شناخت چندانی که از من نداشت ولی لطف کرد دو قطعه ران به من داد و گفت پول نمی‌خواهد.»

این تنها نمونه ای است از زندگی اکثر مردم ایران. وضعیت موجود در صد بالایی را به زیر خط فقر کشانده، از سوئی دیگر، پائین بودن کیفیت معیشت، روابط اجتماعی نا مناسب نیز افزایش انواع بیماری‌ها در جامعه را افزایش داده است. در این احوال، شور حرکت انقلابی «زن-زندگی-آزادی» هم کاهش یافته. زیرا درصد بالایی از مردم وقت خود را صرف پیدا کردن راهی برای امرار معاش میکنند. اما با خبرهایی که از داخل کشور می‌رسد جوانان ایران که بسیاری از آنان در کف خیابان جان خود را در راه آزادی کشور از دست دادند اجازه نخواهند داد انقلاب سرنوشت ساز آنان به بوته فراموشی سپرده شود.

بسیاری از مردم هم انتظار دارند ارتش مردمی ایران به کمک بیاید و کشور را از زیر یوغ حکومتگران اسلامی رها سازد. البته این انتظاری است بسیار پسنیدیده و واقع بینانه. اما، ورود ارتش به میدان میباید در مقطعی از حرکت براندازی باشد که کشور در استانه بحران است. حرکت انقلابی مردم به آن مقطع بحرانی نرسیده است که ورود ارتش را الزام آور بداند. بررسی‌ها نشان میدهد که هنوز طیف وسیع اعتصابات و ریزش نیرو های سرکوبگر صورت نگرفته است و عمدتاً جوانان غیرتمند هستند که طلایه دار انقلابند. لازم است اکثریت جامعه متقاعد شود که این رژیم به پایان عمر خود رسیده تا در تمام لایه های اجتماعی دست به اعتصاب بزنند. با این وجود، در لایه های مختلف ارتش ایران تمرد از دستور ات نظامی افزایش داشته است. رژیم برای کاهش تمردها در ارتش و همچنین ساکت نمودن بازنشستگان، حقوق و مزایای آنان را مقداری افزایش داده است.

وضعیت زندگی مردم ایران بویژه باننشستگان بسیار وخیم است. اقدام پنهانی رژیم اسلامی در برنامه ریزی و اجرای حمله غافلگیرانه نظامیان حماس و جهاد اسلامی به غزه و پیامد آن برای رژیم و مردم ایران بسیار هزینه بردار خواهد بود. بنابراین وضعیت معیشتی و حقوق انسانی مردم ایران تا گذار و نابودی رژیم اسلامی بهبودی نخواهد داشت.



افزایش داشته که اکثر مردم قادر نیستند غذایی تهیه کنند که با گوشت مرغ و یا هرگوشت دیگری تهیه میشود. این وضعیت من را بیاد گذشته های کودکی می اندازد که خانواده ها مجبور بودند به جای برنج از بلغور استفاده کنند. تنها در شب عید بود که شاید میتوانستند برای یکبار برنج را با بلغور مخلوط کنند. رژیم جنایتکار اسلامی در چهل و پنجمین سال حاکمیت خود زندگی و معیشت بسیاری از مردم ایران بویژه بازنشستگان را به آن روزهای پس از جنگ جهانی اول و دوم بازگردانده است. در مقابل، رژیم سرمایه های مردم ایران را برای بدست آوردن هژمونی بویژه در خاورمیانه در راستای تولید موشک، پهپاد و دیگر تجهیزات نظامی هزینه میکند.

رسانه اینترنتی خبرآن لاین داستانی را تعریف کرده که بسیار قابل تأمل است. داستان از این قرار تعریف شده است: جوانی لاغر اندام اظهار میدارد «دو شب پیش پس از دو هفته، بالاخره از صاحب فروشگاه گوشت و مرغ محله، دو عدد ران مرغ گرفته و به خانه برده تا بتواند سرش را بالا بگیرد. «اولین بار بود که چنین کاری کردم. رفتم گفتم پول ندارم گوشت بخرم، خیلی لحظه بدی بود، اما مجبور بودم. دو هفته بود گوشت نخورده بودیم. یک پسر ۹ ساله و یک دختر ۷ ماهه دارم که شیرخواره است. ما که توان تهیه شیر خشک نداریم، بنابراین همسرم که بچه شیر می‌دهد باید تغذیه درستی داشته باشد ولی با این کرایه خانه‌ها مگر آدم به تغذیه هم می‌تواند فکر کند. سه ماه دیگر پایان موعد قرارداد خانه است و اگر نتوانم تمدید کنم، لابد باید بروم حیاط خانه پدرم

وضعیت وخیم معیشتی مردم تنها به صاحبان مشاغل آزاد و حقوق بگیران اعم از خصوصی و دولتی ختم نمی شود، وضع معیشت بازنشستگان در تمام سطوح جامعه از جمله فرهنگیان، کارمندان دولت، کارگران، نظامیان بازنشسته هم بحرانی است. تورم و گرانی در کشور بیداد میکند، مردم برای تامین نیازهای زندگی خود به روش‌های مختلف روی آورده اند. امکان زندگی با حقوق بازنشستگی برای بازنشستگان امکان پذیر نیست. برای امرار معاش یک نظامی بازنشسته لازم است از طرق مختلف که ساده ترین و آبرومندانه ترین آن تاکسی رانی با اتومبیل شخصی و یا اجاره ای است می باشد. این در حالی است که رئیس جمهور بی کفایت سیدابراهیم رئیسی، می گوید "پیشرفت های کشور دشمن را عصبانی کرده است!"

ابراهیم رئیسی از کدام دشمن و از کدام پیشرفت صحبت میکند مشخص نیست. به تازگی خبرگزاری ایلنا سید معیشتی خانواده ای چهار نفری را ۲۱ میلیون تومان برآورد کرده است. میزان متوسط حقوق بازنشستگی برای هرگونه قشر بازنشسته کمتر از یک سوم این سید است. چنانچه شخص بازنشسته برای تامین سرپناه خود و خانواده اجاره نشین هم باشد، بدون شک امکان زندگی برای او و خانواده اش بسیار مشکل است. خبرگزاری مهر نیز درباره اجاره بهای سرسام آور مسکن، گزارش کرده که خانواده ها مجبورند به صورت مشترک خانه ای را اجاره و در آن زندگی کنند.

قیمت مرغ و گوشت قرمز بقدری

برابر با گزارشی از شورای نگهبان که در خبرگزاری ایرنا، ۱۴ آبان ۱۴۰۱، منتشر شد، هادی طحان نظیفروز سخنگوی شورا نگهبان در نشست خبری با خبرنگاران از تایید لایحه افزایش حقوق کارکنان و بازنشستگان کشوری و لشکری خبر داده و گفته است «مصوبه مجلس در شورا بررسی شد و خلاف موازین شرع و قانون اساسی شناخته نشد.» با توجه به تورم بیش از ۵۰ درصد این تنها یک قطره در اقیانوس است. رژیم اسلامی در همه زمینه های اجتماعی، نظامی و غیر نظامی کنترل اداره کشور را از دست داده و بمنظور جلوگیری از همپاشیدگی کامل دست به اینگونه ترفند ها می زند. نظامیان ارتش ایران از جمله بازنشستگان بیش از ۴۴ است که مورد بی مهری رژیم اسلامی قرار داشته اند. قبل از حرکت انقلابی «زن-زندگی-آزادی»، بارها بازنشستگان جلوی مجلس شورای اسلامی، اجتماع اعتراضی داشته اند، اما مسئولان رژیم به درخواست آنها اعتنایی نداشتند!

پیرامون وضعیت معیشتی نظامیان ارتش ایران، رئیس ستاد و معاون هماهنگی ارتش، با حضور در کمیسیون عمران مجلس شورای اسلامی، دیماه ۱۳۹۸، و مصاحبه های بسیاری در رسانه های همگانی رژیم با ارائه گزارش از عملکرد و نقش ارتش در تامین امنیت مرزها و حوادث طبیعی، مسائل آمادی و عمرانی ارتش در سال ۱۳۹۹ را تشریح کردند. در جریان این مصاحبه ها بود که وضعیت نابسامان پرسنل و بودجه ارتش ملی ایران گزارش شد. گزارشات بیانگر آن بود که پرسنل ارتش نسبت به مخارج زندگی روزمره خود درمضيقه معیشتی بسر برده و در شرایطی بسیار دشوار زندگی میکنند. وضع معیشتی کنونی پرسنل ارتش ایران بمراتب بدتر از ۴ سال قبل است. وضعیت معیشتی بازنشستگان ارتش ایران به مراتب وخیم تر از نظامیان شاغل می باشد.

لازم است یادآور شویم که رژیم نگران از خیزش مردم در تمام استان های کشور است. و نیروهای سرکوب رژیم دیگر قادر به کنترل امور امنیتی کشور نیستند. از طرفی جنایت رژیم در برنامه ریزی و اجرای حمله نظامیان حماس و جهاد اسلامی به غزه، توجه جهان دمکراتیک را برعلیه کشور ایران

سوق داده است. اقدام بیخردانه و دد منشانه رژیم مورد تأیید مردم ایران، که برای معیشت زندگی روزانه خود دست و پنجه نرم میکنند نیست و برابر با خبرهایی از داخل کشور اکثریت مردم ایران علارغم جنایات ارتش اسرائیل در غزه با مردم اسرائیل همسو هستند. از طرفی با حملات پیاپی نیابتی های رژیم به منافع و پایگاه های آمریکا در عراق و سوریه، ارتش آمریکا به ایران هشدار داده که از پایگاه ها و پرسنل خود حفاظت خواهد کرد. در چند هفته گذشته ناظر برآن بوده ایم که جنگنده های آمریکا، مستقر در خاورمیانه، پایگاه های سپاه پاسداران در منطقه دیرالزور، بوکمال، را بمباران کرده اند که باعث کشته شدن تعدادی از شبه نظامیان وابسته به رژیم اسلامی بود.

خبرگزاری ایرنا، روز پنج شنبه، ۲۵ آبان، گزارش داد فرمانده ارتش جمهوری اسلامی، سرلشگر عبدالرحیم موسوی، در واکنش به تهدیدات اخیر آمریکا گفت: «حرف های آنها جدید نیست؛ زیرا هر بار به بهانه های مختلف حرف هایی را می زنند اما خوب می دانند ایران اسلامی در دفاع از آرمان ها، انقلاب و کشور با تمام وجود پای فرمان رهبر انقلاب ایستاده و جدی است.» سرلشگر موسوی تصریح کرده است «امروز بین نیروهای مسلح و مردم در دفاع از کشور، وحدت و هم افزایی و همدلی وجود دارد (۱)». «خامنه ای از اقدام ددمنشانه خود بسیار واهمه دارد که بعد از خاتمه جنگ در غزه نوبت رژیم اسلامی باشد. سرلشگر موسوی در این مورد تأکید دارد که ایران توان آن را دارد که از مرزهای کشور ایران حفاظت نماید و اظهار داشته که ممکن است اقدام غیرعاقلانه ای توسط اشخاصی انجام شود، ولی بعید می داند عقلای آنها چنین اجازه ای را بدهند.»

به عبارتی سرلشگر موسوی میگوید که ایران به جنگ اسرائیل و غزه ورود نخواهد کرد و از مرز و بوم کشور حفاظت می کند. اما لازم است به سرلشگر موسوی یادآور شویم، وضعیت ملتیهی که رژیم با طرح و برنامه ریزی حمله حماس به اسرائیل، در خاورمیانه ایجاد کرد، منافع جهان غرب با خطر جدی مواجه است. بنابراین جمهوری اسلامی بعنوان پدرخوانده تروریسم اسلامی در

خاورمیانه و بالطبع در جهان شناخته شده، و جهان سرمایه داری چنانچه لازم افتد، بمنظور تأمین منافع خود تا نابودی رژیم آیت الله ها در ایران از پای نخواهند نشست.

در پایان لازم است یادآور شویم که وضعیت زندگی مردم ایران بویژه بازنشستگان بسیار وخیم است. اقدام پنهانی رژیم اسلامی در برنامه ریزی و اجرای حمله غافلگیرانه نظامیان حماس و جهاد اسلامی به غزه و پیامد آن برای رژیم و مردم ایران بسیار هزینه بردار خواهد بود. بنابراین وضعیت معیشتی و حقوق انسانی مردم ایران تا گذار و نابودی رژیم اسلامی بهبودی نخواهد داشت. مردم ایران تکلیف خود را با این رژیم فاسد روشن خواهند کرد و به انتظار جهان سرمایه داری نخواهند نشست، ولی باید به فکر این نیز باشند که جایگزینی برای این حکومت پیدا کنند .

ارایه آلترناتیو رژیم بر عهده فرهیختگان سیاسی کشور است؛ مردم ایران برای گذار از رژیم اسلامی به حمایت اخلاقی و سیاسی مجامع بین المللی نیاز دارند که دیگر این حکومت را به رسمیت نشناسند. برای اینکار کنشگران سیاسی با ائتلاف تاریخی باید چنین جایگزینی را ارایه دهند.

ناخدا محمد فارسی  
۱۶ نوامبر ۲۰۲۳

<https://www.irna.ir/news/85293201/%D9%88%D8%A7%DA%A9%D9%86%D8%B4-%D9%81%D8%B1%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%87-%D8%A7%D8%B1%D8%AA%D8%B4->

## مصرف افراطی و رشد اقتصادی،

خود در برابر بدتر شدن بحران اقلیمی، می بایست نرابری را کاهش دهیم و این تصور را که ثروت و صاحبان ثروت ذاتاً دارای ارزش مثبت هستند، به چالش بکشیم.»

در واقع این محققان می گویند که شهروندان مرفه جهان مسئول بیشتر اثرات [مخرب بر] محیط زیست هستند. بدین رو برای [ترسیم] هر چشم اندازی مربوط به آینده به نیت بازگشت به وضعیتی سالم و ایمن تر،

دست دادن تنوع زیستی و آلودگی، نمی توانیم تنها به فناوری تکیه کنیم، بلکه همچنین باید سبک زندگی مرفه خود را تغییر داده و از مصرف بیش از حد از طریق تغییرات ساختاری بکاهیم.»

در طول 40 سال گذشته، رشد ثروت در سرتاسر جهان به طور مداوم از هرگونه منافع افزایش کارایی [فناوری] پیشی گرفته است.

گروهی از پژوهشگران، به هدایت یک دانشمند با گرایش پایداری در دانشگاه نیوساوتولز در سیدنی استرالیا ((UNSW، با بررسی و بازبینی بحث های آکادمیک موجود پیرامون ارتباط بین ثروت، اقتصاد و پیامدهای متناظر با آن ها بر محیط زیست، به یک نتیجه ی روشن رسیده اند: فناوری تنها زمانی به کار ما می آید که همزمان تلاش هایمان هم به سمت پایداری باشد. ما به اقدامات گسترده ای در تغییر سبک زندگی و انگاره های متفاوت اقتصادی نیاز داریم.

این محققان در بررسی خود که در نشریه ی ارتباطات طبیعت (Nature Communications) با عنوان «هشدار دانشمندان در مورد وفور ثروت 1» منتشر شده است، با جمع بندی شواهد و داده های موجود رویکردها و راه حل های ممکن را شناسایی کرده اند.

پروفسور تامی ویدمن از گروه مهندسی دانشگاه نیوساوتولز و نویسنده ی اصلی این گزارش می گوید: «هشدارهای اخیر دانشمندان با توصیف خطرات عظیمی که جهان طبیعی ما از طریق بحران های اقلیمی، تنوع زیستی و سیستم های غذایی با آن مواجه است، کار بزرگی کرده است.

با این حال، هیچ یک از این هشدارها به صراحت نقش اقتصادهای رشد محور و دستیابی به وفور ثروت را در نظر نگرفته است. ما در پژوهش خود برای پرکردن این شکاف، نیروهای زیربنایی را که منجر مصرف افراطی 2 می شود شناسایی کرده و اقدامات لازم را برای مقابله با «قدرت» ویران کننده ی مصرف افراطی و الگوی رشد اقتصادی مشخص کرده ایم.

نتیجه ی مهم تحقیق ما این است که برای حل مشکلات زیست محیطی موجود - مانند تغییر اقلیم، از



نقش مرکزی بر عهده دارند.

لورنز کیسر از دانشگاه دولتی تحقیقاتی در زوریخ سوئیس ((ETH، یکی از نویسندگان تحقیق، می گوید: «مصرف خانواده های مرفه در سراسر جهان تا حد زیادی قوی ترین عامل تعیین کننده و قوی ترین شتاب دهنده ی افزایش اثرات [منفی] زیست محیطی و اجتماعی 4 در سطح جهان است. [از این رو] مباحثات کنونی در علم، سیاست گذاری و جنبش های اجتماعی در مورد چگونگی رسیدگی به بحران های زیست محیطی باید مسئولیت مرفه ترین افراد را در قبال این بحران ها به رسمیت شناخته و در تحلیل خود وارد کند.»

پروفسور ویدمن می گوید: «تکنولوژی می تواند به ما کمک کند تا کارآمدتر مصرف کنیم، یعنی در مصرف انرژی و منابع صرفه جویی کنیم، اما این پیشرفت های تکنولوژیکی نمی تواند با سطوح رو به افزایش مصرف ما همگام شود.»

کاهش مصرف افراطی در ثروتمندترین افراد جهان

جولیا اشتاینبرگر، استاد اقتصادهای اکولوژیک در دانشگاه لیدز و نویسنده ی همکار در این مقاله، می گوید [در جامعه] اغلب ثروت همچون روپا و آرزو تصویر می شود. «اما مقاله ی ما نشان داده است که در عمل این ایده واقعاً خطرناک است و منجر به تخریب سیاره در مقیاس گسترده می شود. ما برای محافظت

بنابر گفته ی نویسندگان این پژوهش، مصرف افراطی و [الگوی] غنا [کاذب] 5 باید از طریق تغییر سبک زندگی برطرف شود.

مانفرد لزن، استاد تحقیقات پایداری در دانشگاه سیدنی، یکی از نویسندگان این مقاله، می‌گوید: «این امر به سختی موردقبول واقع می‌شود، اما هرگونه گذار به سوی پایداری تنها زمانی می‌تواند مؤثر باشد که پیشرفت‌های تکنولوژیک با تغییرات گسترده در شیوه ی زندگی هم‌راه شود.»

اغلب از من می‌خواهند این مساله را در گردهمایی‌های اجتماعی بشکافم. معمولاً من می‌گویم آنچه ما می‌بینیم یا از طریق مسائل شخصی خود (ماشین، انرژی مصرفی، هواپیما) به محیط زیست ارتباط می‌یابیم، فقط نوک کوه یخ [و قسمتی از واقعیت] شخصی ماست. اما کوه یخ [وتمام واقعیت] همه ی آن چیزهایی است که مصرف می‌کنیم، مصرفی که تخریب محیط زیست را در خود دارد. متأسفانه، به محض آنکه به این موضوع پی می‌بریم، پیامدهای ضمنی آن با شیوه ی [فعلی] زندگی مان اغلب آنقدر در تضاد می‌افتد و از اینجاست که انکار آن آغاز می‌شود.» هیچ سطحی از رشد پایدار نیست

با این حال، دانشمندان می‌گویند مسئولیت این تغییر فقط بر عهده افراد نیست، بلکه تغییرات ساختاری گسترده‌تری مورد نیاز است. پروفیسور ویدمن می‌گوید: «تلاش‌های فردی برای چنان تغییری در سبک زندگی ممکن است محکوم به شکست باشد، زیرا جامعه، اقتصاد و فرهنگ‌های موجود گسترش مصرف را تحریک می‌کنند.» بنابراین تغییر در الگوها و انگاشت‌های اقتصادی به شدت مورد نیاز است. پروفیسور ویدمن می‌گوید: «ضرورت ساختاری برای رشد در اقتصادهای مبتنی بر بازار رقابتی منجر به این می‌شود که سیاست‌گذاران مقید به تقویت رشد اقتصادی و جلوگیری از تغییرات اجتماعی ضروری شوند.»

بنابراین، ما باید از وسواس خود در مورد رشد اقتصادی دور شویم. ما واقعاً باید مدیریت اقتصاد خود را به گونه ای آغاز کنیم که از اقلیم و منابع طبیعی مان محافظت کند، حتی اگر

این به معنای رشد کمتر، صفر یا حتی منفی باشد.

[به عنوان مثال] در استرالیا این بحث اصلاً مطرح نمی‌شود. رشد اقتصادی تنها شعاری است که از سوی هر دو حزب سیاسی اصلی موعظه می‌شود. اوضاع اما در نیوزیلند بسیار متفاوت است: بودجه ی رفاه-محور آنها در سال 2019 نمونه ای از نوعی هدایت سرمایه گذاری دولتی در جهتی است که از طریق تحول اقتصاد به جای رشد آن پایداری بیشتری در پی داشته باشد.»

محققان با استناد به تحقیق خود می‌گویند که «رشد سبز» یا «رشد پایدار» یک افسانه است. پروفیسور ویدمن متذکر می‌شود: «تا زمانی که رشد هم اقتصادی و هم جمعیتی وجود داشته باشد فناوری نمی‌تواند با کاهش اثرات منفی همراه باشد، بلکه تأثیرات کلی زیست‌محیطی آن فقط افزایش می‌یابد.»

یکی از راه‌های تحمیل تغییرات سبک زندگی می‌تواند کاهش مصرف بیش از حد افراد ابرثروتمند، به عنوان نمونه از طریق سیاست‌های مالیاتی، باشد.

به گفته ی پروفیسور ویدمن: «طرفداران «رشدزدایی 6» یک گام فراتر می‌روند و تغییرات اجتماعی رادیکال‌تری را پیشنهاد می‌کنند که از سرمایه‌داری به سایر شکل‌های حکمرانی اقتصادی و اجتماعی منتهی می‌شود.

سیاست‌ها ممکن است شامل مالیات‌های زیست محیطی، سرمایه‌گذاری‌های سبز، بازتوزیع ثروت از طریق مالیات و حداکثر درآمد، درآمد پایه ی تضمین‌شده و کاهش ساعات کار باشد.»

مدل سازی یک آینده ی جایگزین

حال تیم پروفیسور ویدمن می‌خواهد سناریوهایی را برای دگرگونی‌های پایدار مدل‌سازی کند. این به معنای کاوش در مسیرهای مختلف توسعه با استفاده از مدل‌های کامپیوتری است تا کارهایی که برای دستیابی به بهترین نتیجه ی ممکن [در رسیدن به پایداری] لازم است انجام شود به دست آید: «این کار از قبل با انجام تحقیق اخیر آغاز شده است که نشان می‌دهد

استرالیایی عادلانه‌تر، سبزتر و مرفه‌تر امکان‌پذیر است آن هنگامی که رهبران سیاسی تنها بر رشد اقتصادی تمرکز نکنند.

ما امیدواریم که این بررسی چشم انداز متفاوتی را در مورد آنچه مهم است و باید به کار بسته شود نشان دهد و از نظرگاه و تلاش ما در غلبه بر دیدگاه‌های عمیقاً جافتاده در چگونگی تسلط انسان بر طبیعت و رشد اقتصادی بیشتر حمایت کند. انسان نمی‌تواند طوری رفتار [و مصرف] کند که انگار یک سیاره ی یدکی دیگر در دسترس است.»

پانویس‌های مترجم  
1 و 5- Affluence: رفاه مبتنی بر مصرف بی‌رویه و تولید و خرید کالاهای مصرفی غیرضروری و تجملاتی در کشورهای ثروتمند  
2 و 3- Overconsumption  
4- Social Impact: تأثیر اجتماعی به معنای این است که چگونه سازمان‌ها، مشاغل، تغییرات اقلیمی یا اقدامات فردی بر جامعه‌ی اطراف تأثیر می‌گذارد. تأثیر اجتماعی ممکن است نتیجه‌ی یک فعالیت، پروژه، تغییر مولفه‌های آب‌وهوایی، برنامه یا سیاست باشد که می‌تواند عمدی یا غیرعمدی و همچنین مثبت یا منفی باشد.  
6- Degrowth: رشدزدایی جنبشی است که با نقد سیستم سرمایه‌داری جهانی، که به هر قیمتی رشد را دنبال می‌کند، اعتقاد دارد پیگیری مفرط رشد اقتصادی باعث استثمار انسان و تخریب محیط زیست می‌شود. جنبش رشدزدایی فعالان و محققانی را شامل می‌شود که معتقدند به جای سود شرکت‌ها، تولید بیش از حد و مصرف مازاد و افراطی، رفاه اجتماعی و رفاه زیست‌محیطی را در جامعه باید در اولویت قرار داد.

منبع:  
<https://phys.org/news/2020-06-overconsumption-growth-economy-key-drivers.html>

# روز جهانی کوروش نماد صلح بشر

پیشگام برقراری صلح و گفت‌وگو بین همه اقوام و ملت‌ها و ادیان در خاورمیانه باشد.

□ فتح بابل توسط «کوروش بزرگ» و تثبیت امپراتوری هخامنشی در سال ۵۳۹ پیش از میلاد، به سه دلیل اهمیت جهانی در حیات تاریخی بشریت دارد:

یکم؛ بابل به‌عنوان یکی از مهمترین بزرگترین شهرهای جهان آن روزگار، بدون خونریزی و نبرد سنگین و بلکه در نهایت صلح و آرامش به ارتش هخامنشی تسلیم و تقدیم شد تا استقبال مردم متمدن آن شهر از مرام صلح‌طلب و مسالمت‌جوی کوروش به مثابه پیامی به تاریخ، اهمیت پیدا کند.

دوم؛ پادشاه ایران در یک اقدام بشردوستانه، یهودیان دربند در شهر بابل را آزاد کرد و اجازه داد پس از دهه‌ها آوارگی، به موطن اصلی خود یعنی کنعان و شام و فلسطین بازگردند. البته تعدادی از آنها هم تحت تأثیر رواداری ایرانیان تصمیم گرفتند در سرزمین‌های پارس به زندگی خود ادامه دهند.

سوم؛ پس از این فتح بزرگ بود که «کوروش کبیر» اولین منشور حقوق بشری جهان را به عنوان پیامی برای همه اعصار تاریخ نوشت که در آن آمده بود: «همه افراد بشر در گزینش اندیشه آزادند و باید نسبت به هم با احترام برخورد کنند.»

□ فرزندان و وارثان این پادشاه جاودان در تاریخ، نمی‌توانند منادیان جنگ و داعیان خونریزی باشند. میراث کوروش، صلح و برابری و آزادی برای همه‌ی انسان‌هاست. حکومتی که بر جایگاه تاریخی کوروش تکیه می‌زند نمی‌تواند در کوره‌ی جنگ‌های منطقه‌ای به‌ویژه اعراب و اسرائیل بدمد بلکه رسالت تاریخی دارد تا

□ هفتم آبان، نه فقط روز «کوروش بزرگ» بلکه «روز جهانی کوروش» باید باشد تا همه جهانیان پیام صلح‌طلبی و مسالمت‌جویی ایرانیان را از اعماق تاریخ تا کرانه‌های دنیای امروز بشنوند و باور کنند که «فرزندان کوروش» جنگ‌طلب نیستند.



# ارکستر دیوان غربی - شرقی؛ تأکید بر انسانیت مشترک اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها



در سال ۱۹۹۹، دو اومانیست نامدار اسرائیلی و فلسطینی، دانیل بارنبویم و ادوارد سعید، «ارکستر دیوان غربی-شرقی» را با الهام از اثر معروف یوهان ولفگانگ گوته به منظور ایجاد «تفاهم» میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها بنا نهادند. صدها متقاضی اولیه‌ی عضویت در این ارکستر همگی اهل کشورهای عربی و اسرائیل بودند اما بارنبویم بر حضور موسیقی‌دانان ایرانی در این ارکستر تأکید می‌کرد و سه سهمیه‌ی سالانه را به آنان اختصاص داد.

تأکید بارنبویم بر مشارکت ایرانیان بی‌دلیل نبود زیرا شاهکار گوته خود مُلهم از حافظ و فرهنگ ایرانی و شامل ۱۲ گفتار با عناوینی همچون «حکمت‌نامه» و «مهرنامه» است. سعید و بارنبویم چهل و نادانی را سرچشمه‌ی مشکلات می‌دانستند و با تأکید بر لزوم «همکاری» و «هم‌زیستی»، به صراحت می‌گفتند که شناخت و تلاش برای فهم دیگری «سبب خواهد شد که دو طرف به‌رغم اختلاف‌نظر، به خشونت متوسل نشوند. موفقیت چشمگیر این ارکستر سبب

عقیده‌ی من، ما باید به تلاش برای برقراری صلح ادامه دهیم و از منظری فراگیر به این منازعه بنگریم. در سال ۱۹۹۹، من و دوستم ادوارد سعید «ارکستر دیوان غربی-شرقی» را تشکیل دادیم تا موسیقی‌دانان جوان از سراسر خاورمیانه بتوانند دور هم جمع شوند، با یکدیگر سخن بگویند و موسیقی اجرا کنند. امروز، این منازعه تقریباً بر همه‌ی موسیقی‌دانان ما در «ارکستر دیوان غربی-شرقی» و «آکادمی بارنبویم-سعید» به‌طور مستقیم تأثیر گذاشته است.

رویدادهای غزه و اسرائیل همه‌ی ما را به‌شدت تکان داده است. اقدامات تروریستی بی‌رحمانه‌ی حماس علیه غیرنظامیان، از جمله نوزادان و کودکان، را به هیچ‌وجه نمی‌توان توجیه کرد. ما باید این واقعیت را بپذیریم و درنگ کنیم. و باید از اسرائیل، که برای حمله به غزه آماده می‌شود، بخواهیم که به قوانین بین‌المللی پایبند بماند. اما اقدام بعدی این است که از خود بپرسیم: حالا چه؟ آیا تسلیم این خشونت هولناک شویم و از تلاش برای برقراری صلح دست برداریم - یا اینکه بر لزوم صلح و ممکن‌بودن آن تأکید کنیم؟ به

شد که سعید و بارنبویم در سال ۲۰۱۶ «آکادمی سعید-بارنبویم» را در برلین افتتاح کنند. این مؤسسه‌ی آموزشی هر سال ۹۰ دانشجو، عمدتاً از خاورمیانه و شمال آفریقا، را برای تحصیل در دوره‌ی کارشناسی موسیقی می‌پذیرد و می‌کوشد تا با آموزش فلسفه و علوم انسانی در کنار موسیقی، هم‌زیستی و تلاش برای فهم «دیگری» را به دانشجویان بیاموزد. [م.]

\*\*\*

موسیقی یکی از وسایلی است که مردم را به هم نزدیک‌تر می‌کند - ما همه انسان‌هایی برابر و مستحق صلح، آزادی و خوشبختی هستیم.



«این واقعیت که موسیقی‌دانان عرب و اسرائیلی در کنار یکدیگر موسیقی می‌آفرینند فوق‌العاده ارزشمند است.» ارکستر دیوان غربی-شرقی، به رهبری دانیل بارنبویم، در حال اجرای برنامه‌ی زنده در برلین، اوت ۲۰۲۳. عکس: اود اندرسن/ای‌اف‌پی/گتی ایمجز

بسیاری از این موسیقی‌دانان در این منطقه زندگی می‌کنند، و بقیه نیز پیوندهای گوناگونی با میهنشان دارند. به همین دلیل، عمیقاً عقیده داریم که این منازعه فقط یک راه‌حل دارد: راه‌حلی مبتنی بر اومانیسیم و انسان‌گرایی، عدالت و برابری، و عاری از اشغال و نیروهای نظامی.

پیام صلح ما باید رساتر از همیشه باشد. بزرگ‌ترین خطر این است که صدای همه‌ی آنانی که مشتاقانه در آرزوی صلح به سر می‌برند در هیاهوی افراطیون و خشونت گم شود. اما همه‌ی تحلیل‌ها و معادلات اخلاقی ما باید مبتنی بر فهم این واقعیت باشد که در هر دو طرف این منازعه مردم وجود دارند. انسانیت جهان‌شمول است، و پذیرش این حقیقت یگانه راه‌حل است. درد و رنج انسان‌های بی‌گناه در هیچ‌یک از دو طرف به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست.

تصاویر حملات تروریستی مرگبار حماس قلب ما را آکنده از اندوه کرده است. همدلی و درک وضعیت دیگران ضروری است. بی‌تردید اکنون دستخوش احساساتی مثل ترس، یأس و خشم هستیم اما به‌محض اینکه چنین احساساتی سبب شود که انسانیت یکدیگر را انکار کنیم بازی را باخته‌ایم. هر یک از ما می‌تواند نقش مؤثری ایفا کند و در بهبود اوضاع سهیم شود. همه‌ی ما می‌توانیم به ایجاد تغییرات کوچک کمک کنیم. تغییر کلان بر عهده‌ی سیاستمداران است.

ما باید به شیفتگان افراط‌گرایی چشم‌اندازهای [نویدبخش] دیگری را ارائه کنیم. کسانی که جذب افراط‌گرایی می‌شوند معمولاً هیچ دورنمایی ندارند، ناامیدند، و خود را وقف ایدئولوژی‌های مرگبار می‌کنند. آموزش و اطلاعات نیز به همین اندازه حیاتی است، زیرا بسیاری از مواضع مبتنی بر اطلاعات کاملاً گمراه‌کننده است.

بگذارید به‌صراحت تکرار کنم که منازعه‌ی اسرائیل و فلسطین منازعه‌ای سیاسی میان دو کشور بر سر مرز، آب، نفت یا دیگر منابع نیست بلکه منازعه‌ای عمیقاً انسانی بین دو گروه از آدمیانی است که رنج کشیده‌اند و آزار دیده‌اند. ایدئولوژی نازی نتیجه‌ی نهایی بیست قرن آزار و اذیت یهودیان بود و به قتل شش

میلیون یهودی انجامید.

یهودیان رؤیایی در سر داشتند: سرزمینی از آن خود، میهنی برای همه‌ی یهودیان. اما این رؤیا به‌تصوری عمیقاً دردرساز – و اساساً نادرست – انجامید: سرزمینی بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین. در واقع، در پایان جنگ جهانی اول یهودیان فلسطین تنها ۸ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دادند. بنابراین، ۹۲ درصد از جمعیت نه یهودی بلکه فلسطینی بودند – جمعیتی که طی قرن‌ها افزایش یافته بود. به‌سختی می‌شد این کشور را «سرزمینی بدون مردم» نامید، و فلسطینی‌ها دلیلی نمی‌دیدند که سرزمین خود را رها کنند. در نتیجه، منازعه اجتناب‌ناپذیر بود، و هر دو جبهه به‌مرور زمان در مواضع خود سرسخت‌تر شدند. به عقیده‌ی من، یهودیان وقتی امنیت خواهند داشت که فلسطینی‌ها بتوانند احساس امیدواری کنند – یعنی، وقتی که عدالت برقرار شود. هر دو طرف باید انسانیت یکدیگر را به‌رسمیت بشناسند و بکوشند دیدگاه، درد و رنج و مصائب یکدیگر را بفهمند و با آن همدلی نشان دهند. اسرائیلی‌ها همچنین باید بپذیرند که اشغال فلسطین با این امر ناسازگار است.

دوستی‌ام با ادوارد سعید نقشی اساسی در فهم من از این منازعه‌ی هفتادوچند ساله داشته است. هر یک از ما در دیگری قرینه و مکمل خود را یافت، همتایی که می‌توانست به ترقی دیگری، واضح‌تر دیدن دیگری و تعمیق درک دیگری کمک کند. ما به انسانیت مشترک خود پی بردیم و آن را به‌رسمیت شناختیم. همکاری ما در مورد «ارکستر دیوان غربی-شرقی»، و همچنین پیامد منطقی و شاید حتی نتیجه‌ی نهایی آن یعنی آکادمی سعید-بارنبویم، به‌احتمال زیاد مهم‌ترین فعالیت دوران حیات من بوده است.

در وضعیت کنونی، طبیعی است که از خود بیرسم همکاری ما در ارکستر و آکادمی چه اهمیتی داشته است. ممکن است که این همکاری کم‌اهمیت به نظر برسد اما این واقعیت که موسیقی‌دانان عرب و اسرائیلی در هر کنسرتی کنار یکدیگر می‌نشینند و موسیقی می‌آفرینند فوق‌العاده ارزشمند است. در سال‌های گذشته، به‌لطف وجه اشتراک در خلق موسیقی، و همچنین به‌لطف بحث‌های پرشمار، و

گاهی داغ، آموخته‌ایم که یکدیگر را بهتر بفهمیم، به یکدیگر نزدیک شویم و وجه اشتراکی بیابیم. آغاز و پایان همه‌ی بحث‌های ما، حتی بحث‌های مناقشه‌انگیز، مبتنی بر فهم این واقعیت اساسی است که همه‌ی ما انسان‌هایی برابر و مستحق صلح، آزادی و خوشبختی هستیم.

این ممکن است ساده‌لوحانه به‌نظر برسد اما چنین نیست: زیرا امروز ظاهراً هر دو طرف منازعه از فهم همین واقعیت غافل‌اند. تجربه‌ی ما نشان می‌دهد که بسیاری از اهالی این منطقه و مردم سراسر دنیا این پیام را دریافت کرده‌اند. ما باید همچنان به انسانیت مشترک خود عقیده داشته باشیم. موسیقی یکی از وسایلی است که ما را به هم نزدیک‌تر می‌کند.

سمفونی نهم بتهوون، موومان چهارم، ارکستر دیوان غربی-شرقی، رویال آلبرت هال، لندن، ۲۷ ژوئیه ۲۰۱۲ – در این بخش «سرود شادی»، اثر فردریش شیلر، شاعر آلمانی، در ستایش برادری و اتحاد آدمیان را می‌شنویم.

برگردان: عرفان ثابتی

دانیل بارنبویم پیانیست و رهبر ارکستر نامدار اسرائیلی است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Daniel Barenboim, 'In our orchestra, Israelis and Palestinians found common ground. Our hearts are broken by this conflict', *The Guardian*, 15 October 2023.

# برای چه می جنگیم؟

## ولادیمیر مایاکوفسکی

برای چه می جنگیم ؟  
 طبل جنگ می‌غُرد و می‌غُرد  
 ندا سر می‌دهد: آهن‌ها را فرو کنید در زندگی.  
 از تمام کشورها  
 برده در برابر برده  
 به فولادِ سرنیزه هم را می‌درند.  
 به چه دلیل؟  
 زمین پاره‌های  
 گرسنه  
 و لخت.  
 بشریت در حمامی از خون دود می‌شود  
 تنها چون کسی  
 در جایی  
 تصرف آلبانی را هوس کرده است.  
 کینه در جلد آدمیان فرو رفته،  
 انفجار از پس انفجار زمین را می‌درد  
 فقط برای آن‌که  
 کسی  
 تسخیر بُسفور را طلب کرده است.  
 همین روزها  
 پیکر جهان دیگر  
 یک دنده سالم هم نخواهد داشت.  
 روحش بیرون کشیده و  
 در زیر پاها له خواهد شد.  
 فقط برای آن‌که کسی  
 دراز کرده  
 دستش را بر بین‌النهرین.  
 چرا  
 چکمه‌ای  
 زمین را له می‌کند، می‌شکافد و در هم می‌ریزد.  
 بر اوج آسمان جنگ چیست؟  
 آزادی؟  
 خدا؟  
 پول!  
 کی می‌خواهد برپاخیزد، تمام قد  
 با شما هستم  
 تا زندگی‌تان را از چنگال‌شان بیرون کشید؟  
 کی می‌خواهید سوال‌تان را بر صورت‌شان پرتاب کنید؟  
 ما  
 برای چه  
 می‌جنگیم؟  
 ■  
 اکولالیا  
 ترجمه از **شهاب آتشکار**  
 از کتاب جواب پس دادن

دزدیده ز کودکانِ ده ، شادی را  
 خون کرده دل مردمِ آبادی را  
 خون‌نامه ی ما تا نرسد دست کسی  
 پر کنده کبوتران آزادی را

## سعید عنذلیب

### اسماعیل نوری علا

## بادگیرها...

زمین همین زمین است  
 با درخت ها و رودها و شراب هاش  
 در انتظار خمیازه سیاه چاله ای  
 که در انبساطی فلکی به سسکه می افتد

عکس را از همه آلبوم ها برداشته اند  
 بر شن ها جای پایم نیست  
 از آن خود ستاره ای ندارم  
 و هنوز شکوه نمی کنم  
 از این غربت سنجیده  
 که ترازو را به دست نسیان سپرده است

لک لک کنان و لنگان  
 تا قله های بادگیر رفتن و نیافتن  
 و حوصله را زخم زدن  
 که هیچ پیامبری در غارها پنهان نیست  
 و اوراد توهم را  
 باد در گوش کوهسار  
 به تکرار خوانده است

عصایم را ببینید  
 که از هر گره اش جوانه ای  
 سراغ بهار می گیرد  
 کلاهم را ببینید  
 که فریب و اشتیاق را  
 تا خم ابرو فرو کشیده  
 چشمانم را که هنوز  
 از انتظاری ناتمام خیس اند  
 و دهانم را  
 که در فریادی سنگ شده  
 یخ زده است

نه  
 داستان نباید چنین پایان می گرفت  
 اگر نویسنده اش را  
 برای نماز صبح اعدام  
 نبرده بودند





# مهدی سمیعی، معمار بانکداری نوین ایران

رئیس دفتر اقتصادی به سازمان برنامه پیوند. در این زمان خداداد فرمانفرمایان نزدیک هشت سال بود که در سازمان برنامه کار می‌کرد، ولی آن زمان به گفته‌ی سمیعی «مغضوب» بود. دلپش ظاهراً این بود که او را مصدق

می‌گفت که برای نجات بانک توسعه‌ی صنعتی بهتر است که آقای شریفامامی بشود رئیس هیئت‌مدیره‌ی بانک توسعه‌ی صنعتی. شرط دومش این بود که حقوقش با عبدالله انتظام، که رئیس شرکت ملی نفت بود، یکی باشد. شرط سومش

یک روز [اسدالله علم] مرا خواست تو دفترش و همان‌جا... تلفن زنگ زد و گفت: «این اعلیحضرت هستند...» شاه معلوم بود خیلی بلند حرف می‌زند، برای اینکه گاه‌گاهی من صدایش را می‌شنوم. [شاه پرسید:] «چه شد؟» علم گفت: «الان دارم با



می‌دانستند و استناد آنها هم به نسبت فامیلی فرمانفرمایان با مصدق بود؛ مصدق عمه‌زاده‌ی فرزندان فرمانفرما بود. بعد از آن، مهدی سمیعی ریاست بانک مرکزی را در سال ۱۳۴۲ بر عهده گرفت. سه ماه طول کشید تا بالاخره پذیرفتند خداداد فرمانفرمایان به‌عنوان معاون بانک مرکزی کارش را شروع کند. با حضور خداداد فرمانفرمایان، که در سازمان برنامه تجربه‌ی زیادی داشت، سمیعی کوشید که بانک مرکزی را برخلاف دو رئیس قبلی آن متحول کند. بانک مرکزی در سال ۱۳۳۹ تأسیس شد و تا پیش از آن بانک ملی مسئولیت بانک مرکزی را بر عهده داشت.

هم این بود که یک برنامه‌ی کار می‌نویسد و دولت آن برنامه را تصویب کند و همان را اجرا می‌کند. شرط چهارمش هم این بود که معاونش را خودش انتخاب کند. سمیعی خطاب به علم گفت: «قائم‌مقام بانک را من انتخاب می‌کنم؛ دیگر آن را شما نمی‌توانید تحمیل کنید به بانک. هرکسی که من خواستم باید بشود.» علم پرسید که چه کسی را در نظر داری که سمیعی پاسخ داد خداداد فرمانفرمایان که آن زمان در سازمان برنامه بود. سمیعی می‌گوید: «مثل اینکه یک دوش آب سرد ریخته باشند رو سر این [علم]. گفت: مگر ممکن است؟ گفتم آخه چرا ممکن نیست؟» خداداد فرمانفرمایان بعد از آنکه ابوالحسن ابتهاج به ریاست سازمان برنامه رسید، در سفری به آمریکا از او، که در دانشگاه پرینستون مشغول تدریس بود، خواست که به‌عنوان

سمیعی صحبت می‌کنم.» [شاه گفت:] «چه صحبتی؟ مگر قبول نمی‌کند؟» علم گفت: «چرا قربان، پذیرفته؛ با افتخار پذیرفته.» من فریاد کشیدم و گفتم: «آقای علم چرا دروغ می‌گویی؟ من کی پذیرفتم؟...» من حقیقتاً تم لرزید چطوری می‌شود... گفتم خیلی خوب، حالا که شما این کار را کردید و مرا توی تله انداختید، من دیگر غیرممکن است به‌فرض هم نخواهم بکنم نمی‌توانم دیگر، مجبورم بگویم آره، ولی شرط دارم. محمد مهدی سمیعی، که آن زمان ۴۵ ساله و مدیر بانک توسعه‌ی صنعتی بود، علاقه‌ای به کار در بخش دولتی نداشت و با تجربه‌ای که در بانک ملی داشت نمی‌خواست به کار دولتی برگردد. علاوه بر آن، نگران وضعیت بانک توسعه‌ی صنعتی بود که مخالفان زیادی مثل جعفر شریفامامی داشت که آن موقع رئیس مجلس سنا بود. سمیعی

اولین رئیس بانک مرکزی ابراهیم کاشانی بود که یک سال رئیس آن بود و تلاش زیادی کرد، اما دومین رئیس آن علی اصغر پورهمایون بود که تا سال ۱۳۴۲ رئیس بانک مرکزی بود، ولی در این دوره اتفاق خاصی در این نهاد تازه تأسیس نیفتاد.

با حضور مهدی سمیعی در بانک مرکزی ترکیب سه تفنگدار دهه‌ی ۱۳۴۰ ایران کامل شد. در آن زمان محمدمصطفی اصفیا رئیس سازمان برنامه و بودجه و علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد بود. این سه نفر اقتصاد ایران را در آن دوره چنان مدیریت کردند که از آن دوره به عنوان دوران طلایی اقتصاد ایران یاد می‌شود.

مهدی سمیعی از بنیان‌گذاران انجمن حسابداران خبره‌ی ایران در دهه‌ی ۱۳۵۰ است و بسیاری او را از پیشگامان بانکداری نوین ایران می‌دانند که در ایجاد و توسعه‌ی چهار نهاد مالی یعنی بانک مرکزی، بانک توسعه‌ی صنعتی، سازمان بورس و اوراق بهادار و مؤسسه‌ی علوم بانکی نقش ویژه داشت.

مهدی سمیعی از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۸ رئیس مقتدر بانک مرکزی ایران بود. او در توصیف روزهای اول کارش می‌گوید: «در آن دوران مثل این‌که خاکستر مرگ روی اقتصاد پاشیده باشند. همه چیز خوابیده بود و می‌بایستی تحرکی به اقتصاد داده می‌شد.» برای همین هم او در نامه‌ای در ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۴۲ به اسدالله علم، نخست‌وزیر، نوشت: «نمی‌توان به اقدامات منحصرأ بانکی، پولی و اعتباری اکتفا نمود و انتظار داشت اقتصاد راکد و ساکن کشور به‌زودی خود را از باتلاق کساد و رکود بیرون بکشد.» همان‌طور که در گذشته نشان داده شده، این وظیفه‌ی دولت است که پیش‌قدم شود و «وقتی دولت خود به راه بیفتد، مردم نیز به راه می‌افتند و پیش هم می‌افتند.»

به عقیده‌ی او:

در وضع حاضر نیاز مبرم به دنبال‌کردن و اجرای طرح‌هایی است که در عین کمک به عمران کشور و افزایش درآمد ملی، اثر آنها در مدت نسبتاً کوتاهی بارز شود و از جهت اشتغال نیروی کار، عده‌ی بیشتری را مشغول کند. بانک مرکزی ایران آماده است که در حدود قوانین مربوط به اجرا و پیشرفت برنامه‌های ایجادکننده‌ی کار و درآمد، چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی، کمک کند، مشروط بر اینکه

اجرای چنین برنامه‌هایی وضع ارزی کشور را به مخاطره نیندازد و تورم شدید به دنبال نیاورد و وضع بانک‌های خصوصی را مختل نسازد.

این گزارش بر هماهنگی میان سیاست‌های بازرگانی خارجی، سیاست‌های مالیاتی و سیاست‌های عمرانی تأکید داشت و از افزایش اعتبارات اعطایی در حالی دفاع می‌کرد که به طرح‌هایی اختصاص پیدا کند که کار ایجاد کند، درآمد به وجود آورد و نیروی خرید تولید کند.

علینقی عالیخانی درباره‌ی سمیعی می‌گوید که او بانک مرکزی را به بانک مرکزی واقعی تبدیل کرد و سطح آن را فوق‌العاده ارتقا داد.

سمیعی علاقه‌ای به وزارت نداشت و خودش می‌گوید که سه بار پیشنهاد وزارت را رد کرده. «همه هم می‌دانند من دلم نمی‌خواهد اصلاً وزیر بشوم [یا] نخست‌وزیر بشوم.»

اما خداداد فرمانفرمایان می‌گوید: «به نظر من، مهدی جزو افرادی بود که حق و لیاقت نخست‌وزیری را داشت و من دعا می‌کردم که نخست‌وزیر شود.»

در آن زمان مهدی سمیعی به‌عنوان یک کارشناس خبره‌ی بانکی در میان فعالان اقتصادی و مجموعه‌ی بانک‌ها شناخته می‌شد و به کارهایش اعتماد داشتند، چون می‌گفتند او وقتی تشخیص می‌داد کاری نادرست است، می‌توانست نه بگوید و ترسی از عواقب آن نداشت.

**علینقی عالیخانی درباره‌ی سمیعی می‌گوید که او بانک مرکزی را به بانک مرکزی واقعی تبدیل کرد و سطح آن را فوق‌العاده ارتقا داد.**

وقتی در بانک مرکزی بود همواره در مذاکرات مربوط به خرید اسلحه حضور داشت و وقتی شش سال بعد قرار شد که به سازمان برنامه و بودجه برود، از شاه پرسید که این مسئولیت را به رئیس‌کل جدید بانک مرکزی، خداداد فرمانفرمایان، واگذار کند یا فرد دیگری را معین کند، که شاه گفت: «این کار را به شما محول کرده بودیم؛ به رئیس بانک مرکزی نبود.»

بعد از آن هم، چند نفر از افرادی که در بانک مرکزی در این کار مشارکت داشتند با خودش به سازمان برنامه برد و این کار را تا سال ۱۳۵۱ از طریق دفتر هویدا انجام می‌داد.

### زندگی در خانواده‌ای فرهنگی

پدرش، ابراهیم سمیعی نبیل‌الملک،

از خانواده‌ی معروف سمیعی‌های رشت بود که در مدرسه‌ی نظام سنت‌پترزبورگ روسیه درس خواند و بعد از آن به ژنو رفت و حقوق سیاسی خواند و اوایل جنگ اول جهانی به ایران برگشت. پدرش مدتی در اداره‌ی فواید عامه کار می‌کرد و بعد مدیرعامل شرکت تلفن شد. مدتی هم نماینده‌ی مجلس شد و نزدیک ده سال نیز سناتور بود. مادرش، رابعه سمیعی مهرانسلطنه، هم از خانواده‌ی بزرگ سمیعی‌ها بود.

مهدی سمیعی در سال ۱۲۹۷ در تهران متولد شد و در مدرسه‌ی شرف، یکی از مدارس مهم آن روز تهران، درس خواند و در سال ۱۳۱۵ متوسطه را تمام کرد. خودش در گفت‌وگو با تاریخ شفاهی ایران در هاروارد می‌گوید:

[در] مسابقه‌ی بانک ملی شرکت کردم و خوب قرار بود که اقتصاد بخوانم، بروم فرانسه اقتصاد بخوانم، اما بانک ملی در مرحله‌ی آخر تصمیم گرفت که تمام کسانی که قبول شده بودند در آن مسابقه دوازده نفر را بفرستد به انگلستان برای حسابداری خیره. خوب من هم آمدم به انگلیس و در ۱۳۲۴ خورشیدی (۱۹۴۵ میلادی) هم برگشتم به ایران.

او در مدرسه‌ی اقتصاد لندن حسابداری خواند و هم‌زمان هم در رشته‌ی علوم سیاسی تحصیل کرد و بعد از بازگشت به ایران، چون با کمک مالی بانک ملی برای تحصیل رفته بود، وارد بانک ملی شد و «بانک ملی هم شاید در آن زمان یکی از بهترین سازمان‌ها از لحاظ نظم و ترتیب اداری مملکت بود و خوب آقای ابوالحسن‌خان ابتهاج هم رئیسش بود که خیلی با قدرت بانک را اداره می‌کرد.»

فارغ‌التحصیلانی چون سمیعی که سال‌ها در خارج مشغول درس‌خواندن بودند و در فضای اروپا تنفس کرده بودند حاضر نبودند مقررات سخت‌وسخت بانک ملی را بپذیرند و سمیعی می‌گوید: «کسانی که بعد از هشت سال یا نه سال از اروپا برگردند، آن‌هم در زمان جنگ مثلاً اروپا بوده باشند، خیلی همچین نمی‌شد درست آن سیستم را پذیرفت دریست.»

گرایش به برخی احزاب نظیر حزب توده در میان جوانان تحصیل کرده پررنگ بود و برای همین هم این افراد در محل کار خود به دنبال تشکیل نهادهایی نظیر اتحادیه‌ی کارکنان بانک ملی بودند، اما ابتهاج معتقد بود که گرایش حزبی باعث بی‌اعتمادی مردم به بانک می‌شود و برای همین هم، به گفته‌ی سمیعی: «اتحادیه دیگر از کار افتاد و یکی دو نفر را از بانک بیرون کردند و یکی دو نفر را جایشان را عوض کردند و بعد از یکی دو ماه هم مرا تبعید کردند... ولی به من پست دادند به‌عنوان معاون شعبه‌ی بانک ملی ایران در زاهدان.»

زاهدان آن زمان شهری کوچک و منطقه‌ای تجاری بود که هندی‌های زیادی در آن فعال بودند و مهدی سمیعی می‌گوید: «وقتی رفتم آنجا» اول کاری که به من گفتند بکن این بود که فرش را بلند کن بین زیر فرش عقرب هست یا نه و عقرب بود. «یکی از بستگان او رئیس بانک ملی آنجا بود و مهدی سمیعی معاون او معرفی شد و هفت ماه آنجا بود. از آنجا که رئیس بانک هیچ‌وقت نبود، او ساعت‌های زیادی را در بانک می‌گذراند و خودش می‌گوید: «اگر من از تکنیک بانکداری چیزی یاد گرفتم، فقط در همان هفت ماه بود. قبل از آن اصلاً کار بانکداری که هیچ‌وقت نکرده بودم... در LSE به‌عنوان یک دانشجوی خارجی کتاب اقتصاد و نمی‌دانم فلان و فلان... خوانده بودم و هیچ‌وقت من کار بانکداری نکرده بودم.»

در مدتی هم که وارد بانک ملی شده بود بیشتر به کارهای اتحادیه و مسائلی از این دست مشغول بود، اما نمی‌توانست خودش را با محیط زاهدان وفق دهد. «بنابراین، [به تهران تلگراف کردم که من می‌آیم، اعم از اینکه مرا بخواهید یا نخواهید.» وقتی به تهران بازگشت، یک‌راست رفت شرکت ملی نفت ایران و در آنجا با مهدی بازرگان، اولین نخست‌وزیر بعد از انقلاب، همکاری شد. این همکاری تا کودتای ۲۸ مرداد ادامه داشت و مهدی سمیعی از شرکت نفت استعفا داد و برگشت به بانک ملی.

چند سالی در بانک ملی بود و در سال ۱۳۳۶ معاون بانک ملی شد و دو سال بعد در هنگام تشکیل بانک توسعه‌ی صنعتی که رئیسش هلندی بود او به‌عنوان قائم‌مقام این بانک انتخاب شد و چهار سالی در بانک توسعه‌ی صنعتی بود.

**او هرگز دستور نمی‌داد، بلکه استدلال می‌کرد و با استدلال و برهان شما را همراه خود می‌کرد. سمیعی در برابر شاه مسلماً مؤدب و با آرامش همیشگی رفتار می‌کرد. او آرام‌آرام، بدون اینکه شاه را ناراحت کند، با متانت فوق‌العاده حرف خود را می‌زد. در هر صورت، او نوهی ادیب‌السلطنه، وزیر دربار رضاشاه، بود که بسیار خوب تربیت شده بودند.**

از کارش در بانک توسعه‌ی صنعتی راضی بود و می‌گفت که حاضر نیست به کار در بخش دولتی برگردد. اما در سال ۱۳۴۲، زمانی که اسدالله علم نخست‌وزیر بود، رضا مقدم، که قائم‌مقام بانک مرکزی بود، اعلام کرد که کاری در صندوق بین‌المللی پول گرفته و می‌خواهد برگردد آمریکا و، از سوی دیگر، رئیس بانک هم دکتر علی‌اصغر پورهمایون در تعطیلات عید به مرخصی رفته بود و برنگشته بود. این بود که، به گفته‌ی سمیعی «عقب یک‌کسی می‌گشتند که بگذارند رئیس بانک مرکزی. حالا کی؟ کجا؟ چه شکل؟ مثلاً اسم مرا به آنها داده بود. من حقیقتاً نمی‌دانم.»

با اینکه مهدی سمیعی علاقه‌ای به کار دولتی نداشت، اما خودش می‌گوید: «ولی خوب، بانک مرکزی [فرق داشت،] چون می‌توانم به‌جرت بگویم ساخته و پرداخته‌ی خود من بود تو بانک ملی، با کمک فرانسوا کراکو که اکونومیست بلژیکی بود.»

خداداد فرمانفرمایان می‌گوید که کراکو اولین اساسنامه‌ی بانک مرکزی و لزوم ایجاد بانک را تهیه کرد. «کراکو بسیار به‌سراغ سمیعی می‌رفت. چون او سابقه‌ی بسیار زیادی در بانک ملی داشت که آن زمان حکم بانک مرکزی را داشت. کراکو می‌خواست اطلاعات مربوط به بانک مرکزی را داشته باشد و تنها کسی که به این اطلاعات دسترسی داشت و هم‌زبان او بود سمیعی بود.»

تا سال ۱۳۳۸ بانک ملی نقش بانک مرکزی را بر عهده داشت و بعد از آن ایران تصمیم گرفت تا با کمک فرانسوا کراکو، که به دعوت ابوالحسن ابتهاج به ایران آمده بود، و با همکاری متخصصان ایرانی طرح تأسیس بانک مرکزی را بنویسد. بعد از تهیه‌ی اساسنامه‌ی بانکی و پولی، لایحه‌ی تأسیس بانک مرکزی در سال ۱۳۳۹ در مجلس تصویب شد. در این اساسنامه ایجاد شورای پول و اعتبار،

حل مسائل قانونی درباره‌ی پول رایج و اختیارات بانک مرکزی ایران گنجانده شده بود.

با اینکه مهدی سمیعی برای رفتن به بانک مرکزی وسوسه شده بود، اما نگران بانک توسعه‌ی صنعتی بود که، به گفته‌ی خودش، مخالف زیاد داشت و می‌ترسید که مخالفان قدرتمندی مثل جعفر شریف‌امامی، رئیس وقت مجلس سنا، و برخی وزرای دولت ثمره‌ی تلاش‌هایش را نابود کنند. برای همین، حاضر نبود که بانک توسعه‌ی صنعتی را ترک کند و ریاست بانک مرکزی را بپذیرد.

[اما] آقای علم زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت: «امر است.» گفتم: «خوب، کسی به من امر نکرده. اگر امر است، یک یونیفرم سپهبدی برای من بفرستید، من می‌پوشم. آن وقت فرمانده کل قوا می‌تواند به من امر کند که بیا برو آنجا، و الا جور دیگر کسی به من امر نمی‌تواند بکند.»

با حضور در بانک مرکزی، به گفته‌ی سمیعی:

ما راست‌راستی توانسته بودیم که بانک مرکزی را یک پوزسیون مستقل محترم مورد اعتماد همه‌ی بانک‌ها، به‌استثنای یکی دو تا، مورد قبول و اعتماد business community (جامعه‌ی تجار و بازرگانان) ایران بکنیم و راست‌راستی هم خوب خیلی تصمیمات را می‌گرفتیم که هیچ‌وقت اصلاً ما خواش را هم نمی‌دیدیم که برویم به نخست‌وزیر یا پادشاه بگویم و بکنیم.

نزدیک به شش سال در اوج ترقی اقتصادی در دهه‌ی ۱۳۴۰ مهدی سمیعی سکندار بانک مرکزی بود در دولت‌های اسدالله علم، حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا.

خداداد فرمانفرمایان که معاون سمیعی در بانک مرکزی بود درباره‌ی روحیات او و نحوه‌ی برخوردش با محمدرضاشاه را این‌طور توصیف می‌کند:

او هرگز دستور نمی‌داد، بلکه استدلال می‌کرد و با استدلال و برهان شما را همراه خود می‌کرد. سمیعی در برابر شاه مسلماً مؤدب و با آرامش همیشگی رفتار می‌کرد. او آرام‌آرام، بدون اینکه شاه را ناراحت کند، با متانت فوق‌العاده حرف خود را می‌زد. در هر صورت، او نوهی ادیب‌السلطنه، وزیر دربار رضاشاه، بود که بسیار خوب تربیت شده بودند.

بعد از پایان دوره ریاستش در بانک مرکزی، رئیس سازمان برنامه شد و خودش می‌گوید اولین باری که قرار بود به‌عنوان رئیس سازمان برنامه معرفی شود به شاه گفت:

اگر فکر می‌فرمایید در سازمان برنامه من معجزه می‌کنم، همچین چیزی نیست. من به شما بگویم من آدم کندی هستم، من تو هیچ کاری بی‌خودی نمی‌دوم. من اگر یک جایی لازم باشد خیلی خوب، ولی اصلاً اهل فس‌فس هستم. من فس‌فس می‌کنم. حوصله‌تان با من سر نرود. هروقت حوصله‌تان سر رفت، امر بفرمایید من غیب می‌شوم.

او زمانی به سازمان برنامه رفت و جانشین محمدصافی اصفیا شد که وضعیت مالی دولت مناسب نبود و خودش می‌گوید: «علتی که اصفیا رفت، من رفتم، برای اینکه پول نبود تو دستگاه دیگر؛ بدون تعارف، به گدایی افتاده بودیم.»

**با حضور خداداد فرمانفرمایان، که در سازمان برنامه تجربه‌ی زیادی داشت، سمیعی کوشید که بانک مرکزی را برخلاف دو رئیس قبلی آن متحول کند. بانک مرکزی در سال ۱۳۳۹ تأسیس شد و تا پیش از آن بانک ملی مسئولیت بانک مرکزی را بر عهده داشت.**

او در همان زمان تصمیم گرفت بخشی از اعتبارات زائد را کم کند، چنان‌که خودش اشاره می‌کند قرار بود که کاخی در فرح‌آباد ساخته شود که جلو ساخت آن را گرفت. خودش تعریف می‌کند رفت پیش شاه و گفت: «با این وضع فعلی، فکر می‌کنم اگر اجازه بدهید، ما این کار را نکنیم... گفتند ما اصلاً می‌خواهیم چه کنیم؟ ما اینجا کاخ داریم. بسمان است. کاخ نیاوران، کاخ سعدآباد هست. ما چیز تازه چه کار می‌خواهیم بکنیم.»

سمیعی، که در بانک مرکزی در مسائل پولی و مالی تمرکز داشت و ارتباط چندان مستقیمی به دیگر نهادها و وزارتخانه‌ها نداشت، یک‌باره خود را در سازمان برنامه دید که محل تقسیم بودجه بود و در آن رقابت سختی بین وزرا، نمایندگان مجلس و نظامیان برای گرفتن بودجه وجود داشت.

خداداد فرمانفرمایان نیز تأیید می‌کند که:

سمیعی از فقدان منطق در تقاضاهای دولت از سازمان برنامه خسته شده بود و می‌دانست بحث منطقی در

برابر آنها خیلی معنا ندارد. در بانک مرکزی این‌طور نبود و کارهای بانکی ارتباط زیادی به کابینه و وزرا پیدا نمی‌کرد... در بانک آرامشی وجود داشت که در سازمان نبود. هر روز یک مقطعه‌کار به سازمان می‌آمد و فریاد و جدال می‌کرد که پول من را بدهید یا یک وزیر می‌خواست که اعتبارات بیشتری داشته باشد یا دعوا با ارتش و سایر موارد، اما در بانک فقط جدال با وزیر دارایی بود که اعتبارات بیشتری می‌خواست، اما بانک نمی‌توانست اعتبارات را بدون دلیل موجه در اختیار او بگذارد.

همین مسائل هم باعث شد که بعد از نزدیک به بیست ماه از ریاست سازمان برنامه استعفا کند. ماجرا از این قرار بود که یک روز به سمیعی خبر دادند که یک گروه از متروی پاریس به ایران آمده‌اند تا درباره‌ی مسئله‌ی ترافیک تهران مطالعه کنند و این در حالی بود که، به گفته‌ی سمیعی:

چون اصلاً ترافیک تهران یکی از طرح‌های سازمان برنامه بود، رفته بودیم با یک گروه مهندس مشاور صحبت کنیم بیاید اصلاً ترافیک تهران را مطالعه بکند و بگوید اصلاً واقعاً مسائل اساسی‌اش چیست و چه راه‌حلهایی وجود دارد. بالاخره مترو به‌فرض هم راه‌حلی برای تهران بود، مثل واشنگتن و یا مثل شهرهای دیگر، ده سال، پانزده سال بعدش نتیجه می‌داد. برای تهران باید کارهای فوری می‌شد.

به‌جز این، سمیعی از اینکه بدون اطلاع و مشورت سازمان برنامه، گروهی را به ایران دعوت کرده‌اند و حالا می‌خواهند که او به‌عنوان رئیس سازمان برنامه با آنها گفت‌وگو کند، ناراحت و عصبانی بود و برای همین هم استعفا کرد. اما امیرعباس هویدا به‌عنوان نخست‌وزیر مخالف این استعفا بود. به گفته‌ی سمیعی، هویدا گفت:

تو حق نداری. نمی‌توانی استعفا بدهی. گفتم: خوب، من دادم، حالا ببینیم چه کارش می‌کنیم. گفت: اصلاً تو حق نداری به من استعفا بدهی. باید بروی به شاه استعفا بدهی. گفتم: من هیچ‌وقت این بی‌احترامی را به شاه مملکت نمی‌کنم. هرگز من یک آدم به این بی‌ادبی و چیزی نیستم که بروم به شاه مملکت استعفا بدهم. من چه کاره‌ام که بروم به شاه مملکت استعفا بدهم؟ تو نخست‌وزیر مملکت هستی. مرا آوردی رئیس سازمان برنامه، حالا

رفتی از اعلیحضرت اجازه گرفتی. خیلی خوب، حالا هم من استعفا می‌دهم به تو، تو برو از اعلیحضرت اجازه بگیر که استعفا مرا بپذیری یا نه.

ابوالقاسم خردجو، مدیرعامل بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی، و ابوالحسن ابتهاج، که آن زمان در بانک خصوصی‌اش (ایرانیان) کار می‌کرد، سعی کردند تا سمیعی استعفایش را پس بگیرد، اما او حاضر نشد این کار را بکند. «از سازمان برنامه رفتم و خداداد [فرمانفرمایان] قرار شد بیاید به سازمان برنامه و من برگردم بانک مرکزی.»

آن زمان خداداد فرمانفرمایان، که زمانی معاون سمیعی در بانک مرکزی بود، رئیس بانک مرکزی بود و جای آنها عوض شد و خداداد فرمانفرمایان شد رئیس سازمان برنامه و سمیعی دوباره شد رئیس کل بانک مرکزی.

اما شرایط در بانک مرکزی تغییر کرده بود و سمیعی می‌گوید: «فکر نمی‌کردم که دیگر می‌توانستم بانک مرکزی را مثل دوره‌ی اول اداره بکنم. یعنی فکر می‌کردم زورم به دولت نمی‌رسد. حقیقتاً زورم به دولت نمی‌رسید.»

او وقتی احساس کرد که بانک مرکزی دیگر آن سازمان مستقلی نیست که او بنیادش را گذاشته، هنوز ده ماه نشده بود که سمیعی مریض شد و پیش از شروع درمانش در خارج به هویدا، نخست‌وزیر وقت، گفت: «من تو بانک نخواهم ماند. بعد از اینکه برگردم، می‌روم دنبال شغل آزاد.» او دلایلش را گفت و رفت برای درمان. اما، به گفته‌ی خودش: «وقتی در بیمارستان بودم [از تهران به من تلگراف کردند که مرا برداشتنند.»

## طرح تأسیس حزب

**در شیوع و پیشبرد نقاشی در ایران ابتکارهای فراوان کرد و به کارهای نقاشان برجسته مانند هوشنگ پزشکنیا و سهراب سپهری و بهمن محمص توحه فراوان داشت و آثار آنان را برای هدیه به بانکداران بزرگ جهان می‌فرستاد و سبب فروش کارهایشان می‌شد.**

در این سال، یعنی سال ۱۳۵۱، شاه به‌دنبال تأسیس حزب بود و از سمیعی خواسته بود که پایه‌ی یک حزب را بریزد و او هم گروهی دوازده‌نفره را جمع کرده بود تا این کار را انجام بدهد. او گروهی از نام‌آوران نظیر داریوش اسکویی، سیروس سمیعی، نادر حکیمی، ابوالقاسم خردجو، منوچهر آگاه، ناصر عامری، سیدحسین نصر، پرویز اوصیا و علی هزاره را جمع کرده بود و هر هفته با این افراد که اکثر آنها کارشناسان و برنامه‌ریزان اقتصادی بودند جلسه تشکیل می‌داد، اما خودش می‌گوید:

[اگر] من از این عده‌ای که آنجا حاضر بودند می‌پرسیدم که آقا شماها آیت‌الله روح‌الله خمینی را می‌شناسید، می‌دانید کیست و کجاست، من بعید می‌دانم که مثلاً بیش از دوسه نفرشان می‌توانستند یک حکایتی، یک چیزی واقعی راجع به خمینی در آن زمان به شما بگویند. راستی‌راستی ما اصلاً غافل بودیم.

شش ماه این گروه فعال بود و هفته‌ای یک بار جلسه می‌گذاشت، ولی سمیعی، بعد از کنارکشیدن چند نفر از جمع، به این نتیجه رسید که این کار عاقبت ندارد و برای همین به هویدا، نخست‌وزیر وقت، گزارش داد که از این کار منصرف شده است و هویدا هم به او گفت: «تو اصلاً نمی‌خواهی، نمی‌دانم خودت را زحمت بدهی و همه‌اش خوست می‌آید کنار گود بنشین. از این فحش‌های این‌جوری که مرا به غیرت بیندازد.»

سمیعی از قول هویدا می‌نویسد که وقتی او به شاه گفته که «مهدی به ما خیانت کرده... [شاه] گفت: یک نفر هم که می‌خواهد با ما با صداقت کار بکند شما اسمش را می‌گذارید خیانت.»

سمیعی می‌گوید یک بار به شاه گفته:

[من هیچ احساس مذهبی ندارم، اما] شما، برعکس من، مدعی هستی که خیلی هم مسلمان هستید، معجزه

هم برایتان شده و این حرف‌ها... من اعتقاد ندارم، ندارم، تمام شد و رفت! ولی از شما التماس می‌کنم، خواهش می‌کنم، بگذارید من بروم با اینها، با آخوندها، با روحانیون، ما برویم ارتباط برقرار بکنیم... [شاه] گفت: اینها سرتان را شیره می‌مالند، شما حریف اینها نمی‌شوید، اینها خیلی حيله‌گرند، مزورند، خرنند، ولی سر شما شیره می‌مالند.

این سؤال وجود دارد که چه شد شاه از فکر داشتن چند حزب کنار کشید و بعدها حزب رستاخیر را راه انداخت. سمیعی می‌گوید: «علیحضرت به یک دلایلی این حزب را می‌خواستند و آن دلایل یواش‌یواش از بین رفت. به‌خصوص، می‌دانید، یواش‌یواش موضوع [افزایش قیمت] نفت پیش آمد... شاه، به نظرم، فکر می‌کرده که، خوب، دیگر به اصطلاح نان همه تو روغن است.»

او می‌گوید:

احساس قوی خود من این است که شاه یک نگرانی از مثلاً همان مسئله‌ی جانشینی داشت، یا نگرانی از اینکه اوضاع مملکت به خوبی دهه‌ی ۱۳۴۰ پیش نمی‌رود؛ برنامه‌ها کند شده بود، پول نبود، تورم بسیار بالا بود و حدود سال ۱۳۵۱-۱۳۵۰ اوضاع تورم وخیم می‌شد و خیلی گرفتاری داشتیم. به نظر من، شاه فکر می‌کرد از این راه لاف‌ل یک فضای آزادی و دموکراسی ایجاد می‌کند که سوپاپ‌ها را کمی باز کنند تا احساسات مردم کمی تخلیه شود. ولی وقتی اوضاع چرخید و فکر کرد می‌تواند یک پیمان امنیتی در منطقه‌ی خلیج‌فارس ایجاد کند که هم آمریکا و هم شوروی، خلیج‌فارس را ترک کنند شرایط تغییر کرد.

او می‌گوید: «رفتند حزب ایران نوین را به‌آن ترتیب ساختند. حزب مردم را نتوانستند، تنها کسی که ممکن بود یک کاری بکند ناصر عامری، عضو حزب مردم و کاندیدای دبیرکل حزب مردم، بود که به‌محض اینکه یک‌خرده استقلال از خودش نشان داد دکش کردند.»

آن‌طور که مهدی سمیعی می‌گوید، بیشترین دغدغه‌ی شاه در آن سال‌ها بحث جانشینی بود و می‌گفت:

من اصلاً نمی‌دانم که این واقعاً می‌تواند؟ دلش می‌خواهد سلطنت بکند یا نه؟ ممکن است اصلاً آن شخصیت و اراده را نداشته باشد برای این کار. بنابراین، باید یک امکاناتی، یک وسایلی، یک سازمان‌هایی وجود

داشته باشد در مملکت که جانشینی به‌طور اتوماتیک و آرام انجام بگیرد و در صورتی‌که ما هم نباشیم که راهنمایی و هدایت بکنیم این کار به اصطلاح جانشینی بدون دردسر انجام بشود.

## ریاست صندوق توسعه کشاورزی

به گفته‌ی مهدی سمیعی: «شاه می‌خواست که دوباره حزب مردم را از نو بسازد و... از من پرسیدند: خوب کی؟ من هم گفتم: به نظر من، از همه بهتر ناصر عامری است؛ هم عضو حزب مردم بوده و یک‌وقتی هم کاندیدای دبیرکل حزب مردم بوده است.»

عامری آن زمان رئیس صندوق توسعه‌ی کشاورزی بود که دبیرکل حزب شد و به کارش در صندوق توسعه‌ی کشاورزی نمی‌رسید و برای همین یک شب افرادی مثل صفی‌اصفیا، که وزیر مشاور بود، و علینقی عالیخانی و تعدادی دیگر مهمان مهدی سمیعی بودند و آنجا بحث بر سر صندوق توسعه‌ی کشاورزی پیش آمد و مهدی سمیعی می‌گوید: «گفتم به نظر من کار حزب مردم، درست‌کردن حزب مردم، این‌قدر اهمیت دارد که من حاضرم عامری را ره‌ایش کنید برود آنجا، من هم می‌روم صندوق را برایتان یک مدت کوتاهی اداره می‌کنم.»

روز بعد صدایش کردند که از حالا رئیس صندوق توسعه‌ی کشاورزی هستی که بعدتر به بانک توسعه‌ی کشاورزی تبدیل شد. سمیعی در آنجا سعی کرد تا سهم کشاورزی را در بودجه بیشتر کند و وام برای توسعه‌ی کشاورزی را افزایش داد. در همان زمان بود که او به هنرمندان کمک می‌کرد و آثارشان را می‌خرد.

خداداد فرمانفرمایان می‌گوید: [او به] هنرمندان، نویسندگان و شعرا تا جایی که می‌توانست کمک می‌کرد. او انسان بسیار متمدنی بود و دوست داشت هنر و تمدن در جایگاه والایی قرار گیرد.»



ابراهیم گلستان، نویسنده و فیلم‌ساز که از دوستان سمیعی بود، درباره‌اش گفته:

[سمیعی] تنها یک بانکدار برجسته نبود. به موسیقی، به نقاشی و به سینما هم دلبسته بود. هم مایه‌گذار و هم پیش‌برنده‌ی کار دست‌اندرکاران این هنرها بود. در شیوع و پیشبرد نقاشی در ایران ابتکارهای فراوان کرد و به کارهای نقاشان برجسته مانند هوشنگ پرشک‌نیا و سهراب سپهری و بهمن محمص توجه فراوان داشت و آثار آنان را برای هدیه به بانکداران بزرگ جهان می‌فرستاد و سبب فروش کارهایشان می‌شد. چنان‌که وقتی مرکز مطالعات بانکی را در تهران به راه انداخت، آن را با ده‌ها نمونه‌ی برگزیده از کارهای این نقاشان آراست و به‌نوعی موزه کرد.

بخشی از تابلوهایی که سمیعی از نقاشان و هنرمندان خریداری کرده بود در موزه‌ی بانک کشاورزی نگهداری می‌شود.

مهدی سمیعی تا نوزدهم فروردین سال ۱۳۵۸ رئیس آنجا بود و بعد از آن برکنار شد. روز نوزدهم که سمیعی برای خداحافظی به بانک توسعه‌ی کشاورزی رفته بود به او خبر دادند که یک نفر با شما کار دارد. «یک جوان رشید قدبلند خوش‌تیپ، لباس تمیز، از آن لباس‌های سفری، جیب‌های گنده و فلان و این حرف‌ها و دو تا هفت‌تیر هم این‌ور و آن‌ور بسته... یک نگاه بیرون کردم، دیدم یک دانه جیب با چهار تا کلاشینکف [به‌دست] آنجا نشسته‌اند.»

مهدی سمیعی می‌گوید: «خودم را معرفی کردم و گفتم با من کار دارید

که او] دست کرد در جیبش و گفت: من حکم توقیف شما را دارم.»

بعد از آن، سمیعی به کسانی که برای بازداشت او آمده بودند گفت که ناهار مهمان برادرهایش است و اگر ممکن است برود با برادرهایش خداحافظی کند و آنها ساعت چهار بیایند منزل. آنها هم آدرس خانه را گرفتند و رفتند.

بعد از آن، به گفته‌ی آقای سمیعی: «این آقای پاسدار تقریباً شد بادیدگار من، یعنی تمام زندگی ما را تا روزی که من از ایران آمدم بیرون او حکم می‌کرد تقریباً چه بکن و چه نکن.»

بعد از آن، گروهی از کارکنان بانک به قم رفتند و با آیت‌الله خمینی دیدار کردند و درخواست آنها این بود که آقای سمیعی دستگیر نشود. به گفته‌ی سمیعی: «خمینی گفت که تا حالا می‌آیند کارمندها، کارگرها می‌آیند به ما می‌گویند آقا، رئیس ما را بگیرد. این چه جور رئیسی است که شما آمدید می‌گویید نگیرید و اذیتش نکنید؟»

بعد هم، همان پاسداری که دائم همراه سمیعی بود گفت که باید پاسپورت بگیرد و روز ۱۴ تیر ۱۳۵۸ به لندن پرواز کرد و دیگر بازنگشت.

علینقی عالیخانی می‌گوید: «ایشان در لندن بودند و بعد از آن به لس‌آنجلس رفتند و متأسفانه شرایط مالی خوبی هم نداشتند و در یک بانک ایرانی خصوصی که خانواده‌ی قاسمی در آن بودند از ایشان به‌عنوان مشاور استفاده می‌کردند و از این راه زندگی سمیعی می‌گذشت. «مهدی سمیعی در مردادماه سال ۱۳۸۹ در لس‌آنجلس درگذشت.

### منابع:

حبیب لاجوردی. **تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد**، مصاحبه با محمدمهدی سمیعی، ۸ اوت ۱۹۸۵، لندن.

«درخشش سمیعی متأثر از بالندگی اقتصادی جامعه بود»، گفت‌وگو با علینقی عالیخانی، **هفته‌نامه‌ی تجارت فردا**، شماره‌ی ۹۹، ۱ شهریور ۱۳۹۳.

مجید یوسفی، «سمیعی شایسته‌ی نخست‌وزیری بود»، گفت‌وگو با خداداد فرمانفرمائی، **هفته‌نامه‌ی تجارت فردا**، شماره‌ی ۹۹، ۱ شهریور ۱۳۹۳.

# تاثیر قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل در سیاست دولت های ایران در برابر مسئله فلسطین تا سال ۱۳۳۲



در این قضایا به عمل می‌آید، باید از روی عدالت باشد و رعایت مساوات بشود و نگذارند حقوق حقه یک طرف را طرف دیگر پامال کند.»

شده و با هوچی‌گری یهودی‌ها که فوق‌العاده در دنیا راه انداخته‌اند، مخالفت با یهود در جامعه برای ما صورتی ندارد؛ خاصه اینکه متأسفانه افکار عمومی دنیا با یهود موافق‌تر است تا با اعراب و یهودی‌ها در اروپا و آمریکا همه مؤسسات مهمه از جمله جراید را در دست دارند و مخالفت اینجانب که هم آواز دیگری هم ندارم جز اینکه سوءنظر دو عنصر قوی در دنیا یعنی دولت انگلیس و قوم یهود را نسبت به دولت و ملت ایران جلب کند اثر دیگر نخواهد داشت.»

فروغی در ادامه می‌نویسد: «با این همه سکوت مطلق هم خوشایند نبود.»

به عنوان یک دیپلمات میانه رو و محافظه کار مجبور به اظهار نظر می‌شود و می‌گوید:

«چون اطلاعات هنوز در باب این قضایا کافی نیست که اظهار عقیده کنیم، همین قدر من که نماینده یک مملکت اسلامی هستم نسبت به مسلمینی که در فلسطین مصیبت دیده و می‌بینند، اظهار همدردی و دلسوزی و در عالم انسانیت از قضایای واقعه اظهار تأسف می‌کنم و امیدوارم تکرار نشود. چرا نباید عناصر مختلفی که آنجا هستند با هم به موافقت زندگانی بکنند؟ و امید است که دولت انگلیس که در اداره کردن مردم تجربه کامل دارد، برای آن مملکت رژیم می‌فکر کند که موجب امنیت و صلح و وفاق باشد. در حال تفتیشاتی که

در پی انتشار مقاله ی «۷۵ سال پیش قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل برای تقسیم فلسطین و راه حل ایران در آن زمان» خوانندگان پرشماری با پرسش های خود خواهان آن بودند که از اثرگذاری قطعنامه ۱۸۱ بر سیاست دولت های مختلف ایران در برابر مسئله فلسطین آگاه شوند. حال در این نوشته نویسنده می‌کوشد، در حد توان با مرور گذرای رویکرد دولت های گوناگون ایران راه را برای پاسخ به پرسش های طرح شده باز کند.

## سیاست دولت های ایران در برابر فلسطین پیش و پس از تصویب قطعنامه ۱۸۱ تا کودتای ۲۸ مرداد

شاید یکی از نخستین دولتمردان ایرانی که ناچار گردید در قبال بحران فلسطین اعلام موضع کند، محمدعلی فروغی باشد. این دولتمرد دوران حکومت پهلوی اول، در آخرین روزهای ریاست بر شورای جامعه ملل در ژنو، به‌طور ناگهانی با طرح قضایای فلسطین و «دعوی عرب و یهود» از سوی نخست وزیر بریتانیا مواجه می‌شود، که گزارشی در این باره به تهران می‌فرستد و نظر خود را چنین ابراز می‌دارد:

«اینجانب ملاحظه کردم که با این گفت‌وگوها و با اینکه سرپرستی دولت انگلیس بر فلسطین با تضمین همین کانون یهود قبلاً در جامعه ملل تصویب



### محکومیت تاسیس کشور اسرائیل توسط دولت احمد قوام

پس از آن که طرح ایران مبتنی بر ایجاد دولت ائتلافی از عرب و یهود (شرح آن در مقاله پیشین آورده شده است) مورد قبول واقع نشد و قطعنامه ۱۸۱ تصویب شد، دولت بن گوریون استقلال اسرائیل را در ۱۴ می ۱۹۴۸ اعلام کرد. از همان روز جنایت های همه روزه گروه های تروریستی یهودی شامل هاگانا واشترن و پالمخ گسترش یافت. در پی این حملات وحشیانه و کشتار زنان و مردان و کودکان، هراس افکنی پدیده و تخریب خانه و کاشانه فلسطینی ها و با خاک یکسان کردن ۴۰۰ تا ۶۰۰ روستای فلسطینی، شمار زیادی از ساکنان این سرزمین به ناگزیر آواره شدند. (آنچه هم اکنون نیز دولت اسرائیل می خواهد در غزه و کرانه باختری به اجرا بگذارد.) مردم کشورهای مسلمان (همچون امروز) علیه این جنایات وحشیانه به تظاهرات و اعتراضات گسترده ای دست زدند و کشورهای عربی دربرگیرنده ی مصر، سوریه، اردن، لبنان و عراق علیه اسرائیل وارد جنگ شدند. جنگی که تا ژوئیه سال ۱۹۴۹ ادامه یافت و با شکست کشور های عربی پایان یافت و در نتیجه آن ۷۶۰ هزار فلسطینی آواره و از کشورشان رانده شدند.

از آنجا که افکار عمومی کشور و حتی جمع قابل توجه ای از اعضای مستقل درون حاکمیت با طرح ایران مبتنی بر ایجاد دولت ائتلافی از عرب و یهود موافق بودند و با قطعنامه ۱۸۱ و تاسیس کشور اسرائیل مخالفت، دولت چهارم احمد قوام با صدور بیانیه ای تاسیس دولت اسرائیل را

محکوم و آمادگی خود را برای همکاری با سایر دولت های اسلامی بخاطر آزادی فلسطین اعلام کرد. قوام علی رغم اینکه می دانست، شرط دریافت کمک های مالی پیش بینی شده در اصل ۴ ترومن از ایالات متحده شناسایی اسرائیل است، به عضویت اسرائیل در سازمان ملل رای منفی داد.

### دولت ساعد مراغه ای و به رسمیت شناختن اسرائیل

سال ۱۳۲۸ پس از حادثه ترور نافرجام محمدرضا شاه پهلوی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، که منجر به برقراری حکومت نظامی و غیرقانونی شدن حزب توده ایران و نیز دستگیری های گسترده شد، دولت ساعد انتخابات مجلس مؤسسان برای تغییر اصولی از قانون اساسی به منظور افزایش اختیارات شاه را برگزار کرد. البته اقدامات دولت در پی ترور و موضوع تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی، دولت ساعد را بار دیگر با استیضاح روبه رو ساخت.

۹ ماه پس از آن رویدادها، محمدرضا پهلوی در ۲۰ آبان ۱۳۲۸، برای اولین بار به ایالات متحده آمریکا سفر کرد. آن هم سفری ۴۵ روزه. محمد رضا شاه در دیدار و گفتگو با ترومن، لابی های ثروتمند و قدرتمندان یهودی در آمریکا، دریافت که کمک های مالی پیش بینی شده در اصل چهار ترومن از ایالات متحده منوط به قبول قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل و دور شدن از طرح ایران است.

ویلیام شوکراس در کتاب "آخرین سفر شاه" این موضوع را "با پرداخت رشوه قابل توجه" به ساعد مراغه ای در ارتباط می داند و می نویسد: "شخص، نخست وزیر ۴۰۰ هزار دلار

مطالبه کرد تا هیئت وزیران و شاه را متقاعد کند که شناسایی دو فاکتوی اسرائیل خدمت به منافع ایران است.» دولت محمد ساعد مراغه ای، پس از سفر محمد رضا شاه به آمریکا دولت اسرائیل را به صورت «دوفاکتو» [۱] به رسمیت شناخت. ایران سرکنسولگری خود را در بیت المقدس دایر کرد و رضا صفی نیا به عنوان نماینده فوق العاده در اسرائیل انتخاب شد. به نظر میرسد که زمان تصمیم گیری درباره شناسایی اسرائیل در دولت ساعد و انتشار آن خبر در مطبوعات، با حساسی انجام گرفته بود. زیرا:

- ۱- تصمیم شناسایی اسرائیل در زمان فترت مجلس انجام پذیرفت.
- ۲- اعلام این خبر در اواخر سال انتشار یافت که در ایران به مناسبت آغاز سال نو با تعطیلی نسبتاً طولانی همراه بود.

با این همه انتشار خبر شناسایی اسرائیل از سوی دولت ایران، واکنش شدید برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا را به همراه داشت. این نمایندگان از زوایای مختلف، تصمیم گیرندگان اصلی کابینه را به زیر سؤال برده، خواستار حضور در مجلس و پاسخ گویی پیرامون این موضوع مهم شدند. شایان بیان آنکه، به رسمیت شناختن اسرائیل، هم با واکنش شدید برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا و محافل مذهبی در داخل و هم با واکنش شدید کشورهای عربی، به ویژه مطبوعات آن کشورها، روبرو گردید.





شاه و دولتمداران حامی اسرائیل بار دیگر امکان یافتند تا رابطه با اسرائیل را باز سازی کنند. اما با وجود اینکه آنها موافق بازسازی رابطه با آن کشور بودند، اما در ظاهر نمی‌توانستند به صورت علنی حرفی از آن به میان آورند. در آن دوره علی‌رغم بسیاری از باید و نبایدها مناسبات با اسرائیل وجود

داشته شد. اما در خفا این رابطه در سطوح مختلف، امنیتی، نظامی و تجاری فعال بود. تا آنجایی که ارتشید حسن طوفانیان، که ریاست اداره کل صنایع نظامی را بر عهده داشت، در خاطرات خود می‌گوید: "من مناسبات با اسرائیل را اداره می‌کردم" [۲] اگرچه "رسماً که آنها سفارت در ایران نداشتند. سفیر داشتند." [۳] طوفانیان در ادامه می‌گوید که او و ساواک در آنجا نماینده داشتند و "وابسته نظامی آنها در ایران حضور داشت. من از آنها وسائل دفاعی می‌خریدم... من دستور می‌دادم که نفت به آنها بدهند. نفت به آنها می‌دادند و پولش را می‌دادند و پولش را هم به آنها می‌دادم." [۴] انکار ناپذیر است که در تاریخ دگرگونی‌های سیاسی منطقه، مسأله فلسطین و اسرائیل به یکی از ژرف‌ترین، پرچالش‌ترین و درازدامن‌ترین بحران‌های غرب آسیا و جهان بدل شده است؛ این مسأله و بحران با گذشت بیش از یک سده از صدور اعلامیه بالفور و ۷۵ سال پس از تصویب قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل در ۱۹۴۷، همچنان حل‌ناشدنی باقی مانده است.

در پاسخ یابی برای شکل‌گیری این بحران، بی‌درنگ این پرسش به ذهن می‌رسد که این منطقه جغرافیایی از چه اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که بیش از یک سده بر سر آن جنگ و خونریزی در جریان است.

رضا رفیع، نماینده مجلس، بیان شد که خطاب به کاظمی گفت: «آقای وزیر امور خارجه در ۲ موضوع صحبت کردند و راجع به بنی اسرائیل صحبتی نکردند، عموم ملت ایران منتظر هستند که بدانند در این بابت چه اقدامی کرده‌اند. بنده از طرف کمیسیون خارجه عرض می‌کنم در صورتی که ایشان اقدام کرده‌اند، اگر چنانچه نماینده را خواسته‌اند از ایشان تشکر می‌کنم و اگر به همان حال اولیه باشد، تشکر ندارد.» در جواب به این صحبت‌ها بود که باقر کاظمی وزیر امور خارجه مصدق اعلام داشت که «بنده تصور می‌کردم در این موضوع محتاج نباشد، عرض بکنم به جهت این که دولت ایران دیروز تصمیم خودش را اجرا کرد و ژنرال کنسولگری که در بیت‌المقدس بود، منحل کرد و رسیدگی به کار آنجا را محول کرد به عمان و از این طرف هم دولت مصمم نیست، راجع به شناسایی رسمی دولت اسرائیل اقدام دیگری بکند و نماینده‌ای هم از اسرائیل در ایران قبول نکرده و نخواهد کرد.»

**مناسبات غیرعلنی ایران با اسرائیل پس از کودتای ۱۳۳۲**

تاریخچه روند تحولات روابط ایران با اسرائیل، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن در جمهوری اسلامی ایران، تاریخچه پر دامنه‌ایست که جای دارد در نوشته‌ها یا نوشته‌های جداگانه‌ای به آن پرداخته شود. اما با این همه بجاست که در اینجا تنها یاد آور شویم که پس از کودتای ۲۸ مرداد، و با قدرت‌گیری محمدرضا شاه پهلوی، رابطه ایران و اسرائیل دستخوش تغییر بنیادی شد.

**رویکرد دولت دکتر محمد مصدق به مسئله فلسطین**

دولت دکتر مصدق در همان ابتدای روی کار آمدن خود، در ۱۵ تیر ۱۳۳۰ خورشیدی شناسایی «دو فاکتو» اسرائیل را پس گرفت و کنسولگری ایران در اسرائیل را تعطیل و از مجلس تقاضا کرد که این به رسمیت نشناختن رژیم صهیونیستی را تصویب کند. فردای آن روز در جلسه ۱۶ تیر ۱۳۳۰ خورشیدی مجلس به این مسأله ورود پیدا کرد.

سخنان نمایندگان آن روز مجلس خواندنی است. در اینجا نویسنده تنها برای دریافت حال و هوای سیاسی آن مجلس به باز نویسی تعداد انگشت شماری از آن سخنرانی‌ها بسنده می‌کند. در آن روز سید محمد علی شوشتری گفت:

«می‌خواستم تذکر بدهم که دولت اسرائیل که به رسمیت شناختن او را هیچ وقت مجلس تصدیق نکرده بود و... این امر عبث و بیهوده‌ای که آنجا تشکیل کنسولگری شده بود و حالا الغا شده است، این نظر و منظور ملت مسلم ایران و مجلسین ایران است و هیچ وقت ما دولت اسرائیل را که اینها بدبختی برای عالم اسلام و دول عربی تهیه کرده‌اند به رسمیت نشناخته و نخواهیم شناخت.»

باقر کاظمی، که به عنوان وزیر امور خارجه دولت مصدق انتخاب شده بود، در مجلس حضور یافت و درباره‌ی مسأله تعطیلی کنسولگری ایران در رژیم صهیونیستی صحبت کرد. البته این سخنان هم پیرامون صحبت‌های

امروز بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در جمهوری اسلامی نیز این مسئله، وارد گردونه امنیت ملی و هستی شناختی شده است.

در نوشتار پیشین نویسنده با معرفی طرح نمایندگان ایران (طرح اقلیت) در «کمیته ویژه سازمان ملل در فلسطین» مبنی بر ایجاد دولت ائتلافی از عرب و یهود estate Federal در نظر داشت نشان دهد که طرح دیگری در کنار طرح اکثریت، که به قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل تبدیل شد، نیز وجود داشته است. طرحی که با قبول و اجرای آن وحدت فلسطین محفوظ می ماند و شاید با اجرای آن، دنیا از آتش جنگ و نا آرامی ها یی که نمایندگان ایران از جمله منصور عدل در مجمع عمومی سازمان ملل هشدار می دادند درامان می ماند.

در پی نوشتار پیشین در این مقاله نویسنده کوشیده است در کنار بازبینی گذرا به رویکرد دولت های گوناگون ایران پیش از کودتای ۲۸ مرداد نیز نشان دهد که بحران فلسطین اگرچه به لحاظ جغرافیایی در فاصله ای بعید با ایران قرار دارد، اما با توجه به شرایط ویژه ژئوپولیتیک آن برای ایران، بعنوان یک کشور مهم و مسلمان منطقه، دارای اهمیت پر دامنه ای بوده است و از همان آغاز تا به امروز مردم و دولتمردان ایران در میدان عمل متأثر از واقعیت ها، جنایت ها، فجایع و مصیبت های جاری در این منطقه، به ویژه در پیوند با مردم فلسطین، مجبور و حتی موظف به واکنش می باشند.

### سیاوش قاننی

۱۰ آبان ۱۴۰۲ / ۱ نوامبر ۲۰۲۳

[۱] شناسایی واحدهای ملی و دولت ها از سوی یک دولت دیگر دو شکل کلی دارد؛ یکی شناسایی دوفاکتو که سیاسی و قابل بازپس گیری است و معمولا در مراحل نخست آغاز مناسبات صورت می گیرد. شکل دوم دوزور یعنی قطعی و دارای بار حقوقی است. [۲] خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، طرح تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد، نواره شماره ۲، ص ۱۴ [۳] خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، نوار شماره ۹، ص ۹ [۴] خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، نوار شماره ۹، ص ۱۰



### فلسطین از نگاه ژئوپولیتیک

سرزمین فلسطین از نگاه ژئوپولیتیک (جغرافیایی - سیاسی) از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا:

۱- در یکی از مهم ترین نقاط تلاقی سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا قرار دارد. ۲- در قلب ذخایر انرژی پربار غرب آسیا واقع شده است. ۳- در مجاورت بزرگ ترین آبراه های بین المللی همچون کانال سوئز قرار گرفته است. ۴- کانون پیدایش سه دین بزرگ ابراهیمی و شهر بیت المقدس، برای مسلمانان، مسیحیان و یهودیان مقدس است.

برای اروپائیان و در پیشاپیش آنان دولت بریتانیا (بعدها برای ایالات متحده آمریکا) فلسطین همواره پلی بوده است که سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا و همچنین بخش های آسیایی - آفریقایی جهان عرب را به هم پیوند می دهد. مهم تر اینکه در کنار صحرای سینا و آبراه کانال سوئز قرار دارد و فرمانروایی بر این سرزمین زمینه ی کنترل سواحل غربی و شرقی مدیترانه، دریای سرخ و اقیانوس هند را فراهم می سازد. از این رو، فلسطین، برخوردار از اهمیت ژئوپولیتیک بالا، در اهداف راهبردی ایالات متحده آمریکا، انگلیس و دیگر کشورهای قدرتمند اروپایی از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

جوابدین رئیس جمهور فعلی ایالات متحده آمریکا، زمانی که در کنگره آمریکا سناتور ایالت «دلاور» (Delaware) بود، در باره کمک های نظامی ایالات متحده آمریکا به اسرائیل می گوید: «برخی اعتراض می کنند که چرا ما سالی بین ۳ تا ۴ میلیارد دلار به اسرائیل کمک نظامی می کنیم. من

فکر می کنم این بهترین سرمایه گذاری ما در خاور میانه است. حتی اگر اسرائیلی وجود نداشت ما می پایست این اسرائیل را بوجود می آوردیم».

بایدن اخیراً گفته آنروز خود را بار دیگر تکرار کرد. این گفته او بی درنگ یادآور سخنان مشهور داگلاس مک آرتور، ژنرال م شهور آمریکایی است که پس از پایان جنگ جهانی دوم اهمیت و موقعیت تایوان را این گونه توصیف کرد:

«تایوان همانند یک ناو هواپیمابر غرق ناشدنی در دریای جنوبی چین است، که حفظ آن برای تداوم توان بازدارندگی آمریکا در برابر چین و شوروی ضروری است و تصرف آن از سوی چین کمونیست ضربه ای سهمگین برای آمریکا به شمار می آید؛ چرا که از دست دادن آن، موقعیت نظامی ژاپن و فیلیپین به عنوان دو عنصر کلیدی دیگر از این زنجیره را شدیداً کاهش خواهد داد.»

بایدن هم امروز اسرائیل را یک پایگاه نظامی غرق ناشدنی برای منافع ایالات متحده آمریکا در منطقه پر اهمیت ژئوپولیتیک غرب آسیا می داند.

**پایان سخن**  
بحران فلسطین از آغاز همواره برای روشنفکران و اندیشمندان جوامع مختلف و از جمله برای ایرانیان مسئله بوده است و آرای متفاوتی در این باره ابراز کرده اند. جبهه بندی های ایدئولوژیک نیز در فضای فکری و سیاسی در سراسر جهان و همچنین ایران شکل گرفته و گاه حتی متأثر از واقعیت های میدان عمل و کنش و واکنش های طرفین درگیر، چرخش هایی نیز در قضاوت ها و موضع گیری ها ایجاد شده است. و

# آیا زمان ایده‌ی یک دولت دموکراتیک سکولار در فلسطین فرارسیده است؟



غاده

کرمی



## اشاره

آیا هدف مبارزه‌ی فلسطینی‌ها باید یک راه‌حل دو دولتی باشد که در آن اسرائیل به قلمرویی که پیش از الحاق بخش دیگر سرزمین فلسطین در سال 1967 اشغال کرده بود بازگردد و یک دولت فلسطینی در بخش باقی‌مانده پدید آید یا باید یک دولت کاملاً جدید تشکیل شود که در آن تمام ساکنان آن منطقه اعم از مسلمانان و مسیحیان و یهودیان و... بتوانند بار دیگر در کنار هم زندگی کنند، همان‌گونه که در منطقه‌ی فلسطین تاریخی پیش از ایجاد دولت اسرائیل می‌زیستند؟

در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ عده‌ی از انقلابیون فلسطینی و اسرائیلی توافق کردند که راهگشای بحران ایجاد یک «فلسطین دموکراتیک و سکولار» است. این خواست از جانب رهبری در هر دو سوی پذیرفته نشد و مسکوت ماند. با این همه، برخی از برجسته‌ترین روشنفکران فلسطینی مانند ادوارد سعید از راه‌حل یک دولت برای تمامی ساکنان سرزمین تاریخی فلسطین دفاع می‌کردند. غاده کرمی، روشنفکر و نویسنده‌ی فلسطینی از مدافعان این ایده است و در کتاب «یک دولت: تنها آینده‌ی دموکراتیک برای فلسطین و اسرائیل» (نشر پلوتو، 2023) به تفصیل از آن دفاع می‌کند. در مقاله‌ی حاضر که به مناسبت بحران و نسل‌کشی کنونی در منطقه‌ی غزه ترجمه و منتشر کرده‌ایم، وی به اختصار مزایای این تز در مقایسه با تز «دو دولت» را شرح می‌دهد. (نقد اقتصاد سیاسی)

## مقدمه

طی دو دهه‌ی گذشته، ایده‌ی راه‌حل دو کشوری به موضوعی دائمی در

گفتمان مناقشه‌ی فلسطین و اسرائیل تبدیل شده است. در سال 1993، زمانی که توافق‌نامه‌ی اسلو امضا شد، این دیدگاه حاکم بود که تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی نیاز به گذشت زمان دارد. اگرچه توافق‌نامه هرگز به صراحت چنین نگفت - در واقع به سرانجام خاصی اشاره نکرد - اما اکثر فلسطینی‌ها و دیگران را از این دیدگاه منصرف نکرد. اکنون پس از گذشت نزدیک به 9 سال و علی‌رغم تغییراتی در صحنه‌ی واقعیت، موضع رسمی فلسطین در قبال یک کشور مستقل ثابت مانده است. پشتیبانی اروپا و ایالات متحده، حداقل به صورت شفاهی، این موضع را تقویت کرده و اکنون نمایانگر دیدگاه تثبیت شده‌ای در مورد هدف نهایی آرمان‌های فلسطین است.

تاریخ دولت فلسطینی با تصمیم شورای ملی فلسطین (PNC در سال 1974 مبنی بر ایجاد یک «اقتدار» فلسطینی در هر بخش آزاد شده از سرزمین فلسطین آغاز می‌شود. بعداً این به معنای تشکیل دولت تعریف شد و از آن زمان تاکنون، رهبری فلسطین همواره به دنبال ایجاد دولتی مستقل در کرانه‌ی باختری و غزه به پایتختی بیت‌المقدس شرقی بوده است. اتحادیه‌ی عرب در سال 1976 «فلسطین» را به‌عنوان یک کشور عضو پذیرفت. در نوامبر 1988، نشست شورای ملی فلسطین در

الجزایر رسماً وجود دو کشور جداگانه، اسرائیل و فلسطین جدید را پذیرفت. در سال 1997، یاسر عرفات اعلام کرد که سازمان آزادیبخش فلسطین در چهارم مه 1999 تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی را اعلام خواهد کرد. اگرچه این اتفاق هرگز رخ نداد، اما او از آن زمان این موضع را تکرار کرد. اگرچه مرزهای دقیق دولت پیشنهادی مشخص نشده است، با وجود شایعاتی که از مذاکرات کمپ دیوید و تاها در سال‌های 2000 تا 2001 منتشر شد، ایده‌ی وجود چنین نهادی «در کنار اسرائیل» قوت گرفته است. به نظر می‌رسد که حتی در اسرائیل نیز پذیرش ضمنی این ایده وجود دارد. اگرچه هرگز هیچ‌گونه تأیید رسمی اسرائیل از تشکیل کشور فلسطین وجود نداشته است، احتمالاً شاهد پذیرشی از روی اکراه نسبت به این امر هستیم. در نتیجه، ایده‌ی دو دولت به‌عنوان راه‌حل ترجیحی برای مناقشه، چنان مسلط شده است که همه‌ی احتمالات دیگر را حذف می‌کند. با این حال، حمله‌ی نظامی کنونی اسرائیل به فلسطینی‌ها و تشکیل کانتون‌ها و استعمار بی‌امان اسرائیل در سرزمین فلسطین، بازنگری این موضع را ضروری کرده است. آیا تشکیل کشور فلسطین در شرایط امروز امکان‌پذیر است؟

## راه‌حل دو دولت

صرف‌نظر از این‌که این راه‌حل از نظر سیاسی منطقی یا مطلوب باشد، نگاهی به آخرین نقشه‌ی سرزمین‌های اشغالی نشان می‌دهد که ممکن است تحقق آن بر اساس دلایل ساده‌ی لجستیکی ناممکن باشد. کرانه‌ی باختری امروز شهرک‌های یهودی‌نشینی که شهرک‌های فلسطینی را احاطه کرده و آنها را از یکدیگر جدا می‌کنند، جاده‌های فرعی که برای استفاده‌ی انحصاری اسرائیلی‌ها ساخته شده‌اند و حتی بیشتر سرزمین فلسطین را تجزیه می‌کنند، در همه جا مشاهده می‌شود. بیش از 180 هزار نفر شهرک‌نشین یهودی و بیش از 200 هزار نفر جمعیت یهودی در اورشلیم شرقی و اطراف آن، در سرزمین کرانه‌ی باختری و غزه با فلسطینیان سهمی‌اند. هیچ‌گونه پیوستگی سرزمینی بین مناطق فلسطینی در کرانه‌ی باختری که از یکدیگر جدا شده‌اند، با غزه و بیت المقدس وجود ندارد.

اگر سکونت‌گاه‌های [یهودیان] حفظ شوند، آن‌گاه هر کشور فلسطینی پیش‌بینی‌شده، سرزمین معناداری برای استقرار نخواهد داشت. کمبود منابع طبیعی و انقطاع اقتصادی که در حال حاضر مبتلابه مناطق فلسطینی است این مشکل را بغرنج‌تر می‌کند. سی سال اشغال اسرائیل که منابع را از ساکنان فلسطینی به شهرک‌نشینان منتقل می‌کند، و همچنین سیاست اسرائیل در بستن غزه و کرانه‌ی باختری از سال 1993 سبب‌ساز این امر است. مناطق فلسطینی از بیکاری بالا (بیش از 50 درصد در غزه، بیش از 30 درصد در کرانه‌ی باختری)، محدودیت‌های تجاری، شالوده‌ی صنعتی توسعه‌نیافته و منابع طبیعی ناچیز رنج می‌برند. هر کشور فلسطینی که بر این بنیاد تشکیل شود، از نظر اقتصادی قابل‌اتکا نیست و تنها با تزریق عظیم میلیاردها دلار کمک می‌تواند زنده بماند.

دیدگاه اسرائیل در مورد حل و فصل نهایی، چیزی برای آرزوهای فلسطینی‌ها برای ایجاد کشوری برای خود باقی نمی‌گذارد. اسرائیل بخش اعظم زمین‌ها را حفظ خواهد کرد و تمام منابع را کنترل می‌کند. اورشلیم شرقی همیشه بخشی از «پایتخت متحد» اسرائیل باقی خواهد ماند. تاکنون هیچ طرحی از سوی اسرائیل

به فلسطینیان سرزمین کافی برای یک کشور قابل‌دوام ارائه نکرده است. بدون حذف کامل شهرک‌ها و عقب‌نشینی اسرائیل از بیت‌المقدس شرقی، فرمولی که تاکنون برای تشکیل کشور فلسطینی در سراسر کرانه‌ی باختری و غزه تا مرزهای 1967 با بیت‌المقدس شرقی به‌عنوان پایتخت آن مطرح شده بود، اصلاً قابل تحقق نیست. برای تحقق بخشیدن به هدف دو کشور، باید فرض کرد که یا اسرائیل داوطلبانه از شهرک‌سازی‌ها و بیت‌المقدس شرقی کناره‌گیری کند یا یک سازمان خارجی مایل است اسرائیل را برای انجام این کار تحت فشار قرار دهد. هیچ یک از این گزینه‌ها در حال حاضر ارائه نشده است و در هر صورت، مشکلات عملی تخلیه‌ی همه‌ی شهرک‌نشینان، و جدا شدن آن از سرزمین کرانه‌ی باختری، از نظر امنیت، آب و زیرساخت‌ها آن‌قدر دشوار خواهد بود که از هر نظر دولت اسرائیل را نسبت به انجام این کار بی‌میل کند.

## راه‌حل یک دولت

به همین دلایل، تشکیل یک کشور فلسطینی آن‌طور که تصور شده است، امکان‌پذیر نیست و در وضعیت موجود حتی جداسازی فیزیکی دو ملت نیز به‌سختی قابل حصول است. با توجه به این شرایط، کنار گذاشتن راه‌حل دو دولتی به نفع یک دولت که هر دو ملت را شامل شود، بدیل بدیهی آن است. تاریخچه‌ی راه‌حل دولت واحد در طرف فلسطینی در واقع به چند دهه پیش‌تر بازمی‌گردد. پیشنهاد ایجاد آنچه که در آن زمان یک دولت دموکراتیک سکولار در فلسطین نامیده می‌شد برای اولین بار در سال 1969 توسط جناح چپ ساف، جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین، ارائه شد و به‌طور رسمی در نسخه‌ی اصلاح شده‌ی «دولت دموکراتیک فلسطین» در نشست شورای ملی فلسطین به تصویب رسید. اما به جز چند استثنا، این پیشنهاد را هر دو طرف رد کردند. اسرائیلی‌ها آن را صرفاً دستورالعملی برای نابودی خود و فلسطینی‌ها آن را امتیازی غیر قابل‌قبول به دشمن می‌دانستند. هیچ یک از طرفین هیچ‌گاه این پیشنهاد را دنبال نکرد و پس از سال 1974 بی‌سروصدا کنار گذاشته شد، زیرا گزینه‌ی دولت کرانه‌ی باختری به‌تدریج پدیدار شد.

در دوره‌های اخیر و در مواجهه با بن‌بست سیاسی کنونی، ایده‌ی یک کشور برای هر دو مردم در میان تعداد اندکی از اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌های چپ‌گرا، هرچند از دیدگاه‌ها و انگیزه‌های متفاوت، دوباره مطرح شده است. بحث بر سر این است که این دولت چه شکلی باید داشته باشد، خواه دومیلتی باشد یا سکولار و دموکراتیک. دومیلت‌گرایی ایده‌ی جدیدی در تفکر اسرائیلی نیست. در طول دهه‌های 1930 و 40، صهیونیست‌های روشنفکر اروپایی مانند مارتین بوبر، جودا مگنس و آرتور روپین، علاقه‌ی زیادی به ایجاد یک کشور دو ملیتی در فلسطین داشتند که در آن هر دو جامعه بتوانند با هم زندگی کنند. برخی از صهیونیست‌ها زندگی با اعراب را در ترتیبات کانتون‌سازی بر اساس مدل سوئیس پیشنهاد کردند. این امر به یهودیان در مناطقی که در آن زندگی می‌کردند خودگردانی می‌داد و بقیه‌ی کشور به کانتون‌های خودگردان مسیحی و مسلمان تقسیم می‌شد.

برخی فلسطینیان با ایده‌ی کانتون سازی موافق بودند، زیرا فکر می‌کردند می‌تواند راهی برای توقف جاه‌طلبی‌های صهیونیست‌ها برای ایجاد یک کشور یهودی در فلسطین باشد. اما اکثریت قریب به اتفاق با دومیلت‌گرایی به هر شکلی که باشد مخالف بودند، زیرا به اقلیت خارجی که هیچ حقی بر کشور نداشتند، سهمی مساوی از فلسطین می‌بخشید و آنها را قادر می‌ساخت تا هدف صهیونیستی خود را برای سلطه دنبال کنند. در سمت یهودی، طرفداران دو ملیت‌گرایی کم‌اکان یک اقلیت کوچک و بی‌اثر ماندند و در سال 1948 زمانی که اسرائیل به‌عنوان یک کشور یهودی تأسیس شد، ایده‌های آنها جایگزین شد. این گفتمان سپس متوقف شد، اما بار دیگر در میان چند صهیونیست چپ‌مدرن امروزی که به دومیلت‌گرایی علاقه‌مندند، دوباره مطرح شد.

در یک دولت دولتی، یهودیان و فلسطینی‌ها به‌عنوان اجتماعات مجزا در یک ترتیبات فدرال همزیستی خواهند داشت. هر مردمی به‌طور مستقل امور خود را اداره می‌کند و حق قانونی استفاده از زبان، مذهب و سنت‌های‌شان تضمین می‌شود. هر دو در یک مجلس واحد در دولت شرکت خواهند کرد که به موضوعاتی با اهمیت فراتر از جوامع مستقل، دفاع، منابع، اقتصاد و جز آن مربوط می‌شود. چنین دولتی را می‌توان براساس ساختار کانتونی سوئیس یا ترتیبات دولتی بلژیک الگوبرداری کرد. در مورد فلسطین/اسرائیل، ساختار کانتونی بر اساس الگوی جمعیتی فعلی کشور است که در آن مناطق پرجمعیت عرب‌نشین مانند جلیل به کانتون‌های عربی تبدیل می‌شوند، و مناطق یهودی مانند تل‌آویو به کانتون‌های یهودی تبدیل می‌شوند و غیره. این امر باعث می‌شود که برخی از مسائل عملی حل شود، به‌عنوان مثال، ترکیب دقیق و اختیارات مجلس، اعمال حق بازگشت برای یهودیان و اعراب و نظایر آن.

با این همه، بحث هنوز جدید است و در طرف فلسطینی، فراتر از شمار اندکی از افراد، از جمله عزمی بشاره، عضو کنست و ادوارد سعید برجسته‌ترین آنها هستند، هنوز گسترش نیافته است. اما حداقل به‌طور ضمنی در این پیشنهادها به رسمیت شناخته می‌شود که اسرائیل در واقع چیزی شبیه به یک کشور دولتی است، زیرا یک پنجم جمعیت فعلی آن در داخل خط سبز را عرب‌های فلسطینی تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، دولت سکولار دموکراتیک، سیاست هر فرد یک رأی را بدون ارجاع به قومیت یا عقیده در نظر می‌گیرد. هدف آن ایجاد یک جامعه‌ی متکثر عادلانه براساس الگوی دموکراتیک غربی است و با نظم جوامع جداگانه مخالف است. این ایده طرفداران بسیار کم‌تری دارد و، صرف‌نظر از یهودیان ضدصهیونیست مانند پروفیسور ایلان پاپه در دانشگاه حیفا، دیگرانی مانند من هستند که اکثراً فلسطینی‌اند.

### مخالفت‌ها با راه‌حل یک دولت

صرف‌نظر از این‌که کدام سیستم انتخاب شود، بعید است که راه‌حل تک‌دولتی در میان توده‌های فلسطینی یا اسرائیلی مقبولیت پیدا کند. در حال

حاضر، چندین استدلال علیه آن ارائه شده است: نخست آن که گفته می‌شود که یهودیان اسرائیلی و فلسطینی‌ها هیچ‌گاه ادغام را نخواهند پذیرفتند. بنابراین در انتخاب میان جدایی و فتح نظامی توسط یک طرف، جدایی احتمال انسانی‌تری است.

اما آیا این پیش‌فرض درست است؟ در واقع، نمونه‌های زیادی در تاریخ جهان از ادغام بین‌مردمانی وجود دارد که قبل از حل یک درگیری، کاملاً آشتی‌ناپذیر به نظر می‌رسیدند. شاید مرتبط‌ترین نمونه، هرچند هنوز شکننده، آفریقای جنوبی باشد. انگلستان پس از جنگ داخلی یکی دیگر از موارد است. هرگز نباید فراموش کرد که بیش از نیمی از جمعیت یهودی اسرائیل از کشورهای عربی آمده‌اند، جایی که آنها نسبتاً به‌خوبی ادغام شده بودند. اگرچه اکثر این افراد اکنون به زبان عبری صحبت می‌کنند و خود را اسرائیلی می‌دانند، اما عناصر قوی فرهنگ عربی خود را حفظ کرده‌اند و اخیراً آشکار از آن تجلیل می‌کنند.

ثانیاً، اشاره می‌شود که اسرائیل قدرت نظامی آن را دارد تا هر کاری را که دوست دارد انجام دهد. در این شرایط، فلسطینی‌ها باید آنچه را که می‌توانند به دست آورند و زندگی کنند تا بازم بچنگند.

ممکن است این فلسفه‌ی واقع‌گرایانه‌ای باشد، اما فلسطینی‌ها تمایلی به تسلیم نشان نمی‌دهند. آنان علی‌رغم ضعف نظامی‌شان، همچنان به مبارزه‌ی خود ادامه می‌دهند، همان‌طور که در انتفاضه‌ی کنونی می‌بینیم زیرا آنها درک می‌کنند که قدرت نظامی تنها شکل قدرت نیست. استدلالی اخلاقی علیه تسلیم شدن به بی‌عدالتی وجود دارد و این در وجدان فلسطین تثبیت شده است. به نظر می‌رسد که تحولات اخیر در صحنه‌ی بین‌المللی این موضع را تأیید کرده است. هر معامله‌ای که این استدلال اخلاقی را نادیده بگیرد، چندان دوام نخواهد آورد.

ثالثاً، استدلال می‌شود که اگرچه راه‌حل دو کشوری اصلاً کامل نیست، اما راه‌حلی به پیش ارائه می‌کند که بعداً می‌تواند به چیز عادلانه‌تری تبدیل شود - مثلاً یک فدراسیون یا یک اتحادیه‌ی اقتصادی. دیگران آن را به‌عنوان اولین گام منتهی به راه‌حل یک دولت می‌دانند. بسیاری این موضع را اتخاذ می‌کنند زیرا معتقدند

رویاری مستقیم با صهیونیسم با توجه به توازن قوای کنونی بی‌اثر خواهد بود. آنها فکر می‌کنند که بگذارید صهیونیسم در برابر نفوذ واقعیت جمعیتی و اقتصادی زوال یابد. اکنون حمله نکردن به صهیونیسم صرفاً برای آینده دردسر ایجاد می‌کند. عدم تعادل قدرت بین اسرائیل و یک کشور فلسطینی تضمین می‌کند که «تحولات بیشتر» همیشه به نفع اسرائیل و به ضرر فلسطین باشد. در چارچوب ماهیت اساساً نژادپرستانه‌ی صهیونیسم، نمی‌توانم تصور کنم که راه‌حل دو کشوری به هر شکلی از برابری بین این دو کشور منجر شود. رابعاً، طرفداران یک دولت واحد متهم به انحراف توان و توجه از چیزی که قابل دستیابی است (دو دولت) به نفع چیزی که اتوپایی و ناممکن است (یک دولت) می‌شوند.

در صورتی که راه‌حل دو دولت یا از نظر عملی امکان‌پذیر و یا از نظر اصولی مطلوب باشد، این اعتراض را می‌توان موجه دانست.

خامساً، استدلال می‌شود که ایجاد یک دولت واحد موانع بزرگی را ایجاد می‌کند. چگونه می‌شود؟ آیا یهودیان مانند فلسطینیان «حق بازگشت» خواهند داشت؟ ماهیت دولت ترکیبی که ظهور خواهد کرد چه خواهد بود و چگونه بقیه‌ی جهان عرب آن را خواهند پذیرفت؟ آیا عمدتاً عرب با سویی‌ی یهودی است یا برعکس؟

پاسخ به این پرسش‌ها دشوار است. هیچ سابقه‌ی تاریخی واقعی وجود ندارد که بتوان از آن برای راهنمایی استفاده کرد. واقعیت این است که وقتی اولین و سخت‌ترین گام، یعنی تصمیم برای ایجاد یک کشور واحد، برداشته شود با چنین مسائلی مواجه خواهیم شد. پس از رسیدن به آن، بقیه را باید از طریق بحث و تجربه حل کرد. بیهوده است اگر وانمود کنیم که پروژه‌ی صهیونیستی در فلسطین مشکل بزرگی برای منطقه ایجاد نکرده است. مقابله با عواقب آن آسان نخواهد بود، اما این نمی‌تواند دلیلی برای تلاش نکردن، یا کمک به بقای صهیونیسم از طریق حمایت از تداوم یک کشور یهودی باشد.



اگر به آنها کل کرانه‌ی باختری، غزه و اورشلیم شرقی پیشنهاد شود، این‌ها تنها 23 درصد از سرزمین فلسطین را تشکیل می‌دهد. این سرزمین نمی‌تواند 4 میلیون آواره‌ی فلسطینی را جذب کند و به هر امیدی به حق آنها برای بازگشت به خانه‌های اصلی خود پایان می‌دهد. جدی‌تر از همه، این امر می‌تواند مهر تأییدی بر ادعای صهیونیست‌ها بر فلسطین به‌عنوان سرزمین انحصاری یهودیان باشد که هیچ فلسطینی هرگز آن را نپذیرفته است.

احساس بی‌عدالتی فلسطینی‌ها که اساساً ناشی از از دست دادن میهن و سلب حق بازگشت به آن است، با ترتیبات نابرابر دو کشور جبران نخواهد شد. و اگر بی‌عدالتی حل نشده باقی بماند، منبع بی‌ثباتی و عامل «تروریسم» در منطقه خواهد بود. کسی انکار نمی‌کند که موانع بزرگی بر سر راه اجرای راه‌حل تک‌دولتی در اسراییل/فلسطین وجود خواهد داشت. گذشته را نیز نمی‌توان معکوس کرد، اما حتی در این مرحله‌ی دیرهنگام، راه‌حلی که امکان تقسیم عادلانه‌ی کل سرزمین بین دو ملت و بازگرداندن پناهندگان به کشور را فراهم کند، به ایجاد پایه‌های آینده‌ای باثبات کمک خواهد کرد. با توجه به ساختار کنونی اسراییل و اراضی اشغالی که در همه‌ی موارد به‌جز نام دولتی است، سیاست رسمی دولتی غیرقابل‌تصور نیست. حتی ممکن است در نهایت راه را برای دولت دموکراتیک سکولار در فلسطین تاریخی هموار کند. این ممکن است در حال حاضر آرمان‌شهری به نظر برسد، اما آیا این بیش از اقدام صهیونیست‌ها برای ساختن یک کشور یهودی در کشوری دیگر چنین است؟

### غاده کرمی

#### پیوند با منبع اصلی:

[http://www.miftah.org/Display.cfm?DocId=1690&CategoryId=8&fbclid=IwAR2Ojopg\\_rN2KfaHF8IrFZ1N7Ch47Mi-PH-BjK5v7qhFB5BhaRdZhr7Bk2M](http://www.miftah.org/Display.cfm?DocId=1690&CategoryId=8&fbclid=IwAR2Ojopg_rN2KfaHF8IrFZ1N7Ch47Mi-PH-BjK5v7qhFB5BhaRdZhr7Bk2M)

سکولار در حال حاضر طرفداران کم‌شماری را به خود جذب کند. زیرا عملاً پایان صهیونیسم را به همراه خواهد داشت و اسراییلی‌ها را وادار می‌کند تا سرزمینی را که منحصراً یهودی می‌دانند با غیریهودیان به اشتراک بگذارند. برای فلسطینی‌ها هم خیلی بهتر نیست، زیرا برای آنها به معنای پایان رؤیای یک کشور مستقل فلسطینی است که برایشان آشنا و تا همین اواخر دست‌یافتنی به نظر می‌رسید. چشم‌انداز زندگی با اسراییلی‌ها، پس از ده‌ها سال نفرت و حمله‌ی کنونی اسراییل، غیرقابل‌قبول به نظر می‌رسد. و با این حال، اکنون چه بدیلی برای راه‌حل تک‌دولتی وجود دارد؟ از طنز روزگار، این سیاست‌های الحاقی دولت اسراییل در سرزمین‌های اشغالی است که گزینه‌ی دو کشور را از بین برده است. با تکه‌تکه کردن کرانه‌ی باختری که تا این حد مؤثر بوده، آنها اطمینان حاصل کردند که هیچ کشور جداگانه‌ای نمی‌تواند در آنجا وجود داشته باشد و بنابراین بدیل تک‌دولتی را امکان‌پذیر کردند. در نتیجه، گزینه‌ی تشکیل کشور فلسطین دیگر امکان‌پذیر نیست.

از دیدگاه فلسطینی‌ها، این راه‌حل حتی مطلوب نیست. راه‌حل دوکشوری، ولو آن که امکان‌پذیر باشد، برای فلسطینیان بی‌ثبات و در نهایت ناپذیرفتنی خواهد بود. این راه‌حل، در بهترین حالت یک واحد کوچک‌شده، مسلماً غیرنظامی و به لحاظ اقتصادی وابسته در یک‌پنجم سرزمین اصلی‌شان به آنها خواهد داد (حتی

### دولت‌گرایی و حق بازگشت

در چارچوب راه‌حل دولت واحد، روشن است که پیشنهاد دولت دولتی کم‌تر ناپذیرفتنی است، زیرا می‌توان آن را به گونه‌ای طراحی کرد که راه‌حل دو دولتی را به نفع طرف قوی‌تر بازسازی کند. اما از دیدگاه فلسطینی‌ها، برای این‌که دولتی‌گرایی عادلانه باشد و نه این‌که صرفاً صورت‌بندی کنونی هژمونی اسراییل را تکرار کند، باید حق بازگشت آوارگان فلسطینی به کشور و بازگرداندن زمین و منابع به‌سرقت رفته از آنها را فراهم کند. قانون بازگشت یهودیان باید لغو شود و دولت دولتی باید در راستای خطوط غیرصهیونیستی پیکربندی شود، زیرا این ماهیت انحصاری و تبعیض‌آمیز صهیونیسم بود که مشکل اصلی را ایجاد کرد. سامی اسموچا، جامعه‌شناس برجسته‌ی اسراییلی، که از دهه‌ی 1970 پیمایش‌های متعددی در مورد جامعه‌ی یهودی انجام داد، مشاهده کرده است که عموم یهودیان در اسراییل «هم نژادپرست و هم انعطاف‌ناپذیر» بودند و همین امر باعث تداوم درگیری یهودی-عربی شد.

با این حال، با توجه به افکار عمومی کنونی اسراییل، که در آن دولتی‌گرایی به هر شکلی از حداقل حمایت برخوردار است، این بحث تا حدودی آکادمیک است.

### دولت سکولار دموکراتیک

می‌توان انتظار داشت که ایده‌ی دولت

# آن چه بی‌بی‌سی در مورد واقعه

## هفتم اکتبر به شما نمی‌گوید،



### یادداشت مترجم:

در حالی که هر روز بر پرونده‌ی جنایت‌های صهیونیسم آدمخوار افزوده می‌شود، نوعی سکوت و تحریف خبری و سیاسی بر محافل رسمی بین‌المللی (دولت‌ها و رسانه‌ها) حاکم شده است. باید از خود پرسید چرا؟ چرا این تنها مردم در کشورهای مختلف هستند که فریاد خشم و اعتراض برآورده‌اند و نهادهای سیاسی و رسانه‌ای دست به اقدام واقعی نمی‌زنند؟ این جاست که در می‌یابیم نوعی همدستی جنایتکارانه برقرار است که ریشه در وابستگی سیاستمداران و رسانه‌ها به شبکه‌ی جهانی صهیونیسم دارد. نفوذی شروانه که در حال افشای بسیاری از واقعیت‌هاست. عملکرد دوگانه (double standard) دولت‌های غربی در قبال جنایاتی که در نوار غزه می‌گذرد در کار رسانه‌های آنها منعکس است. بی‌بی‌سی که ادای مستقل بودن از دولت بریتانیا را در می‌آورد در این ماجرا به طور طابق النعل همان مسیر دولت استعمارگر ارباب خود را دنبال می‌کند. بزرگ جلوه دادن کارهای حماس و کوچک جلوه دادن نسل‌کشی توسط ارتش اسرائیل. بی‌بی‌سی تنها یک مثال است و رسانه‌های بزرگ دیگر مانند CNN نیز بر همین روال غیر اخلاقی عمل می‌کنند. در این نوشتار جاناتان کوک (Jonathan Cook)، روزنامه‌نگار اسرائیلی به عملکرد بی‌شرمانه‌ی بی‌بی‌سی در این بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی ضد اخلاقی پرداخته و با اتکاء به برخی منابع و مستندات نقش ارتش اسرائیل در قتل عام شهروندان این کشور در جریان حمله‌ی هفتم

اکتبر حماس به خاک اسرائیل و شهرک‌های اطراف نوار غزه افشاء می‌کند. او نشان می‌دهد که رسانه‌ها و دولت‌های غربی مانند بی‌بی‌سی چگونه در مقابل تمامی شواهد جنایت‌های ارتش اسرائیل نه فقط در حق فلسطینی‌ها، بلکه در قبال شهروندان خود، سکوت پیشه کرده و به ارائه‌ی روایت رسمی دولت صهیونیست نتایهاو و باند تبهکار وی می‌پردازند. \*\*

این یک اشتباه روزنامه‌نگاری است که رسانه‌ها همچنان سخاوتمندانه روایت آن روز ارتش اسرائیل را تکرار می‌کنند. \*\*\*

لوسی ویلیامسون خبرنگار بی‌بی‌سی این هفته بار دیگر مشغول نشان دادن ویرانی وحشتناک یک کیبوتز در خارج از غزه- که در 7 اکتبر مورد حمله قرار گرفت- بود. بخش‌هایی از دیوار بتنی سوراخ‌هایی داشت یا به طور کامل فرو ریخته بود. و قسمت‌هایی از ساختمان‌ها که هنوز پابرجا بودند به شدت سوخته بودند. شبیه تصویری کوچک از وحشتگاه کنونی غزه. یک دلیل احتمالی برای این شباهت‌ها وجود دارد - دلیلی که بی‌بی‌سی به‌رغم وجود شواهد فراوان از منابع مختلف، از جمله رسانه‌های اسرائیلی، به طور فکر شده در گزارش آن کوتاهی می‌کند. در عوض، بی‌بی‌سی قاطعانه به روایتی که ارتش اسرائیل برای آنها و بقیه رسانه‌های غربی ساخته، پایبند است: این که حماس به تنهایی باعث این همه ویرانی شده است. صرف تکرار آن روایت بدون هیچ احتیاطی نوعی قصور روزنامه‌نگاری است. و با این حال، این به طور دقیق همان کاری است که بی‌بی‌سی هر شب انجام می‌دهد.

فقط یک نگاه گذرا به خرابه‌های ساختمان‌های کیبوتزهایی که در آن روز مورد حمله قرار گرفتند، باید در ذهن هر خبرنگار خوبی سؤالاتی ایجاد کند. آیا به راستی ستیزه‌جویان فلسطینی در موقعیتی بودند که با نوع سلاح‌های سبکی که حمل می‌کردند، صدمات فیزیکی به این میزان وارد کنند؟

و اگر نه، چه کسی جز اسرائیل در موقعیتی بود که چنین ویرانی را به بار آورد؟

سوال جداگانه‌ای که روزنامه‌نگاران خوب باید بپرسند این است: هدف از چنین آسیبی چه بود؟ مبارزان فلسطینی امیدوار بودند با آن به چه چیزی دست یابند؟

پاسخ تلویحی که رسانه‌ها ارائه می‌کنند، پاسخی است که ارتش اسرائیل می‌خواهد افکار عمومی غربی بشنوند: این که حماس سرمست کشتاری بی‌جا و وحشی‌گری شد، زیرا...، خوب، بیاید بخش کم‌آوا را با صدای بلند بگوییم: "زیرا فلسطینی‌ها ذاتاً وحشی هستند".

با این روایت ضمنی، به سیاستمداران غربی مجوز داده شده است تا اسرائیل را تشویق کنند که هر چند دقیقه یک کودک فلسطینی را در غزه بکشد. مگر نه این که وحشی‌ها فقط زبان وحشی‌گری را می‌فهمند.

## تانگوی برخسوت

تنها به همین دلیل، هر روزنامه نگاری که بخواهد از تیانی در نسل کشی غزه اجتناب کند، باید به طور فزاینده ای نسبت به تکرار ادعاهای ارتش اسرائیل در مورد آنچه در 7 اکتبر رخ داد، محتاط باشد. به طور مطمئن، آنها نباید با زودباوری آخرین پروپاگانداهای ارتش اسرائیل را نشخوار کنند، همان کاری که بی بی سی به وضوح انجام می دهد.

آنچه ما از شواهد فزاینده ای که از رسانه های اسرائیلی و شاهدان عینی اسرائیلی جمع آوری شده می دانیم - به عنوان مثال، در این گزارش از ماکس بلومنتال به دقت بیان شده است - این است که ارتش اسرائیل به طور کامل از وقایع آن روز گیج شده بود. توپخانه سنگین، از جمله تانک و هلیکوپترهای تهاجمی، برای مقابله با حماس درخواست شده بود. به نظر می رسد که این تصمیمی افراطی در رابطه با محل های نظامی حماس بوده است.

اسرائیل سیاست دیرینه ای برای جلوگیری از اسیر شدن سربازان خود دارد - به طور عمده به دلیل هزینه بالایی که جامعه اسرائیل برای اطمینان از بازگشت سربازان، بر پرداخت آن اصرار دارد. برای دهه ها، به اصطلاح «رویه ی هانیبال» ارتش، نیروهای اسرائیلی را به کشتن سربازان به جای اجازه به اسارت رفتن آنها هدایت می کرده است. به همین دلیل، حماس انرژی زیادی را صرف تلاش برای یافتن راه های ابتکاری برای دستگیری سربازان می کند.

دو طرف اساساً درگیر یک تانگوی وحشیانه هستند که در آن، هر یک حرکات رقص دیگری را می فهمد.

با توجه به موقعیت حماس - که مدیریت اردوگاه کار اجباری غزه را که تحت کنترل اسرائیل است بر عهده دارد - راهبردهای محدودی برای مبارزه در اختیارش باقی می ماند. اسیر کردن سربازان اسرائیلی برای آنها یک اهرم حداکثری محسوب می شود. اسرا را می توان با آزادی بسیاری از هزاران زندانی سیاسی فلسطینی که با نقض قوانین بین المللی در زندان های اسرائیل نگهداری می شوند، مبادله کرد. علاوه بر این، در مذاکرات، حماس معمولاً امیدوار است که بتواند محاصره 16 ساله ی غزه توسط اسرائیل را کاهش دهد.

برای جلوگیری از این سناریو، فرماندهان اسرائیلی، بنا به گزارش

ها، هلیکوپترهای تهاجمی را به پایگاه های نظامی که در 7 اکتبر به اشغال حماس درآمده بودند فراخواندند. به نظر می رسد که بالگردها به طور بی حساب و کتاب شلیک کرده اند؛ علیرغم خطری که این کار برای سربازان اسرائیلی که هنوز در این پایگاه ها زنده بوند داشت. سیاست اسرائیل در آن موقع یک سیاست زمین سوخته برای جلوگیری از دستیابی حماس به اهدافش بود. این ممکن است تا حدی سهم بسیار زیاد سربازان اسرائیلی را در میان 1300 کشته در آن روز توضیح دهد.

## بدن های زغال شده

اما وضعیت در کیبوتزها چگونه بود؟ زمانی که ارتش وارد و مستقر شد، حماسی ها گیر افتادند. آنها ساکنان را در خانه های خود به عنوان گروگان گرفتند. شهادت شاهدان عینی اسرائیل و گزارش های رسانه ها حاکی از آن است که حماس تقریباً به طور قطع تلاش می کرد تا با استفاده از غیرنظامیان اسرائیلی به عنوان سپر انسانی، برای بازگشت امن به غزه مذاکره کند. غیرنظامیان تنها بلیت خروج جنگجویان حماس بودند و بعد می توانستند آنها را برای آزادی اسرای فلسطینی به موضوع چانه زنی تبدیل کنند.

شواهد - از گزارش های رسانه های اسرائیلی و شاهدان عینی، و همچنین مجموعه ای از سرنخ های قابل مشاهده از خود صحنه ی جنایت - داستانی بسیار پیچیده تر از آنچه که هر شب در بی بی سی ارائه می شود را بیان می کند.

آیا ارتش اسرائیل خانه های غیرنظامی تحت کنترل حماس را به همان شکلی که به پایگاه های نظامی خود شلیک کرده بود و با همان بی توجهی به امنیت اسرائیلی ها، مورد گلوله باران قرار داد؟ آیا هدف در هر مورد این بود که به هر قیمتی از گروگان گرفتن حماس جلوگیری شود، چرا که آزادی آنها مستلزم هزینه بسیار بالایی از سوی اسرائیل است؟

کیبوتز «بیری» مقصد مورد علاقه خبرنگاران بی بی سی بوده تا بربریت حماس را نشان دهند. این جایی است که لوسی ویلیامسون بار دیگر در این هفته عازم آن شد. و با این حال، هیچ یک از گزارش های او اظهاراتی را که «تووال اسکاپا»، هماهنگ کننده امنیتی کیبوتز به روزنامه اسرائیلی ها آرتص داده بود، برجسته نکرد. وی گفت که فرماندهان

نظامی اسرائیل دستور «گلوله باران خانه ها و ساکنان آنها را داده اند تا تروریست ها و گروگان ها را از بین ببرند.»

این بازتاب دهنده ی شهادت «یاسمین پورات» بود، که از جشنواره موسیقی نوا در همان نزدیکی به کیبوتز «بیری» پناه برد. او به رادیو اسرائیل گفت که هنگامی که نیروهای ویژه اسرائیل وارد شدند: "آنها همه، از جمله گروگان ها را، از بین بردند زیرا آتش میان دو طرف بسیار بسیار سنگین بود."

آیا تصاویر اجساد ذغال شده ی ارائه شده توسط ویلیامسون، همراه با هشدار درباره ماهیت ترسناک و ناراحت کننده آنها، دلیلی غیرقابل انکار است که حماس مانند هیولاها رفتار کرده و متمایل به عجیب و غریب ترین نوع انتقام بوده است؟ یا ممکن است این بقایای سیاه شده دلیلی بر این باشد که غیرنظامیان اسرائیلی و جنگجویان حماس پس از قرار گرفتن در شعله های آتش ناشی از گلوله باران خانه ها توسط اسرائیل در کنار یکدیگر سوختند؟

اسرائیل با تحقیقات مستقل موافقت نخواهد کرد، بنابراین پاسخ قطعی هرگز ارائه نخواهد شد. اما این امر رسانه ها را از وظیفه حرفه ای و اخلاقی شان میرا نمی کند که محتاط باشند.



### حماس وحشی»

برای لحظه ای تفاوت فاحش برخوردار رسانه های غربی با رویدادهای 7 اکتبر و برخورد آنها با حمله به پارکینگ خودرو در بیمارستان مسیحی «الاهلی» در شمال غزه را در 17 اکتبر، که در آن صدها فلسطینی کشته شدند، در نظر بگیرید.

در مورد «الاهلی»، رسانه‌ها آماده بودند تمام شواهدی را که نشان می‌داد بیمارستان مورد حمله اسرائیل قرار گرفته بود کنار بگذارند، بلافاصله اسرائیل این ادعا را رد کرد. در عوض، روزنامه نگاران با عجله ادعای اسرائیل مبنی بر اصابت یک موشک فلسطینی به بیمارستان را تقویت کردند. بیشتر رسانه‌ها پس از این نتیجه‌گیری کردند که «حقیقت ممکن است هرگز روشن نشود» یا حتی به نحو نامعتبری، به این نتیجه رسیدند که مبارزان فلسطینی محتمل‌ترین مقصر هستند. در مقابل، رسانه های غربی حاضر به طرح حتی یک سوال در مورد آنچه در 7 اکتبر رخ داد، نبوده اند. آنها با شور و شوق تمام وحشت آن روز را به حماس نسبت می دهند. آنها واقعیت هرج و مرج مطلق را که ساعت ها بر آن حاکم بود و احتمال تصمیم گیری ضعیف، ناامیدانه و از نظر اخلاقی مشکوک توسط ارتش اسرائیل را نادیده گرفته اند.

در واقع رسانه ها خیلی فراتر هم رفته اند. در پیشبرد روایت «حماس به مثابه وحشی‌ها»، داستان‌هایی را که به وضوح تخیلی بودند، مانند این که «حماس 40 نوزاد را سر برید»، ترویج کرده‌اند. این خیر جعلی حتی برای مدت کوتاهی توسط جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده مطرح شد، قبل از اینکه مقامات رسمی کاخ سفید بی سر و صدا آن را پس بگیرند. به طور مشابه، هنوز هم در میان تفاسیر غربی این یک جمله پرطرفدار است که «حماس تجاوز به عنف را انجام داده است»، هرچند این ادعا نیز تاکنون بدون مدرک است.

ما باید شفاف باشیم. اگر اسرائیل شواهد جدی برای هر یک از این ادعاها داشت، به شدت آن را تبلیغ می کرد. در عوض، بیشتر روی گام بعدی حساب می کند: اجازه دادن به این که این موارد اتهامات، به آرامی، در ضمیر ناخودآگاه مخاطب فرو روند و در آنجا به عنوان یک قضاوتی که قابل زیر سوال بردن نیست مستقر شود. حماس بدون شک در 7 اکتبر مرتکب جنایات جنگی شد - به ویژه با گرفتن

غیرنظامیان به عنوان سپر انسانی؛ اما این نوع جنایت، جنایتی است معمول که ما با آن آشنا هستیم، آن قدر «معمول» که ارتش اسرائیل نیز طبق شواهد به طور مرتب آن را انجام می دهد. رویه ی سربازان اسرائیلی که فلسطینی ها را به عنوان سپر انسانی می گیرند تحت نام های مختلفی مانند «رویه ی همسایه» و «رویه ی هشدار زودهنگام» معرفی می شود.

ممکن است جنایات بدتری نیز رخ داده باشد، به ویژه با توجه به مقیاس غیرمنتظره موفقیت حماس در خروج از غزه. تعدادی از فلسطینی ها توانستند از محاصره فرار کنند که بدون شک برخی از آنها غیرنظامیان مسلحی بودند که هیچ ارتباطی با عملیات نداشتند. در چنین شرایطی، آیا جای تعجب دارد که جنایت به درد بخور برای تیتراژ خبری نیز وجود داشته باشد.

مسئله این است که آیا چنین جنایاتی، همان طور که اسرائیل ادعا می کند و رسانه‌های غربی نیز تکرار می‌کنند، برنامه‌ریزی شده و منظم بوده است، یا نمونه‌هایی از اقدامات سرکش توسط افراد یا گروه‌ها؟ در صورت دومی، اسرائیل در مقام قضاوت نخواهد بود. تاریخ خود اسرائیل مملو از نمونه‌هایی از این جنایات است، از جمله مورد مستند یک واحد ارتش اسرائیل که یک دختر بادیه نشین را در سال 1949 به اسارت گرفت و مکرراً به او تجاوز گروهی کرد.

وحشی گری قطعاً یک ویژگی منحصر به فرد حماس نخواهد بود. پس از حمله 7 اکتبر، ویدئوهایی از سوء استفاده سیستماتیک از مبارزان حماس، چه زنده و چه مرده، منتشر شده است. تصاویر نشان می دهد که آنها در ملاء عام برای جلب رضایت تماشاگران مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می گیرند، در حالی که به وضوح حتی تظاهر به کسب اطلاعات از آنها وجود ندارد. برخی دیگر، اجساد مبارزان حماس را در حال بی احترامی و مثله کردن نشان می دهند.

هیچ کس نمی تواند در اینجا ادعای برتری اخلاقی داشته باشد. آنچه که تبلیغ غیرانتقادی رسانه‌ها از روایت اسرائیل در مورد «حماس به‌عنوان وحشی‌ها» به دست می دهد، امری قبیح است - و در تاریخ طولانی استعماری غرب بسیار آشناست. از این روش برای اهریمن

سازی کل مردم استفاده شده است و آنها را یا به عنوان وحشی و یا به عنوان حامیان و تقویت گران توحش معرفی می کنند.

روایت "وحشی‌ها" توسط اسرائیل برای توجیه کارزار فزاینده ی جنایات خود در غزه مورد استفاده قرار می گیرد. به همین دلیل، بسیار مهم است که روزنامه نگاران اجازه ندهند که به سادگی هر حرفی را در دهانشان بگذارند. موضوعی که مطرح می باشد از اهمیت بالایی برخوردار است.

حماس در 7 اکتبر مرتکب جنایات جنگی در مقیاسی شد که برای هیچ گروه فلسطینی سابقه نداشت؛ اما تاکنون چیزی بیش از روایت اسرائیل وجود ندارد که نشان دهد انحطاط بی‌نظیری در اقدامات حماس وجود داشته است. به طور مطمئن و بر اساس آنچه ما می دانیم، سخت است که ببینیم کاری که حماس در آن روز انجام داد، بدتر یا وحشیانه تر از آن چیزی است که اسرائیل برای هفته ها، هر روز، در غزه انجام می دهد.

و اقدامات اسرائیل - از بمباران خانواده های فلسطینی تا محروم سازی آنها از آب و خوراک - از نظر هر سیاستمدار بزرگ غربی قابل پذیرش است. #

منبع مقاله: <https://www.jonathan-cook.net/blog/2023-11-02/bbc-october-7/>

# خشم یک زن سرخپوست



نخل‌ها، کاری از همایون فاتح

نمی‌رفت لای موهاشون. راه رفتنش سل می‌کردم و هی ذوقشه می‌زدم.

خواهرت سلیمه گفت: راحیل! خیلی خرج ایی بچه می‌کنی‌ها! فردا که بزرگ شد هر چی بزارید و بردارید جلوش خوار و بی ارزشه! جواب خواهرت ندادم... آخه نمی‌تونستم چشمامه از آنام بردارم. همو موقع آتنا جلو چشمام قد کشید. همو جا قد کشیدنش رو دیدم. دلم غنچ زد. نیم ساعت از رفتن بچه‌ها نشد که آتنا تنها برگشت. موهاش پریشون بود و سرنا پاش غرق خاشاک.. دویدم طرفش... عصیانی بود!‌ها یادم نمی‌ره... یه بغض بد جوری تو گلوش بود که پره‌های دماغشه مثل گوسای فیل تکون می‌داد.

گفتمش: تاج سُرْم چرا پریشونی؟.. حرف نزد. فقط سیلوم کرد. با غیض! انگا با چشاش نیزه می‌انداخت طرفم... انگا دلش می‌خواست تف بندازه تو صورتم. معلوم بود دست به یقه شده با بچه‌ها و بچه گرازها آهوی مونه زدن زمین!... جا چنگای دخترای سلیمه رو روی پیشونی و موهاش می‌دیدم... شاید هم هو کرده بودن دنبالش! مو چه می‌دوئم؟. همو روز فهمیدم یه نفر نتوسته چفت دهنشه سفت نگه داره... یا شاید یکی از حسودی ترکیده و گه زده به خوشی ما... اینا رو بت گفته بودم؟ نگفته بودم... چون بها نمی‌دادی!

گریه می‌کنی جلیل؟ تو که گریه بکنی مو باید آتیش بگیرم... یزا بزم دنبالش... بخدا دهتمه می‌بندم. آ.. بین این هم زیپ دهتم. کشیدمش.

می‌گم جلیل!... دست خودم نیی... هی یادم میاد... هی یادم میاد... هی یادم میاد... بعد هشت سال بی اولادی می‌خواستی سُرْم هوو بیاری... رفتی همه جا پهن کردی که ایی زن بچه دار نمی‌شه. به مو هم میگفتی دندون رو جیگر بزارم و چیزی به کسی نگم. برات ننگ داشت مردم بفمن عیب داری از خودته.

دامنون، هر جا پا می‌داشتیم همه میخ می‌شدن تو رنگ چشای مو و چشای تو و می‌پرسیدن: رنگ چشای ایی بچه سر کی رفته؟ مو هم می‌اودم خونه و برا چشاش اسپند دود می‌دادم تا بترکه چش هر چی آدم بد چشمه... اصلا به کسی چه که چرا عزیز مو چشاش رنگ نخلای نخلستونه؟..

ایی قد ایی مردم حسودی کردن و حسودی یاد بچه‌هاشون دادن که پیچچه‌ها پهن شد مثل آفتاب توی حیاط... هی بت گفتم جلیل... جلو دهن ایی بزرگا و بچه‌های فامیله بگیر... تو گوشت نرفت که نرفت. گفتمی چه بگم؟ عشیره‌ایم دیگه!... همه از همه چی خبر دارن. جلو دهن چن تا رو بگیرم؟..

جلو دهن مونه هم گرفتی نداشتی پُشتی بچه‌ام در بیام. گفتمی داریم زندگی می‌کنیم با بچه مون، چکار بقیه داریم!...

بقیه... بقیه... بقیه!... همین بقیه بودن که دست بچمه گرفتن بردن پشت نخلستون دایی هاشم. او روز می‌دیدمش که مثل حواصیل‌های هور راه می‌رفت... یه شلوار بیلسوت لی خریده بودم برا عیدش، تنش کرده بودم با یه بلوز آستین بلند یقه اسکی و جوراب سفید. بچه‌ام می‌درخشید میون بقیه بچه‌های همسن و سالش که هفته به هفته هم یه شونه

حرفاشه خوب یادمه سرکار... مثل همیشه آروم بود. مته ماشینی بود که سرعتش رو چهل تا پنجاه باشه. هر وقت می‌خواست نهیب بزنه ایی طور شروع می‌کرد... ها.. جلیل...ها! او روز هم ایی طور شروع کرد... ها جلیل!...! جلیل.. جلیل!... یعنی کجاست حالا؟... خودش تک و تنها کجا ویلون و سیلونه؟... می‌گم... می‌گم دلم قرص باشه که کسی از جوونای فامیله نفرستادی پی‌اش؟ یعنی بی‌خبر بی‌خبری ازش؟

نکنه!.. نکنه بلایی سرش بیاد و مو بی‌خبر بموم!.. جلیل! راستشه بگو... دلم بی‌طاقت شده، ایی قد که می‌خوا سُر بخوره از سینه‌ام بیاد پایین و پره پی‌اش بگرده... می‌داری عیامو بیوشم بزم ایی طرف و او طرف بو بکشم بلکه رد پاشو پیدا کنم؟‌ها؟ می‌داری؟... بخدا... بخدا در خونه فک و فامیل و اهل طایفه نمی‌موم... می‌دونم نیاس آبروریزی کنم. می‌دونم هیچکی نباید بفهمه،‌ها... چون تو خوشت نمیاد...‌ها... تو راست می‌گی... شلوغش نکنیم. آبرو مته آبه تو ظرف. اگه ریخت هیچکی نمی‌تونه جمعش کنه. شاید خودش برگشت. آدم که حرف نمی‌ندازه پی جگر گوشه‌ای که با خون دل بزرگش کرده... او هم چه جگر گوشه‌ای! بالا بلند.. کشیده، سبزه رو... چشم سبز. یادته جلیل؟ وقتی خدا گذاشتش تو

ها! بخیالت تازه فهمیدم که دلت هیچ وقت تو خونه بند نبوده؟!... از همو سال دوم عروسی فهمیدم. از همو موقع که هفته‌ای چن روز می‌رفتی و نمی‌اومدی و می‌گفتی رفتی ماموریت! فکر کردی مو خرم؟ وقتی کسی ماهی چن بار می‌ره ماموریت حقوقش زیاد می‌شه نه کم! هی وسط ماه دستمه می‌گرفتی که کمتر خرج کنیم تا حقوق به ته برج برسه. همو موقعه‌ها بود که دلّم یه چادر سرخپوستی خواست که سقفش بلند باشه. طرفای... اصلا یه جای دور باشه. جایی که رو درختاش عقاب و شاهین لونه کنن. دور و بزم هم خلوت باشه. جایی که اگه کسی بچه‌اش نشد هی نیان تو گوش مردش بخونن که دنباله خودته قطع نکن و احترام دختر عامو هم حدی داره و از ایی حرفا... اما تو معطل حرف کسی نبودی... بلد بودی مثل مار بی صدا بخزی بری ایی طرف و او طرف و هوار از جایی درنیاد.

واک... وای جلیل! دهن به حرف زدن وا نمی‌کردم تا مبادا حرفای توی دلّم قُل قُل کنن و مته آبجوش سماور سر برن! لبام چفت شده بودن به هم. تا زن خوشکلی صیغه می‌کردی هی بهونه اوردی و می‌گفتی: بچه ممون نشد. با همم که حرف نمی‌زنیم. تو ایی هیش سال، هشت تا جمله پشت سر هم نگفتم. بزا اقلن یکی مون بره پی دلش!.

خواستی سرّم یه زن امروزی بگیری... از این شنگولا، که سر و سینه لباسش همیشه باز باشه و وقتی تو خونه راه می‌ری، بی خود و بی جهت برات کِل بکشه و هفت مرتبه دورت بگرده و شبا بعد شام هم وقتی که تو موضیف دراز می‌کشی و مخده می‌زاری زیر بغلت و قلیمون می‌کشی، بیاد برات دیانا حداد بزاره و عربی برقصه...

اووف... همو موقع دلّم پر درد شد. فهمیدم مو هم داژم می‌شم مته بعضی از زنان عشیره... مته زن دایی هاشم که بعد هفت شکم دختر و پسر زاییدن، بخاطر ایی که دیگه شیرین نیس مته گذشته‌هاش، شوهرش رفت از روستای خودشون یه دختر بالا بلند سبزه رو گرفت. به بهونه‌ای که میاد شیر گاوا رو می‌دوشه و وقت گرد دادن به نخلسون و چیدن خارک‌ها و دیری‌ها کمک دستشه تا کسی دست کچی نکنه و از بار نخلستون چیزی برندهاره! زن دایی هم لام تا کام حرف نزد. خزید

تو خودش و دیگه حتی سالی یه بار هم رو موهاش و سَمه نداشت. سی یه چی بود که زنت شُدّم... تو نه نخلستون داشتی و نه گله گاومیش. خودت بودی و راندگی یه اداره که صب به صب کارمنداشه می‌بردی شهرداری و برمی‌گردندی. خودت بودی و خودت.

وقتی مو و حنانه رو نشونت دادن و ازت پرسیدن از این دو دخت عمو کدومشونه برات عقد کنیم، دست کشیدی طرف مو و گفتی: راحیل.

بعدا گفتی چون نازک بودم و لاغر دوستم داشتی. گفتی زن پروار نمی‌خوای. می‌خوای زنت شهری باشه. گفتی اسب سواری‌ام رو دیده بودی وقتی که اسب پسر عمو عامر رو تاخته بودم.

او روز شیخ حَمَد تازه از دبی اومده بود و با عقابش تو نخلستون عمو عامر می‌چرخید. من و حنانه دو ترکه سوار اسب بودیم و خارک می‌چیدیم. شیخ حَمَد که انگار گُلوش پیش حنانه گیر کرده بود انگشت کشید سمت مو و از حنانه پرسید: ایی دختر کی یاد گرفت از اسب سواری بگیره؟

حنانه هم کم نگذاشت و گفت: اسب زیر پای راحیل عقاب می‌شه! شیخ حَمَد هم وقتی ایی حرفه شنید، چشم بند سیاه عقابش از روی چشاش برداشت و گفت: مگه میشه یه زن از عقاب جلو بزنه؟

حنانه از پشتم پرید پایین. افسار اسبه کج کردم و بردممش رو آسفالت خیابون. همو موقع شیخ حَمَد عقابش پَر داد. لامصب مثل اسب شیبه می‌کشید. سایه‌اش از بالا سرّم رد شد. پاشنه پامه زدم زیر شکم اسب و تاختم. آسمونه نگاه نمی‌کردم... گفتم سایه‌اش رو جا بزاژم یعنی خودش پشت سرّم... سم اسب با آسفالت انگار جنگ داشت... نرسیده به زمین بلند می‌شد. آدما رو نمی‌دیدم... تو رو هم که کنار وانت عمو عامر ایستاده بودی، ندیده بودم. خودت گفتی برام سوت کشیده بودی. همه نخلستون دارا تا چند سال ایی مسابقه رو قصه کرده بودن. همو موقع گفته بودی: زن باید ایی طوری باشه... رد که می‌شه همه کسبه انگشت به دهن بزاره!.

راستی بت گفته بودم مو همیشه دوس داشتّم با یه مرد سرخپوست عروسی کنم؟... مردی که سینه‌اش ستبر باشه و هفت خوان سرخپوستی رو گذرونده باشه تا بهش بگن: مرد! تا لایق باشه یه دختر از قبیله بگیره به

زنی!ها... گفته بودم. حالا کبود نشو... می‌دوئم خوشت نمیا از ایی حرفم... اما چرا فقط تو بگی؟... حالا که آتنا رفته، بزا کمی هم مو بنالم... بدت میا از ایی گوشواره‌های پَر؟ بین چه بلندن! میان تا رو شونه‌هام. آتنا برام ساخته. وقتی فهمید همیشه عاشق سرخ پوستا بودم برام درستشون کرد. او آویزای توی اتاق رو هم آتی ساختشون.

میگه یه اعتقاد سرخپوستیه... برا فراری دادن کابوس. چی بود اسمش؟ دریم کچر؟ها... همی بود. می‌دونی چقد زور زدم تا یادش گرفتم؟. اولین بار که آتی اسمش گفتم، نمی‌دوئم چه گفتم که زد زیر خنده! افتاد رو زمین به پیت خوردن. رفتم تو فکر که چقد زود داژم به ته زندگی می‌رسم.

نوشتّمش کف دستم. موقع سبزی پاک کردن با خود می‌گفتم دریم کچر... وقت قلبه ماهی پختن می‌گفتم دریم کچر... ایی قد گفتم تا حفظم شد. می‌دونی جلیل! خیلی آفت داره یه کلمه رو یاد نگیری و بچه‌ات بخنده به لهجه‌ات. بچه‌ای که تا چله به زور دو کیلو وزن گرفته بود!.

آخ جلیل! یه روز به خودم اومدم و دیدم ، تو که اسب سواری و خرما چینی‌ام رو دیده بودی، داژم تار و محو می‌شم از جلو چشات، آتی که ندیده، حتما دو روز دیگه حق میده به تو که بری واسه خودت زن کرایه کنی و ایی قد خوش باشی که یادت نمونه که روز خدا شب شده و چشم راحیل به چار طاق در مونده و دلش هزار راه رو رفته و برگشته، اما تو هنوز از سر کار برنگشتی خونه سُک سُک کنی!.

می‌دونی! آدم وقتی دختر داشته باشه دیر پیر می‌شه. دختر تا کوچیکه تو هر چی بلدی یادش میدی، وقتی بزرگ شد، هر چی بلده ازش یاد می‌گیری..

... کابوس مو چی بود؟!... کابوس مو... موس موس کردن تو دنبال زنا بود. هر وخت ازت غافل می‌شدم می‌دیدم رفتی یکیه صیغه کردی. آی جلیل! شما مردا چقد از دنیا طلب دارید! سرّمونه گرم می‌کردی به مهمون داری و کباب کردن ماهی صبور با سبزی حمیدیه و خودت می‌رفتی پی چشم چرخوندن و مسافر کشی تو بازار عامری و کیان. تا... وقتی که زن تنهایی به پستت بخوره و یادش بدی دوخط صیغه بخونه و خلاص.

خودت نمی فهمیدی چقد پچ پچات با گوشنیات زیاد می شد و هی پشت تلفن هرهر کرکر راه می انداختی! مویه می تونستی خر کنی، اما فکر کردی آتنا مثل مو کز می کنه کنج دیوار و از ترس ایی که میادا بفهمی به گوشیت دس زدُم، دس از پا خطا نکنه؟!... نه جلیل... آتنا همه پیاماته برام می خونند. می دونم هر وقت می رفتم قهر تا وقتی سه ماه صیغهات تموم نمی شد با یه لنگه النگو دست دوم نمی اومدی سر وقتُم... باورُم نمی شه از خودُم که چرا ایی قد کوتا اومدُم! همه اش بخاطر آتی بود. چقد دیر بزرگ شد ایی دختر! تا مو پیر نشدم خانمی نشد سی خودش... تا بتونه زیر بالمه بگیره...

حالا که او رفته، مو هم طاقت موندن ندازُم جلیل... بزار مو هم بزم... چرا چن روزه در خونه رو سه قفله کردی و نمی داری رنگ کوچه رو ببینم؟ آخ! چیه باید بگم که هنوز نگفتم برات؟

اگه همو روز که آتی رفته بود، قبل ایی که بیایی مو هم می رفتم پی اش ایی طوری گرفتار ایی در و دیوار نمی شدُم..

می خواک گریه کنی جلیل یا داری خود خوری می کنی؟... یادته نشستم تو امازاده سید عبدالله چقد زار زدُم وقتی می خواستی به همه بگی که دیگه می خواک سرُم هوو بیاری؟

با زبون چریت همه کسه قانع کردی که داری با مو می پوسی! به همه گفته بودی ایی زن چهار سال از مو بزرگتره! داره پیر می شه و مو رو هم با خودش پیر می کنه! هیچ کس هم ازت نپرسید: مگه خودت عاشق ایی دختر عمو نشدی؟

هیچکی یادت نیورود که به همه گفته بودی: وقتی راحیل اسبشو هی میکنه، با دل مو همو کار رو می کنه که نیزی زَنای ماهی گیر هور، با دل ماهی!

زود فهمیده بودی خودت بچه ات نمی شه ها!... او زن صیغه ای اولت هم فهمیده بود عیب از تویه... می خواست زرنگی کنه و یه بچه بندازه تو دامت تا هم بابای پسر سه ساله ای خودش بشی و هم بچه ایی که می خواست برات بیاره. یه سال همه طوره بات سر کرد. اما دید از ایی آب ثمری عمل نمیداد... رفت شوهر کرد به یکی از ایی حاجی های کویتی. می دوئم خبرشه داری. می دوئم تا دو سال بعد هم پی گیرش بودی کجا می ره و با کی می گرده. عاقبت بخیر شد. اسمش چی بود؟ ها... صباح. قد بلندی داشت.

سَرته ننداز پایین که یعنی پشیمونی! بار آخرت که نبود... راستی جلیل! به نظرت سرخپوستا سر زنشون هوو میارن؟

داشتُم می گفتُم، وقتی خواستُم از امامزاده بیام بیرون، یادم اومد هیچی ازش نخواستُم... گفتم یعنی سید عبدالله از دلم خبرنداره و باید دردامو هی رو خونی کنم برا همه امامزاده های بین راهها؟.

رفتم چادر نماز حرم رو بزارم لای چادرا که صدای گریه شنیدُم. صدای گریه یه نوزاد بود. از اونایی که دهنشون کوچیکه و مته بچه گریه میومیو می کنن. رفتم دنبال صدا. صدا از داخل یه قنداق فرنگی آبی کهنه ای بود کنج ضریح. رسیدُم بالا سرش. یه قرآن کوچیک رو بالشتش بود. چشاشه باز کرد. سبز بودن. مته همو پارچه ای که بسته بودم به ضریح... یادته جلیل؟ بغلش کردم.

اوووو جلیل... جلیل... چقد سَرُم به بچه گرم شد و سرت هزار جا بود! او اوایل هیچکی به مو نمی گفت تو دلت تنها با ما نیس! شما مردا چقد هوای همدیگه ره دارید!

ها سرکار هنوز بگم؟... چیزی دستگیرتون نشد؟ راسیانتش خیلی چیزا نثارُم کرد. تا اینجا که رسید هوفی کرد و بلن شد رفت چرخ زد و دوباره اومد نشست روبه روم. نمی دونی چه قیافه ای برا خودش ساخته بود؟!

چشاشه کرد تو چشام و گفت: می گم!.. نکنه یه وقت ایی مردای فامیل برن دختر رو پیدا کنن سرشیه بزارن رو سینه اش و بیان بگن بیایید آبرو براتون خریدیم!... تو که می دونی مو بدون آتی هیچم هیچ!

بعد بلند چهار زانو نشست و کمرشه صاف کرد و گفت: خودت دوس داشتی همیشه آتی یه کارایی بکنه تا پُزش بدی... وقتی رفت کوه دنا رو فتح کرد همه فامیله دعوت کردی تا دخترُم براشون از کوهستان بگه. او شو برا شامشون مُفتح دُرُس کردم که همه انگشتاشونه می لیسیدن... اما... هیچکی ذوق بچه مونه نکرد الا خواهرام.

چن روزه همه اش کابوس می بیئم. چقد دخترکم خوب کرد دریم کچر به سقف اتاُم انداخت. ها چیه؟ تا اسم سرخپوست میاد سه گرمه هات میره تو هم؟!

یادش بخیر! دبیرستان که بودُم همه اش فیلمای سرخپوستی سیل می کردُم. همو موقع ها شبکه

خوزستان تازه وصل شده بود و یه فیلم قشنگی می داد. اسمش خشم یک سرخپوست بود. حفظش بودُم. یه دکتر سرخپوستی بود که اومده بود شهر... ایی قد از ایی فیلم سانسور کرده بودن که نفهمیدُم برا چی سفید پوستا نامزدشه که تو قبیله بود کشتن. اگه بدونی ایی مرد چکار می کرد برا نامزدش!... فکر کنم سرخپوستا خیلی عاشق زن و بچه هاشونن. فیلمش خیلی قشنگ بود. بزن بزن هم داشت. جادوگر قبیله از تو جنگل جادوگری می کرد تا او بتونه از دست سفید پوستا فرارکنه.

از همو موقع فرق وسط باز می کردُم و موهامه می بافتم. همی طوری... ها... می دونم... گفته بودی از این کارُ اصلا خوشت نمیداد. مخصوصا وقتی سر چیزی دعوا داریم... می گی نشینم جلوت و موهامه فرق وسط باز نکنم. می گی دو گیس نبافم و ایی گوشوارهای پَر نندازم توی گوشم. می گی خودمه شبیه سرخپوستا نکنم! بد می بیئم!

مثلا می خواک چه کنی که از ایی بدتر باشه؟

او اوایل وقتی آتی غصه هامه می دید گفت مو هم بزم مته زَنای دیگه ژل بزنم تو لبام تا قلوه ای بشن و ناخن بکارُم و روی شونه ام هم یه گل رز تاتو کنم. گفتمش اووو... دختر! مردا تو چهل سالگی قیافه شون جا افتاده می شه، اما زن غم کشیده، تو صورتش غم خونه می کنه... گیرُم ژل هم زدُم زیر پوستم، با غمی که تو صورتم مثل کرم می لوله چه کنم؟

اما جلیل حالا می خوام خالکوبی کنم. ذوق نکن! نمی خوام ابرو هامه شیطونی بکشم بالا یا هاشور بزنم. نع! می خوام مته زنها قدیمی... مته قدیمی ها که وقتی پنجاه سالشونه رد می کردن، پشت ابرو هامه دایره دایره خالکوبی کنم. چیه؟ دیگه دوست نداری؟ پیرزنیه؟ تازه! می خوام از لب پایینی تا زیر چونه ام نقطه نقطه خط بکشم تا زیر گلوم. رو دستام هم می خوام بگم نقش بزارن. یه نقش که نشون بده یه زن چقد تو زندگی اش ساکت مونده.

حرف نزنم؟ دیگه ساکت بوئم؟ ها؟ راستی! اوو روز تو نخلستون... مو از عقاب شیخ حَمَد باختم. خودم دیدم که باختم. اما نمی دوئم چی شد که عقاب وسط راه برگشت. هیچکی باخت مونه ندید. اما خودم دیدم که باختم.

حالا چن وقته هی حس می‌کنم یه عقاب از بالا سُرْم رد می‌شه. انگار صیحه می‌کشه و می‌خوا دنبالش بُرْم. می‌دوننی چیه؟ باید عقاب باشی تا از عقاب نیازی! هر جا که می‌بینی داری می‌بازی باید خودته عوض کنی... نو بشی مثله... فکر کنم عقابا هم بلدن خودشونه نو کنن.

چرا دندون به هم می‌سابی؟ باشه ساکت می‌موئم. چشمامه هم می‌بندم. مثل همیشه که بسته بودن...ها... این هم از چشمام.

سرکار بخدا ساکت موندم تا بلکه یه راپورتی از آتنا بده. انداخته بود رو جاده خاکی... میتاخت و گرد و خاک می‌کرد. هر چیزی از دهن بی صاحبش در اومد غیر او چیزی که قایم کرده بود. بد مصب بدجوری رفته بود رو اعصابم و بکسواد می‌کرد. سرکارخودت بودی سیم بگسل پاره نمی‌کردی؟ حرفاش آچاربکس می‌شدن و می‌خوردن تو سر و صورتُم.

اوو روز هم با او سر و شکلش نشسته بود روبه روم. حالا می‌دونس که مو از شکل و شمایللی که برا خودش ساخته لجم می‌گیره و قاطی می‌کنم. اما باکی‌اش نبود. نمی‌دونم چی ایی قدر بهش جرات داده بود که نشسته بود تشتش خاطرتش رو چنگ می‌زد. نمی‌دونستم چرا ایی قد دلش پُره!

چن دفته بش گفته بودم که باهانش حالم خوب نیست... حق داشتم. یعنی باید بهم حق می‌داد. خلاف شرع نمی‌کردم بخدا. می‌دوننی چی می‌گم سرکار! مو مرد هستم، تو هم مردی... بی حیایی نباشه... اما اصلا گرم نمی‌کرد. زود پیر شد لامصب. دلخوشی‌اش فقط آتنا بود. همه‌اش عین این مرتاضای هندی یه جا می‌نشست و با خودش فکر می‌کرد. نه خوب می‌خورد نه خوب می‌پوشید. وقتی سه تایی باهم می‌رفتیم بیرون، آتنا مثل مرسدس بنز چراغ سبزی بود که کنارم راه می‌رفت و راحیل مته پیکان چهل و هفتی که موتورش سه کار می‌کرد. می‌گفت جنس ما مردا رو خوب می‌شناسه. اما نمی‌دونستم که ایی قد حواسش به همه چی بوده. ینی از اینکه ایی قدر مونه می‌شناسه ازش ترسیدم.

یه حرف اومد تو دهنش. اما یکدفعه ساکت شد و دیگه لباسو منگنه زد به هم. هر چه سوال کردم اگر می‌دوننی آتنا کجاست بگو! نگفت. گرم شده بود و عرق می‌ریختم. انگا تسمه

پروانه پاره کرده بودم

یه جای کارش عیب داشت. اهل حرفای نبود. اما دو روز بود که خیلی حرف می‌زد. انگار مونده بود تا ایی حرفا رو بزنه و بعد...

می‌گفت می‌دونه مثل قدیمیای طایفه نیستم و صبرم زیاده و می‌دونم آتی نمیزاره هیچ جنس نری چپ نگاش کنه، حالا تو بگو یه گربه... یا یه زره سگ! اُ دیگه ایکه آتینا رو دوستش دارم و نمی‌زارم خاری زیر ناخنش بره از بس که دورم بابا بابا کرده. اما... چون یه دفته.. اوو.. چن سال پیش که گفته می‌خواد پره پی نسیش بگرده، مو نهییش زدم و بش گفتم: روز اول نه... روز دوم شاید... اما روز سوم پیدات می‌کنم و میارم می‌بندمت به تخت و نمی‌ذارم دیگه رنگ روز خدا رو ببینی. می‌گفت بخاطر همین حرفم می‌ترسه و هی سوال می‌کنه کسیه پی‌اش نفرستاده باشم.

اما بخاطر ایی بال و پر زنداش بش شک کردم و در هاله سه قفله کردم تا پاشه از خونه نزاره بیرون، تا بینم کی مُفر میاد. هی گفت بزارم بره پی‌اش بگرده و آتی طاقت دوری اونه نداره. می‌نالید که آتی هر وقت کمی ازش دور می‌شده هول برش می‌داشته. بچه هم که بوده و قتی باش بازی می‌کرده، می‌رفته یه جایی قایم می‌شده تا زود پیداش کنه و همیشه به راحیل می‌گفته: زود پیدام کن... می‌ترسم از تنهایی!

اما... مو ایی ضجه مویه‌ها حالیم نبود. زبونش زیادی دراز شده بود و هی چرند تحویل می‌داد.

می‌گفت حواسش بوده که به آتی سخت نمی‌گرفتم. هم خودم دمبال هوسام بودم هم می‌داشتم آتی بره پی آرزوهاش. یادمه پسر عاموهاش می‌گفتن ایی بی غیرتیه که بزاری دخترت بره حرکات نمایشی تکواند بده و کاشی و آجر بشکونه جلو داورا. اما مو باکی‌ام نبود.

یه بار دوتا بچه مذلف ریغو می‌خواستن موبایلشه بزنن. خونه مون آخر شهرک برق بود و شبا تو خیابونمون ملخ هم نمی‌پرید. زنگ زده بود که تو راهه و داره از باشگاه میاد خونه. رفتم سر خیابون تا یه وقت تو تاریکی کسی خفیش نکنه. دیدم داره میاد. همو وقت یه موتور انگار از غیب ظاهر شد و پیچید جلو پای آتی. تا اومدم دست بجنبونم و خودمه برسونم، آتی پریده بود هوا و با کف پا زده بود تو پهلو جفتشون و ناکارشون کرده بود. مو هم از دور تا

وقتی که رسیدم بهش، هی داد زدم: حیییی بابا!

برا زئم چه کردم؟ یعنی... جناب سروان شما هم حرفای راحیله باور می‌کنید؟ می‌پرسی برا او تا حالا چه کردم؟ خیلی بهش ارج و قرب گذاشتم بوالله. اصلا حرمت دختر عامومه هیچ وقت زمین نداشتُم.

بقرآن او روز یادم نمیره که چطو بخاطر دلش بچه رو دزدکی زدم بغل و از در امام زاده عبدالله گاز ماشینه گرفتم تا خود وردی اهواز.

او روز ظهر بود. داشت تابستون می‌شد. صحن امامزاده داغ بود. نشسته بودم تو قسمت مردونه. سُرْم پایین بود... یکی صدا زد خانم! کجا؟ سر که بالا کردم دیدم راحیل پای برهنه داره می‌دوه تو مردونه. یه بچه بغلش بود و صدا می‌زد: جلیل!... جلیل!

جلوش وایساده بودم اما مونه نمی‌دید. دست دراز کردم و بازوشه کشیدم و بردمش بیرون. نفس به حرف زدن نداشتم. عباشه زد کنار و صورت یه بچه قنداقیه نشونم داد با دوتا چشم سبز سیدی.

پرسیدم: باز بچه کیه بغل زدی؟ گفت: بخدا مال کسی نی.. پیداش کردم. غیض کردم و... بچه رو از دستش گرفتم و گشتم دنبال خادم... دنبالم هروله می‌کرد.

چن بار از بلند گو امامزاده گفتن یه بچه پیدا شده. کسی نیومد پی بچه. راحیل خدا خدا می‌کرد کسی نی پی بچه. بچه بغلم بود و مثل ناطور شب تو صحن حرم راه می‌رفتم.

بچه بغل نشستم زیر ظل آفتاب. گفت بده یه کم یگه بغلش کنم. قنداقشه باز کرد. گفت: دختره جلیل!

هنوز نافش نیفتاده بود. یه ساعت گذشت. خادم رفت پی کاری. گفتم: راحیل! چشاش چقد سبزه! گفتم: ها. انگشتمه کشیدم رو پوست صورتش. بلا برده برام خندید.

انگا چیزی تو دلم استارت زد و بهم جرات داد. گفتم: راحیل! به چیزی که مو فکر کردم تو هم فکر کردی؟ گفت: ها. گفتم یالا زود بلن شو بریم تا خادم برنگشته.

سرکار بخدا بخاطرش بچه سر راهی آوردم خونه تا دیگه راضی باشه از زندگی اش. اما حسود بود... حسودا! خوشی مونه نمی‌تونست ببینه. ها... چی؟ حاشیه نرم؟ داشتیم می‌گفتم، همو روز اول دو جمله درباره رفتن آتنا گفت. گفت: صبح رفته خونه خواهرش. ظهر اومده دیده آتی نیست. حتی عکساشم از رو دیوار و در یخچال برداشته. انگا دختری تو ایی خونه زندگی نکرده. زنگ زده به مو که آتی رفته. مو هم صد دقه تلفن زدیم به آتی و هر صد بار تلفنش خاموش بود. سرکار دیگه چه بگم؟ داشتیم می‌گفتم، امپر چسبیده بودم اما چسبیده بودم زمین و بلن نمی‌شدم برایش. گفتم فامیله. آدم که دس رو فامیلش بلن نمی‌کنه. اما خیلی بد حرف زد. دِقمه در آورد. نشسته بود رو بروم و خودش مِت زناى سرخپوس کرده بود. می‌گفت می‌خواد بره همه جاشو دِگه بزنه. ها... یعنی خالکوبی کنه. از ایی خالکوبی سبزا که پیرزناى عشیره سرتا پا خودشونه می‌کنن عین کتبیبه. می‌گفت می‌دونه دوسیش ندازم دیگه چون نمی‌تونم بخاطرش پز بدم. گفت می‌دونه فقط همو چن سال اول مایه مباحثم بوده. می‌گفت چن بار بش گفتم زدی گاراژ و بش گفتم همه پیش خودشون می‌کنن خاک بر سرت با ایی زن گرفتنت؟! موکه یادم نمیداد گفته باشم. شاید تو حال خودم نبودم. می‌گفت: تازه یادت اومده که مو قدم کوتاهاه و دارم می‌شم به زیان قدیمی. هی می‌گفت مو گذاشتم آتی تو فک و فامیل یه غریبه بمونه تا غریبی دلشه پُر کرد و رفته خودش غریب تر کرد و فکر اینجای زندگی نکرده بودم. نمی‌گفت آتی کجاست. اما گفت خودش فکر خیلی چیزانه کرده. می‌گفت می‌زاره میره. طلاق هم نمی‌خواد. می‌گفت فکر نکنی کاسه می‌گیرم دستم تو خیابونا گدایی می‌کنم... نع! بلام کاسبی راه بندازم در حد موضیف عبدالله تو منیوحی! گفت بلام با لیف خرما حصیر و جارو بیافم. بلام ماهی کباب کنم و صدتا صدتا آدمای گشنه رو با صید ماهی‌های هور سیر کنم....

گفت می‌خواد گذشته‌اش رو ول کنه و بره اُ می‌دونه دیگه تو ایی سن و سالی که داره کسی برایش حرف در نمیاره. گفت همه بیوه زناى عشیره خودشون زندگی می‌چرخونن و بچه بزرگ می‌کنن. گفت همه عمرش

نشسته جلو تلویزیون و برنامه‌های روانشناسی نگاه کرده. اما بهترین حرف روانشناسی زندگیشه یکی از پیر زناى فامیل زده که بش گفته: راحیل! هر چی بدوی به خواسته‌های مردت نمی‌رسی... چشم بعضی مردا سیر نمی‌شه از زن! گفت میدونه صباح شوهرش مرده و برگشته ایران. گفت یکی مونه در خونه صباح دیده... اگه بدونم کی ایی حرفه بش زده میرم دهنشه کاهگل می‌گیرم! گفتیمش چن روزه دندون رو جیگر ساییدم و به حرفات گوش دادم تا بلکه از کول شیطون بیایی پایین! گفتیمش نکنه خودت آتنا رو فراری دادی تا بعد بری پیشش؟ آخه آتنا تازگی‌ها رفته بود سرکار و دستش تو جیب خودش بود. نگفت. جواب سوالامه نمی‌داد. گفتیمش چشاشه بازکنه وقتی باش حرف می‌زنم. باز نکرد. گفتیمش دو گیسشه باز کنه واگرنه بد می‌بینه. گوش نداد. بعد دیگه حرف نزد. چار زانو نشست و چشاشه بست. لجم گرفته بود از ریختش. از ایی که داشت به او هنرپیشه سرخپوسته فکر می‌کرد که شوهرش باشه... غیرت می‌گرفتم از ایی کارش. نمی‌خواستیم به مرد دیگه‌ای فکر کنه تا وقتی پیش مونه. رفتم قیچی آوردم. در گوشش باز و بسته‌اش کردم. گفتم بترس از کاری که می‌خوام بکنم زن! نترسید. خودم هم نفیدم چه کردم. فقط دو بار صدای باز و بسته شدن قیچیه شنیدم... بعد دیدم... دو تا گیس راحیل تو مشتمه. از بیخ بریده بودمشون. راحیل چشاشه باز کرد. فقط یه جمله گفت. گفت: یه زن سرخپوست وقتی موهاشه از دست بده، دیگه چیزی برا از دست دادن نداره.

از خونه زدم بیرون. رفتم... رفتم پیش... بماند...ها! همه چی رو باید بگم؟ شما هم خودت مردی می‌فهمی چی می‌گم. رفتم پیش یه آشنایی که برعکس ایی راحیل بلد بود خوب دلمه گرم کنه. دو روز بعد که برگشتم، دیدم راحیل نیست. انگار هیچ وقت نبوده. زنگ زدیم. گوش‌اش خاموش بود. تو ایی یه هفته هم روشنش نکرده. عکس؟ هرچی تو گوشیم می‌گردم عکسی ازشون پیدا نمی‌کنم. انگا آتنا قبل رفتنش همه عکساشونه از گوش‌ام پاک کرده. روزی که آتی رفت شب قبلش بهم گفت دوسم داره و می‌دونه برایش زیاد هزینه کردم

اما اینه هم می‌دونه که خوب بلام راهی‌های زندگی بدش میاد و دوس داره همه‌ی زندگی‌اش اتوبان باشه. نفهمیدم چی میگه. فرق سرشده بوس کردم و گفتمش هذیون نگو دختر. چرا زودتر نیومدم؟ سرکار بخدا عازم می‌اومد زودتر بیام خبر بدم اهل و عیالمه گم کردم. چن بار سوپاپ و سر سیلندر سوزوندم تا اومدم این جا! مگه می‌شه آتنا جایی بره که مادرش بی خبر باشه؟! یه شب داشتن با هم حرف می‌زدن. راحیل می‌گفت: آتنا! او زندگیه که آرزوشه داشتی مو بهت میدم. یه نخ نامریی پای مونه به پای تو بسته... هر جا باشی، سر ایی نخه می‌گیرم تا به پای تو برسم. خیال کردم آتنا داره بچه بازی درمیاره و مادرش داره دل به دلش می‌زاره... فیلمم کردن... بد جوری فیلمم کردن! باگمه خالی خالی کردن با ایی کارشون! حالم اصلا خوب نیس. مته راننده‌ای می‌مونم که تو ظل تابستون چار چرخ ماشینش پنجر کرده. فک کنم باید بزم دنبال تایر زاپاس بگردم. الان هم چیزی نمی‌خوام. نمی‌خوام دنبالشون بگردید فقط اومدم گزارش بدم که دخترم گم شده.. نه! یه دختر با مادرش گم شده. همین.

کاری از مانا نیستانی



از این طرف حضرت